



بسم الله الرحمن الرحيم

دانش پژوهان - شماره ۵۹



مجله علمی-دانشجویی

دانش پژوهان

زمستان ۱۳۹۹ - شماره ۵۹

مدیر مسئول: علی اکبر گلقدشتی

dashtia13@gmail.com

سر دبیر: علی خوانساری

ali.khansari414@gmail.com

مدیر اجرایی: مهدی شیرخانی

Shirkhanmahdi@gmail.com

ویراستار و صفحه آرا: فاطمه زهرا مهری

Mohri.adaryani@gmail.com

طراحی جلد: روح الله محمدی

مترجم: زینب صباغیان

داوران این شماره:

آقای سیدحمید موسوی / دانشجوی دکتری دانشگاه مفید

آقای محمد باقری / دانشجوی دکتری دانشگاه یاسوج

آدرس: قم - میدان مفید - دانشگاه مفید - معاونت دانشجویی و فرهنگی - دفتر

مجله دانش پژوهان

تلفن تماس: ۰۲۵ - ۳۲۱۳۰۲۰۱ http://t.me/Nashrie_Danesh_pazhuhan

ایمیل: Daneshpjm@gmail.com



در این شماره می خوانید:

مصاحبه با دکتر غلام سخی احسانی دانش آموخته دانشگاه مفید / ۵

گزارش فعالیت های ده ساله کانون فرهنگی هنری شرق نو / ۱۰

نقش اندونزی در روند صلح افغانستان / ۲۳

روح الله محمدی

تحلیل تطبیقی ساختارهای اساسی کشورهای ایران و افغانستان / ۴۴

عصمت الله عزیزی

راهبرد چین، ایران و هند در قبال افغانستان / ۶۴

محمد عرف

زمینه های اجتماعی - سیاسی و پیشینه گفتمان اصلاحات امانی در افغانستان / ۸۰

محمد ناصر میرزایی

چالش های انسجام اجتماعی در افغانستان / ۱۰۴

علی اصغر رجا

لیست پایان نامه های دانشجویان افغانستانی دانشگاه مفید / ۱۳۳

سخن مدیر مسئول

افغانستان از شرق با ایران مرز مشترکی دارد، ولی در واقعیت ایران و افغانستان با یکدیگر در جان و هویت شریک هستند. مردم دو کشوری که دست تطاول روزگار آن‌ها را از هم جدا کرده، نه فقط در زبان، دین، مذهب، سنت‌ها، آیین‌ها و اسطوره‌ها مشترک هستند، بلکه در این امور یگانگی دارند و جانِ همدیگر هستند. کدام ایرانی است که با شنیدن نام غزنین، هرات، کابل، بلخ و مزارشریف به او احساس خویشی دست نمی‌دهد و کدام افغان است که با شنیدن نام مشهد، نیشابور، تهران، اصفهان و شیراز همین حس در او زنده نشود. متأسفانه زیاده‌خواهی‌های کشورهای استعمارگر، این هویت مشترک را دوپاره کرد و زخم‌های عمیقی بر آن زد. در این بین، تجاوز و حمله به کشور عزیز افغانستان مصیبت‌های بی‌شمار و خرابی‌های زیادی بر چهره افغانستان نشانده. این ویرانی‌ها بزودی در افغانستان ترمیم خواهد شد و دلیل آن روحیه فداکاری، غیرت و آگاهی مردم به ویژه جوانان افغانستان است. این جوانان برای تبدیل کشورشان به قطب فرهنگی جهان معاصر، ایده پردازی‌ها و برای اجراء آن برنامه‌ها دارند.

ریاست فقید دانشگاه مفید، آیت‌الله العظمی موسوی اردبیلی (ره) با آگاهی از مطالب یاد شده، اقدام به تربیت جوانان افغانستانی مقیم ایران کرد و آن‌ها را برای تحصیل در دانشگاه مفید دعوت کرد. نتیجه این دعوت، فارغ التحصیل شدن بیش از ۵۰۰ دانشجوی افغانستانی از دانشگاه مفید بوده که برخی از آن‌ها اکنون در مراکز مختلف علمی، فرهنگی و اجرایی افغانستان مشغول به کار هستند. دانشگاه مفید در کنار برنامه‌های مرسوم آموزشی با تأسیس و راه‌اندازی «کانون فرهنگی و هنری دانشجویی شرق نو» اقدام به برگزاری برنامه‌های فرهنگی برای آنان کرد و نشریه دانشجویی «دانش پژوهان» دانشگاه مفید، این شماره خود را به صورت ویژه، به مقاله‌هایی با موضوع کشور افغانستان اختصاص داده است.

گفتگو با غلام سخی احسانی دانش آموخته دانشگاه مفید و عضو دفتر معاون ریاست جمهوری افغانستان

مصاحبه کننده: علی خوانساری

غلام سخی احسانی، یکی از دانش آموختگان موفق دانشگاه مفید است که اکنون در کابل، ضمن عضویت در تشکیلات دفتر معاونت ریاست جمهوری افغانستان، به عنوان کارشناس امور فرهنگی و نهادهای مدنی اجتماعی و همچنین عضو هیئت علمی دانشگاه استقلال، مشغول به فعالیت است. علاوه بر این، ایشان از فعالان رسانه‌های دیداری داخلی و بین‌المللی افغانستان است. آقای احسانی ضمن فعالیت در عرصه نویسندگی در روزنامه‌ها، نشریات و فصلنامه‌ها، مدتی نیز سردبیر فصلنامه «نگاه معاصر» در حوزه سیاست خارجی بوده. مضاف بر این، ایشان در دوران دانشجویی، سردبیر فصلنامه «توسعه» بود که از سوی معاونت فرهنگی دانشگاه تربیت مدرس منتشر می‌شد. آقای خوانساری، سردبیر شماره فعلی مجله دانش پژوهان، گفتگوی دوستانه‌ای را با ایشان داشته که در ادامه، متن این گفتگو آمده است.

متن گفتگو

اگر زمان به عقب برگردد با توجه به تجربه‌ای که در ایران داشتید، مجدداً ایران را برای تحصیل انتخاب می‌کنید؟ به عبارت دیگر، آیا از تحصیل در ایران راضی بوده‌اید و این که تحصیل در ایران را به جوانان هم وطن خود توصیه می‌کنید؟

در ابتدا باید عرض کنم که من هم دوره لیسانس و هم دوره فوق لیسانس، دانشجوی دانشگاه مفید بودم و خاطرات بسیار خوب و ماندگاری از آن دوران و از دانشگاه مفید دارم. به همین دلیل همواره سعی کردم تا ارتباطم را با مجموعه دانشگاه و دانشجویان هم وطن خود در دانشگاه مفید

حفظ نمایم. هر زمان که به ایران می‌آیم، در مناسبت‌های مختلف، که از سوی دانشجویان در دانشگاه مفید برگزار می‌گردد، شرکت نموده و در اغلب موارد سخنرانی می‌نمایم. به هر حال می‌توانم بگویم که ارتباط بسیار خوبی بین من و دانشجویان دانشگاه مفید برقرار است. باید اعتراف کنم که من ایران را خانه دوم خود می‌دانم. در زمان تحصیلم در ایران، هیچ وقت این احساس را نداشتم که در یک کشور غریبه مشغول به تحصیل هستم و زندگی می‌کنم. بالاخره جامعه ایران و مردم ایران با ما هم زبان هستند. وقتی وارد ایران می‌شویم تنها تفاوت از لحاظ زبانی، تفاوت میان گویش‌ها است و این مانند این است که یک مهاجر افغان صرفاً از شهری به شهر دیگر و یا از استانی به استان دیگر رفته باشد و خوب این اندازه تفاوت، در میان شهرهای خود افغانستان نیز هست. یعنی در میان شهرهای افغانستان نیز گویش‌های مختلفی وجود دارد. به عنوان مثال، همان تفاوتی که بین لهجه‌های اصفهانی و مشهدی هست، همان تفاوت گویشی و گفتاری، بین کابل و دیگر مناطق افغانستان هم وجود دارد. من مدتی را در ایران زندگی کرده و بزرگ شدم. یعنی از سن ۱۲ یا ۱۳ سالگی به ایران مهاجرت کرده و درس خواندن را در ایران شروع کردم.

طبق سوال شما با توجه به تجربه‌ای که من از به ایران آمدن و درس خواندن در ایران دارم، اگر زمان به عقب برگردد و امر دایر باشد بین این که من ایران را انتخاب کنم یا کشور دیگری را، با توجه به تجربه سال‌ها حضورم در ایران، صادقانه می‌گویم که من ایران را انتخاب می‌کردم؛ چراکه نخست همان مسئله همزبانی باعث می‌شود تا در ایران احساس غربت نداشته باشیم و دوم این که در مراکز علمی ایران، به خاطر وجود هم‌زبانی، درس خواندن خیلی راحت‌تر است تا از این که جای دیگری درس بخوانیم. این درست است که داشتن تجربیات مختلف از فرهنگ‌ها و مناطق متفاوت امر پسندیده‌ای است. بنده، اکنون که در افغانستان هستم، در کنار وظایف رسمی اداری، در دانشگاه‌های مختلفی مشغول به تدریس‌ام، اما در همین دانشگاه‌ها، نیروهای (افراد) مختلفی را می‌بینم که از کشورهای مختلف آمدند و در این‌جا مشغول به تدریس هستند (در کشور دیگری درس خواندند و به افغانستان برگشتند). جالب است که دانشجویان در این مسئله اتفاق نظر دارند، کسانی که در ایران درس خوانده‌اند، بار علمی و توان علمی بهتری نسبت به کسانی که در کشورهای دیگری تحصیل کرده‌اند، دارند. یعنی از نظر قدرت علمی، تئوری و

نظری بهتر هستند. منتهی تفاوت در این است که دانش آموختگان دیگر کشورها از نظر مهارت‌های کاری و اجرایی، در مقایسه با دانش آموختگان ایران بالاترند. شاید دلیل این تفاوت، در سیستم آموزشی ایران با دیگر کشورها و یا وجود فرصت‌های کاری برای دانشجویان خارجی در کشورهای دیگر باشد.

فرمودید که لیسانس و کارشناسی ارشد را در مفید بودید، می‌خواستیم بدانیم که در چه رشته‌ای در دانشگاه مفید تحصیل کرده‌اید؟

من در دوره لیسانس و فوق لیسانس، علوم سیاسی خوانده‌ام، البته جا دارد تشکر ویژه‌ای داشته باشم از استادان بسیار بزرگوaram، کسانی که سال‌ها خوشه چین خرمن دانش آن‌ها بودم، مثل آقای دکتر سید صادق حقیقت، آقای دکتر میرموسوی، آقای دکتر حسینی زاده و آقای دکتر شفيعی و همچنین اساتیدی که از تهران می‌آمدند، مثل آقای دکتر حاتم قادری، آقای دکتر صادق زیبا کلام که واقعاً خاطرات شیرینی را از زمان دانشجویی و تدریس آن‌ها دارم. خصوصاً از آقای دکتر زیبا کلام و دکتر دهشيار. از تک تک این عزیزان سپاسگزارم و دستشان را می‌بوسم. بدون شک اگر امروز در افغانستان به عنوان یک چهره رسانه‌ای و علمی در مراکز آموزشی حضور دارم و مورد توجه قرار می‌گیرم، فی الواقع از برکت وجود و دانش آن‌ها بوده است. این واژه فی الواقع را هم که می‌گویم، تکیه کلام استاد صادق زیبا کلام است.

آقای احسانی، سوال بعدی من در مورد دانشگاه مفید است. نظر شما در مورد دانشگاه مفید چیست؟ به عبارت دیگر، اگر در افغانستان در مورد دانشگاه مفید از شما سوال کنند شما چه پاسخی می‌دهید؟

البته خوب بود این سوال در ابتدا مطرح می‌شد. من در قدم نخست از دانشگاه مفید و مدیریت دانشگاه مفید تشکر می‌کنم و نیز درود و صلوات می‌فرستم به روح بلند مرتبه حضرت آیت الله موسوی اردبیلی که واقعاً چهره‌ای دور اندیش و دلسوز بودند که چنین موسسه و مرکز علمی را ایجاد کردند. امروزه در کشورهای زیادی از دانشگاه مفید، فارغ التحصیلانی مفید حضور دارند، خصوصاً از افغانستان، تعداد زیادی دانشجو در دانشگاه مفید مشغول به تحصیل بوده و هستند.

زمانی که ما وارد دانشگاه مفید شدیم، بقیه دانشگاه‌های ایران تمایل زیادی به جذب دانشجویان افغانستانی نداشتند و شاید در آن زمان بیشترین دانشجو را در مقایسه با هر دانشگاه، دانشگاه مفید از بچه‌های افغان داشتند. به همین خاطر، فعلاً در افغانستان، در بسیاری از ادارات

و مراکز آموزشی که بروید، از فارغ التحصیل دانشگاه مفید حضور دارند. یکی از دوستان ما رئیس شعبه دانشگاه ابن سینا در مزار شریف یا همان بلخ است. ایشان با من می‌گفت که تجربه من در این چند سال نشان داده، کسانی که از دانشگاه‌های مختلف ایران فارغ التحصیل شده‌اند و یا مثلاً از کشورهای دیگری آمده‌اند، حقیقتاً به اندازه فارغ التحصیلان مفید موفق نیستند. ما وقتی نگاه می‌کنیم بچه‌هایی که از دانشگاه مفید آمده‌اند، هر کدامشان در یک بخش خاصی، به عنوان یک چهره علمی مشخص هستند. ایشان به من می‌گفت، اگر کسی با مدرک لیسانس هم از دانشگاه مفید بیاید، من او را از سایر دانشجویان، حتی با مدرک ارشد متمایز می‌دانم و ترجیح می‌دهم. البته این ادعا، به خاطر تعصب مکانی که در آن تحصیل کرده‌ایم نیست، بلکه واقعاً باور داریم جوانانی که از دانشگاه مفید فارغ التحصیل شده‌اند از نظر بار علمی و قدرت تفهیمی خیلی بالاتر هستند و قدرت علمی و پژوهشی و نویسندگی بالاتری دارند و همچنین در مراکز شغلی و کاری خود، بسیار موفق بودند.

به نظر من دانشگاه مفید با توجه به محیط و حضور اساتید برجسته، نه تنها محیط خوبی برای علم آموزی است، بلکه می‌توان از اساتیدش چیزهای دیگری چون اخلاق، منش و رفتار نیک نیز آموخت. در حقیقت یک استاد تنها وظیفه ندارد که به شاگرد خود مفاهیم درسی و یک سری تئوری و نظریه را آموزش دهد، بلکه از هر جهت باید برای شاگردش استاد و الگو باشد. این چیزی بود که ما از دکتر حقیقت و دکتر میرسوی و دکتری شفیع و دکتر حسینی زاده که استاد راهنمایم در پایان نامه دوره ارشد بود و نیز هر یک از اساتید بزرگوار دانشگاه مفید دیدیم و از ایشان فرا گرفتیم. من به شخصه در روز جهانی معلم، همیشه چه وقتی در جایی سخنرانی داشته باشم، چه در شبکه‌های اجتماعی، همواره از این چهره‌های برجسته یاد می‌کنم، صرفاً به خاطر عشق و علاقه‌ای که در من به علت رفتار و منش این بزرگواران وجود دارد.

هر چند این مطلب نباید ناگفته بماند که دوستان ما، زمانی که از ایران برمی‌گردند، از یک سری مسائل و ناهنجاری‌ها دلخور هستند. البته ذهنیت‌ها و دیدگاه‌ها متفاوت هستند و من در کنار نواقص موجود، جنبه‌های مثبت را نگاه کرده و مقایسه می‌کنم. امروز اگر قشر تحصیل کرده و فرهیخته‌ای از بین مهاجرین افغانستان از ایران آمده به خاطر فضای بازی است که بین این دو کشور وجود دارد. ما همیشه زمانی که با یکدیگر صحبت می‌کنیم عنوان می‌کنیم که تا کنون (در

این ۳۰ یا ۴۰ سال، فضای آموزشی در افغانستان به نحو مطلوبی وجود نداشته است، البته در حال حاضر هم فضای مناسبی وجود ندارد و این مسئله به خاطر درگیری افغانستان با مسائل جنگ و مبارزه با تروریسم و نا امنی است. در کل این نگاه در جامعه افغانستان وجود دارد که دانشجویان افغانستانی که در ایران درس خوانده اند بسیار موفق هستند. با این وجود، یک سری مشکلات برای برخی از اتباع افغانستان در بدو ورود به ایران و حتی در حین تحصیل در ایران پیش می آید، اما من نمی خواهم که این مشکلات را تسری بدهم به همه و یک قضاوت کلی و عمومی کنم. از نظر من، مهم آن رویکرد کلی و کلان هست، نه رفتار یک فرد و چند فرد. همان طور که فضا برای ما فراهم شد، اکنون فضا برای جوانان ما و نسل بعدی ما برای تحصیل در ایران فراهم است. درست است که من فعلاً در افغانستان هستم، ولی بچه های من فعلاً در ایران درس می خوانند. پسر من دانشجوی دانشگاه صنعتی اصفهان در رشته معدن بود و در سال جاری نیز در کنکور سراسری ایران با رتبه ۲۳ در دانشگاه تهران مشغول به تحصیل است و پسر دیگر من نیز در دانشگاه مفید مشغول به تحصیل شده است.

خیلی ممنونم از وقتی که در اختیار من قرار دادید.

زنده باشید آقای خوانساری، انشاالله حضوری همدیگر را ملاقات کنیم. من خیلی خوشحال شدم و هرچه باشد، هنوز هم خود را یک مفیدی می دانم.

گزارشی از ۱۰ دوره فعالیت‌های کانون شرق نو (سال ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۹)

دانشگاه مکانی برای علم‌آموزی و مشق جامعه‌پذیری است. دانشجو در کنار تحصیل علم و تخصص نیازمند نشاط و تمرین هم‌پذیری در محیطی سالم و اسلامی است. دانشگاه مفید، ضمن ایجاد فضایی آکادمیک به مسائل فرهنگی نیز نگاه ویژه‌ای دارد. این مهم با تأسیس انجمن‌های علمی - دانشجویی و کانون‌های فرهنگی - دانشجویی میسر شد و به بالندگی، رشد و نشاط دانشجویی کمک شایانی کرد. در سال ۱۳۸۹ پی‌بنای پرثمری نهاده شد و کانون فرهنگی - دانشجویی شرق نو به همت معاونت امور فرهنگی دانشگاه تأسیس شد. این کانون با هدف تقویت حس دوستی و برادری میان دو ملت افغانستان و ایران به وسیله دانشجویان و فعالان فرهنگی افغانستانی فعالیت خود را آغاز کرد. این کانون در کنار سایر کانون‌های فرهنگی این دانشگاه به برگزاری مراسم‌های ملی و مذهبی و فرهنگی مبادرت ورزید. حاصل ده سال تلاش معاونت امور فرهنگی و اعضای این کانون، برنامه‌های متنوع فرهنگی بوده است. در این گزارش، به عمده تلاش‌های اعضای این کانون می‌پردازیم.

اعضای مؤسسين خرداد ۸۹

هادی فیاض (اقتصاد)، مهدی رضایی (زبان)، تقی محقق (حقوق)، زهره احمدی (علوم سیاسی)، محمدرضا عارفی (حقوق)، محمد صالحی (حقوق).



اولین دوره، سال ۸۹-۹۰

زهره احمدی (علوم سیاسی) دبیر انجمن، علی زاهدی (علوم سیاسی)، عبد الفتاح برهانی (حقوق)، مهدی رضایی (زبان)، محمدرضا عارفی (حقوق).

برخی برنامه های انجمن در این دوره:

۱. دیدار با استاد محقق، رهبر حزب وحدت افغانستان.
۲. انتشار اولین نشریه کانون شرق نو.
۳. دعوت از آقای امیری رایزن فرهنگی سفارت افغانستان.
۴. برگزاری کارگاه مقاله نویسی.



دومین دوره، سال ۹۰-۹۱

علی انصاری (اقتصاد) دبیر انجمن، مصطفی احمدی (اقتصاد)، مهدی یوسفی (علوم سیاسی)، معصومه امیری و صدیقه زکی (اقتصاد)، تقی محقق (حقوق).

برخی برنامه های انجمن در این دوره:

۱. نشست علمی بازشناسی شخصیت رهبر شهید بابۀ مزاری.
۲. بزرگداشت شهدای عزاداری محرم کابل با حضور محترم آقای صادقی زاده نیلی (نماینده پارلمان افغانستان).
۳. نمایشگاه شکوه پامیر: معرفی فرهنگ افغانستان.
۴. جلسه کانون با آقای محمد ابراهیم قاسمی مؤسس دانشگاه کاتب و نماینده وقت مردم کابل در پارلمان افغانستان
۵. بررسی رشته اقتصاد و آینده ما: با حضور دکتر الهی مدیر وقت گروه اقتصاد و خانم ابراهیمی هیئت علمی دانشگاه کاتب.
۶. بررسی رشته حقوق و آینده ما: با حضور مرحوم دکتر قربان نیا، مدیر وقت گروه حقوق و دکتر فولادی استاد دانشگاه کاتب.
۷. برگزاری کارگاه مقاله نویسی.
۸. مراسم تجلیل از فارغ التحصیلان و نفرات برتر علمی دانشجویان افغانستانی شاغل در ایران.
۹. صدور بیانیه محکومیت توهین به ساحت پیامبر.
۱۰. افتتاح کار گروه ادبی کلکین شرق نو.
۱۱. اردوی شمال و چاپ نشریه شرق نو.



سومین دوره، سال ۹۱-۹۲

علی انصاری (اقتصاد) دبیر انجمن، مصطفی احمدی (اقتصاد)، مهدی یوسفی (علوم سیاسی)، معصومه امیری و صدیقه زکی (اقتصاد).

برخی برنامه های انجمن در این دوره:

۱. همایش بررسی اندیشه رهبر شهید بابه مزاری و تاثیرات آن بر جامعه کنونی.

۲. صدور بیانیه علیه نسل کشی مردم هزاره کویت.

۳. برگزاری نشست «افغانستان پس از ۱۱ سال»، با حضور دکتر مهدوی.

۴. کارگاه آموزشی تاریخ معاصر افغانستان.

۵. نشست علوم سیاسی در افق آینده: با حضور محمد شفق خواتی و اسدالله زائری از اساتید دانشگاه افغانستان.

۶. اردوی شمال و چاپ نشریه شرق نو.



چهارمین دوره، سال ۹۲-۹۳

علیرضا حیدری (علوم سیاسی) دبیر انجمن، سید محمد حسینی (مترجمی زبان)، آمنه محمدی (اقتصاد)، سید اسماعیل حسینی (حقوق)، هادی حکیمی (اقتصاد)، منصوره اکبری (علوم سیاسی)، مهدی قنبری (علوم سیاسی).

برخی برنامه های انجمن در این دوره:

۱. بزرگداشت مقام رهبر شهید بابۀ مزاری (ره) با عنوان «وحدت ملی در اندیشه رهبر شهید».
۲. نشست عمومی کانون: با حضور مرحوم دکتر قربان نیا، مدیر وقت گروه حقوق.
۳. تقدیر از تیم آریانای مفید (قهرمان رقابت های فوتبال دانشگاه مفید) و همچنین تقدیر از نفرات برتر علمی دانشگاه.
۴. برگزاری کلاس آموزش زبان پشتو.
۵. بررسی تحولات لوی جرگه با دعوت نمایندگان لوی جرگه، علی سعیدی و استاد واعظی.
۶. پخش و نقد فیلم خاک و مرجان با حضور کارگردان مسعود اطیابی و هنرمند افغانستانی سمیع الله عطایی.
۷. بررسی روابط دختر و پسر با حضور حجت الاسلام دکتر دهنوی.
۸. پخش و نقد فیلم گل چهره.
۹. دعوت از دکتر سجادی نماینده مردم غزنی در پارلمان و مؤسس دانشگاه خاتم النبیین.
۱۰. ایجاد جلسات بحث تریبون آزاد.
۱۱. اردوی شمال و چاپ نشریه کانون شرق نو.



پنجمین دوره، سال ۹۳ - ۹۴

روح الله جوادی (حقوق) دبیر انجمن، صادق مقدس زاده (حقوق)، فاطمه علیزاده (اقتصاد)، احمد نوروزی (حقوق)، محمد حسینی (مترجمی زبان)، کبری حسینی (علوم سیاسی)، روح الله هاشمی (علوم سیاسی).

برخی برنامه‌های انجمن در این دوره:

۱. برگزاری مراسم نکوداشت شهید راه عدالت افغانستان «شهید مزاری» با موضوع تبلور عدالت خواهی در اندیشه شهید مزاری (ره).
۲. برگزاری مراسم فاخر تجلیل از برگزار کنندگان استانی و کشوری مراسم‌های شهید راه عدالت افغانستان "شهید مزاری" و تجلیل از نخبگان علمی، هنری و ورزشی افغانستان.
۳. برگزاری مراسم نکوداشت شهید بلخی.
۴. مراسم گرامی داشت ایام عزاداری ابا عبدالله الحسین (ع)، با موضوع «قیام امام حسین (ع) و شیعه امروز».
۵. مراسم معارفه کانون با موضوع «افغانستان و تحصیلات عالی» با حضور دکتر غلام سخی احسانی.
۶. شرکت فعال در نمایشگاه کانون‌های فرهنگی و علمی دانشگاه مفید.
۷. پخش و نقد فیلم «کهن یادگار سرزمین آزر» با حضور سمیع الله عطایی، کارگردان فیلم.
۸. شرکت فعال و دیدار با استاد محقق، معاونت اجرایی کشور افغانستان و تعیین نماینده شرق نو به عنوان نماینده کل دانشجویان دانشگاه‌های قم.
۹. تأسیس کار گروه‌های تریون آزاد، کارگروه توسعه (اقتصاد) و کار گروه تسنیم (هنر).



ششمین دوره، سال ۹۵ - ۹۴

روح الله محمدی (علوم سیاسی) دبیر انجمن، محمد امان ابراهیمی (علوم سیاسی)، ثریا صادقی (مترجمی زبان)، طاهره مولایی (مترجمی زبان)، نبی غلامی (علوم سیاسی)، محمدرضا رضایی (علوم سیاسی)، مهدی باقری (علوم سیاسی).

برخی برنامه های انجمن در این دوره:

۱. برگزیده شدن به عنوان غرفه برتر، در نمایشگاه توانمندی های کانون ها و انجمن های دانشگاه مفید.

۲. برگزاری همایش علمی «مهاجرت، بیم ها و امیدها»، با حضور آقای علی حسن مصطفوی (نماینده امور مهاجرین سفارت جمهوری اسلامی افغانستان در تهران).

۳. جلسه مشاوره اقامتی برای ورودی های جدید دانشگاه ها.

۴. همایش علمی - تحلیلی «نقش تبسم، شکریه در آسمان افغانستان» با حضور آقای قنبرعلی تابش، رئیس دپارتمان حقوق و علوم سیاسی دانشگاه ابوریحان کابل و شاعر فرهیخته معاصر.

۵. اکران فیلم چند متر مکعب عشق، نماینده سینمای افغانستان در اسکار.

۶. برگزاری تریبون آزاد (۱) با عنوان «بحران ها و چالش های پیش روی جامعه افغانستان» با حضور دکتر روح الله روحانی.

۷. برگزاری تریبون آزاد (۲) با عنوان «بررسی راهکارهای جلوگیری از چالش ها و بحران های پیش روی جامعه افغانستان» با حضور آقای محمد امین حیدری.

۸. همایش ادبی - دانشجویی «گذری بر ابیات دری».

۹. همایش علمی بررسی پیامدهای پیوستن جمهوری اسلامی افغانستان به سازمان تجارت جهانی (WTO) با حضور دکتر عبد القیوم سجادی، استاد دانشگاه خاتم النبیین افغانستان و دکتر ناصر الهی و ۱۰ استاد گروه اقتصاد دانشگاه مفید.

۱۰. همایش گفتمان اعتدالگرایی در اندیشه شهید مزاری (ره) با حضور «آقای محمد سرور جوادی» مشاور معاون رئیس جمهور و حجت الاسلام ناصری نماینده مردم وردک در پارلمان افغانستان و شخصیت های برجسته سیاسی کشور.

۱۱. همایش بررسی آخرین تحولات سیاسی - اجتماعی افغانستان با حضور دکتر جعفر مهدوی نماینده کابل در پارلمان و دکتر سید عسکر موسوی استاد دانشگاه.
۱۲. میزگرد علمی تحلیل و بررسی تحولات پیش روی افغانستان در سال ۱۳۹۵ با موضوع «بهار ۹۵ حکومت وحدت ملی سقوط می کند؟ از شایعه تا واقعیت» با حضور اسدالله زائری و یارمحمدباقری اساتید دانشگاه های افغانستان.
۱۳. دیدار اعضای شورای مرکزی کانون شرق نو با سفیر افغانستان در ایران.
۱۴. صدور بیانیه در محکومیت واقعه المناک زابل (جنبش تبسم).
۱۵. صدور بیانیه در محکومیت اقدام تروریستی علیه جنبش روشنایی.



هفتمین دوره، سال ۹۵ - ۹۶

مریم جعفری دبیر انجمن، فاطمه غلامی (علوم سیاسی)، جواد رضایی (حقوق)، فرید مصطفوی (علوم سیاسی)، منیژه اکبری (علوم سیاسی)، محمد امان ابراهیمی (علوم سیاسی)، روح الله ابراهیمی (اقتصاد).

برخی برنامه های انجمن در این دوره:

۱. همایش بررسی آخرین وضعیت مهاجرین افغانستانی به همراه اکران و نقد و بررسی فیلم شاهزاده.
۲. بررسی، گزارش و تحلیل جدیدترین تحولات افغانستان.
۳. برگزاری کلاس آموزشی خط تحریری با خودکار توسط استاد محمد زمان حیدری.
۴. بررسی مراحل بورسیه تحصیلی برای دانشجویان افغانستانی خارج از کشور.
۵. مراسم بیست و دومین سالگرد شهادت استاد عبد العلی مزاری (ره) با عنوان «شهید وحدت ملی و همگرایی اقوام».
۶. برگزاری همایش «رسم همسایگی با همکاری کانون پرنیان و انجمن علوم سیاسی دانشگاه مفید».
۷. مراسم بزرگداشت شهدای قول اردوی ۲۰۹ شاهین (ولایت بلخ).
۸. نمایشگاه هنرهای دانشجویی با همکاری انجمن علمی زبان دانشگاه مفید و کانون پرنیان.
۹. مراسم تقدیر از فعالین فرهنگی هفت سال گذشته کانون شرق نو.



هشتمین دوره، سال ۹۶-۹۷

آیت الله حسنی (دبیر انجمن)، حمید فاضلی (علوم سیاسی)، محدثه عینی (علوم سیاسی)، ناصر محمدی بلخی (حقوق)، زینب انصاری (اقتصاد).

برخی برنامه های انجمن در این دوره:

۱. برگزاری تربیون آزاد دانشجویی با موضوع «ازدواج».
۲. اکران و نقد سه فیلم کوتاه از غلامرضا جعفری.
۳. برگزاری کلاس خوشنویسی.
۴. برگزاری جلسه بررسی کد جزا (قانون جزایی جدید) افغانستان و فرصت های شغلی حقوق.
۵. برگزاری جشن قوس.
۶. نشست علمی اصول سیاست خارجی افغانستان (بایدها و نبایدها).
۷. نشست بررسی ابعاد حقوقی و سیاسی حوادث و تحولات اخیر افغانستان.
۸. مراسم بیست و سومین سالگرد شهادت استاد عبدالعلی مزاری (ره) با عنوان «واکاوای علمی اندیشه های شهید وحدت ملی (صلح، امنیت، مردم)».



نهمین دوره، ۹۷-۹۸

جواد رضایی (دبیر انجمن)، معصومه محمدی (علوم سیاسی)، صفی الله حسینی (علوم سیاسی)، راضیه موسوی (علوم سیاسی)، علی انصاری (علوم سیاسی).

برخی برنامه های انجمن در این دوره:

۱. برگزاری ایستگاه صلواتی به مناسبت اربعین حسینی.
۲. اکران و نقد فیلم «رفتن».
۳. کارگاه آموزش مقاله نویسی.
۴. نشست مراحل اخذ روادید تحصیلی.
۵. جشن میلاد حضرت رسول اکرم و گرامی داشت هفته وحدت.
۶. نشست فرصت ها و چالش های کار و زندگی در افغانستان با همکاری کانون علمی فرهنگی نخبگان افغانستان.
۷. مراسم باشگاه سخنرانی افغانستانی محلی برای تمرین سخنرانی.
۸. مراسم بیست و چهارمین سالگرد شهادت استاد عبد العلی مزاری (ره) با عنوان «بایسته های صلح در اندیشه شهید مزاری (ره)».
۹. نشست بررسی لویه جرگه صلح افغانستان.
۱۰. نکوداشت ده سالگی کانون شرق نو و اختتامیه دوره نهم.
۱۱. برگزاری سلسله جلسات گفتگوی آزاد دانشجویی.



دهمین دوره، ۹۸-۹۹

غلام عباس قاسمی (دبیر انجمن)، محمد انصاری، عصمت الله عزیزی، روح الله رسولی، زینب افضل، خدیجه دولت حسین، معصومه محمدی و محمد مهدی حسنی.

برخی برنامه های انجمن در این دوره:

۱. سمینار بررسی مسائل و مشکلات دانشجویان افغانستانی دانشگاه مفید.
۲. نشست علمی با موضوع «جریان شناسی احزاب افغانستان» با حضور دکتر غلام سخی احسانی.
۳. نشست علمی با عنوان «منع خشونت علیه زنان».
۴. برگزاری دوره تربیت مشاور و سواد رسانه ای و مدیریت فرهنگی با همکاری موسسه نما رسانه
۵. برگزاری جشن یلدا با همکاری انجمن علمی زبان.
۶. برگزاری نشست علمی با موضوع «بررسی آخرین تحولات انتخابات ریاست جمهوری افغانستان» با حضور دکتر نوروزی.
۷. برگزاری نشست علمی اینترنتی با موضوع «بررسی توافق نامه صلح میان آمریکا و طالبان» با حضور اسد الله زائری.
۸. برگزاری نشست علمی اینترنتی با موضوع «بررسی مذاکرات صلح میان حکومت افغانستان و طالبان» با حضور دکتر محمد شفق خواتی.
۹. برگزاری نشست علمی اینترنتی با موضوع «بررسی مسائل انتخابات ریاست جمهوری افغانستان» با حضور دکتر نوروزی.
۱۰. برگزاری نشست علمی اینترنتی با موضوع «بررسی توافق نامه صلح بین آمریکا و طالبان» با حضور استاد غلام سخی احسانی.



دانش پژوهی
*Danesh
Pazhoochan*

نقش اندونزی در روند صلح افغانستان

روح الله محمدی*

چکیده

اندونزی پرجمعیت‌ترین کشور اسلامی و دارای بزرگترین دموکراسی اسلامی در جهان می‌باشد. این کشور ضمن دارا بودن اقوام و مذاهب گوناگون، سطح بالایی از رواداری را به نمایش گذاشته است. این امر سبب شده تا اندونزی به عنوان الگویی برای سایر کشورهای در حال توسعه اسلامی مطرح گردد. یکی از این کشورها افغانستان است که سال‌ها از درگیری‌های داخلی در کشور خود رنج می‌برد و تحقق «صلح پایدار» یکی از اهداف استراتژیک سیاستمداران این کشور است. اندونزی الگویی برای دولتمردان افغانستان است تا بتوانند با استفاده از تجارب این کشور در مهار افراط‌گرایی روند صلح را هموار کنند. دولت اندونزی نیز اعلام آمادگی کرده تا تجربیات خود را در اختیار سیاستمداران افغانستان قرار دهد و در این روند با دولت افغانستان همکاری کند. با این حال، این سوال مطرح می‌شود، با نظر به این‌که اندونزی حضور نظامی در این درگیری‌ها نداشته است، چگونه این کشور در روند صلح افغانستان نقش ایفا می‌کند؟ برای پاسخ به این سوال این فرضیه را مطرح کردیم که با توجه به عدم دخالت اندونزی در جریان جنگ داخلی افغانستان، این کشور مطابق با سیاست خارجی خود و در قالب یک قدرت هنجاری، سعی در ایفای نقش میانجی در روند صلح افغانستان را دارد. در این مقاله از روش پژوهش کیفی، با استفاده از کتب، مقالات و منابع اینترنتی استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها

اندونزی، افغانستان، صلح، سیاست خارجی، طالبان.

مقدمه

بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله آمریکا به افغانستان و سرنگونی نظام طالبان، تأمین امنیت و ثبات در این کشور از اولویت های اصلی دولتمردان بوده است. در دوره ریاست جمهوری حامد کرزی اصلی ترین دغدغه، عدم بازگشت به دوران جنگ های داخلی و هرج و مرج ناشی از آن بود. با روی کار آمدن محمد اشرف غنی و قدرت گرفتن نسبی طالبان دو هدف استراتژیک برای دولت وحدت ملی تعریف شد: توسعه اقتصادی و از همه مهمتر تأمین صلح سرتاسری در افغانستان. با توجه به این که توسعه اقتصادی نیازمند امنیت و ثبات است در منشور تیم تحول و تداوم که شعار انتخاباتی محمد اشرف غنی بود، صلح از جایگاه ویژه ای در اهدافشان برخوردار بود. تغییر استراتژی آمریکا در کاهش نیروهای نظامی در افغانستان و همچنین تغییرات ژئوپلیتیکی و حمایت قدرت های منطقه ای از طالبان ایجاب می کرد که روند صلح سرعت یابد.

محمد اشرف غنی پنج حلقه را در سیاست خارجی کشور تعریف کرده بود: حلقه اول را همسایه ها، حلقه دوم را کشورهای اسلامی، حلقه سوم را اروپا، امریکا و کانادا، حلقه چهارم را آسیا و حلقه پنجم را سازمان های بین المللی تشکیل می داند. دولت افغانستان ماهیت درگیری ها در این کشور را حاصل رقابت های فرامنطقه ای و منطقه ای قدرت های بزرگ می داند. به همین دلیل، از قدرت های دخیل در رقابت های منطقه ای می خواهد تا زمینه این درگیری ها را در افغانستان فراهم نکنند و از نفوذ خود بر گروه های متخاصم استفاده کند و به کاهش درگیری ها در این کشور کمک کنند؛ چرا که یک افغانستان بی ثبات، منطقه و جهان را بی ثبات خواهد کرد.

یکی از کشورهایی که دولت افغانستان نگاه ویژه ای در جهت پیشبرد اهداف صلح به آن دارد، اندونزی است. اندونزی در حلقه دوم کشورهای مهم در سیاست خارجی افغانستان جای دارد. این کشور بزرگترین دموکراسی جهان اسلام را دارا بوده و یکی از چهار قدرت نو ظهور آسیا است. کابل تلاش می کند تا از ظرفیت این کشور در حال رشد که بزرگترین قطب جمعیتی مسلمان را داراست، بهره گیرد.

اندونزی هم خواهان گسترش فعالیت های خود از منطقه جنوب شرق آسیا به سایر نقاط

جهان است. این کشور، یکی از بنیانگذاران جنبش عدم تعهد و آسه آن بوده و همچنین، عضویت غیر دائم شورای امنیت را دارا می باشد. این کشور در بسیاری از اختلافات و بحران های منطقه ای نقش میانجی را بازی کرده و سعی دارد در چارچوب سازمان ملل متحد فعالیت های صلح بانی خود را در جهان گسترش دهد. از سویی این کشور در سیاست خارجی خود رسالت کمک به کشورهای اسلامی گرفتار در بحران را تعریف کرده است. حمایت از مسلمانان روهنگیا و ایالت سین کیانگ چین و همچنین مسئله قدس از نمونه هایی است که همواره این کشور نگرانی های خود را از آسیب به مسلمانان در آن اظهار داشته است، البته با توجه به این که عدم درگیری با قدرت های بزرگ از اولویت های سیاست خارجی اندونزی به حساب می آید، این کشور سعی کرده است تا منافع ملی خود را در همه قضایا در اولویت قرار دهد. یکی از دلایلی که اندونزی سعی در تسریع روند صلح و بازگشت ثبات به افغانستان را دارد، گزارش هایی مبنی بر حضور شهروندان این کشور در صفوف گروه داعش در افغانستان و پاکستان است.

دولت افغانستان معتقد است، اندونزی در گذشته مشابهت های بسیاری با بحران های کنونی افغانستان چون درگیری داخلی، فساد اداری سازمان یافته، فقر گسترده، تجزیه طلبی و... داشت است، اما اکنون اندونزی در یک جامعه میانه رو، چند قومی و مذهبی با ارائه آموزش های دینی به دور از پرورش افراط گرایی، نبرد با افراط گرایی و تروریسم، اشتغال زایی و مبارزه با فقر، کثرت فرهنگی - قومی و وحدت ملی، حل منازعات داخلی، رشد اقتصادی، دستیابی به صلح و ثبات و... از کشورهای موفق جهان است و می تواند الگویی مهم برای کابل در گذر از چالش های گوناگون باشد (css, 1396).

چارچوب نظری

اندونزی در سیاست خارجی خود از اصول مختلفی پیروی می کند. از این میان می توان به توسعه اقتصادی و بسط فرهنگ گفتگو و دموکراسی در جهان اشاره کرد. از اهداف سیاست خارجی اندونزی، می توان از تأثیر گذاری مثبت بر مسائل جهانی، کاهش سطح خشونت های مذهبی و همچنین بسط رواداری دینی نام برد. اندونزی در این راستا در بسیاری از مسائل جهان اسلام

سعی بر معرفی خود به عنوان قدرت هنجاری کرده است. نظریه قدرت هنجاری^۱، نظریه‌ای در مورد هنجارها، مقررات، ارزش‌ها و استانداردهایی است که در سیاست جهانی مطرح است. این ایده در روابط بین الملل مفهومی نوین نیست. به عنوان مثال، کار میان قدرت اقتصادی، قدرت نظامی و قدرت در برابر عقیده، تفاوت قائل می‌شود. دوچن نیز به قدرت هنجاری جامعه اروپا، به عنوان یک نیروی هنجاری، علاقه مند بود و اعتقاد داشت (ثمودی، ۱۳۹۵، ص ۴-۵). دو نظریه «مکتب انگلیسی» و «سازه انگاری» برای تبیین قدرت هنجاری راه‌گشا است. اندیشمندان مکتب انگلیسی، روابط بین الملل را فراتر از یک نظام بین المللی و جامعه‌ای مرکب از دولت‌ها می‌دانند و قائل به اهمیت اهداف، قواعد، نهادها، ارزش‌ها و هنجاری مشترک در آن هستند. بنابراین، مکتب انگلیسی بر جامعه بین الملل و نقش هنجارها و قواعد در روابط میان دولت‌ها تاکید زیادی دارد (Dunne, 1998, p. 22). از منظر سازه انگاران نیز، هویت‌ها، هنجارها و فرهنگ نقش مهمی در سیاست‌های جهانی ایفا می‌کنند. هویت‌ها و منافع دولت‌ها توسط هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها ایجاد می‌شود و این فرایند است که موضوع تعامل دولت‌ها را تعیین می‌نماید. سازه انگاران چنین عنوان می‌کنند که قدرت گفتمانی (دانش، ایده‌ها، هنجارها و...) و مادی برای هرگونه فهم و برداشتی از امور جهانی ضروری است (Hopf, 1998, p. 175). آن‌ها به گفتمان‌های رایج و نافذ در جهان توجه زیادی دارند، به این دلیل که گفتمان، اعتقادات و منافع را شکل داده و یا آن را منعکس می‌سازد و از این طریق هنجارهای رفتاری قابل قبول را بنیان می‌نهد (Walt, 1998, p. 40 - 41). مفهوم قدرت هنجاری در ایده‌آل‌ترین و خالص‌ترین شکل خود ذهنی تا مادی و فیزیکی است. این به معنای آن است که استفاده از این قدرت کاربرد توجیهات هنجاری تا انگیزه‌های مادی یا قدرت فیزیکی است. بنابراین، موضوع توجیه هنجاری نیازمند یک دوره زمانی بسیار متفاوت و یک شکل متفاوت از مشارکت در سیاست جهانی است.

برای این که توجیه قدرت هنجاری متقاعدکننده و جذاب باشد، نخست باید قواعد پیش برنده آن نیز از مشروعیت برخوردار باشد. چنین مشروعیتی در سیاست جهانی از

1. normative power theory

کنوانسیون‌ها، معاهدات یا موافقت نامه‌های امضا شده حاصل می‌شود. دوم آن‌که این اقدامات انجام شده برای پیشبرد قدرت هنجاری باید متقاعد کننده و مستدل باشد و موجب اعتبار و آبرومندی یا مایه شرمساری باشد (صباغیان، ۱۳۹۸، ص ۴). هنجار بین المللی عبارت است از چیزهایی که در روابط بین الملل عادی، طبیعی و رایج به حساب می‌آید. بنابراین، قدرت هنجاری به معنای توسل یک بازیگر به ایده‌هایی است که در جامعه بین المللی طبیعی و رایج‌اند (Ramezani & Hekmatnejad, 2016, P. 52). اگرچه «یان منرز» را به عنوان کسی که واضح نظریه قدرت هنجاری اروپاست می‌شناسند، اما خود منرز معتقد است که این مفهوم به نوعی از سوی اندیشمندان قبلی همچون «ای. اچ. کار» و «جان گالتون» نیز مطرح شده است. او تصریح کرده که قدرت هنجاری در عرصه بین الملل امر جدیدی نیست؛ چرا که کار وقتی تفاوت قدرت نظامی و قدرت بر افکار را مطرح کرد یا «فرانسوا دوچن» وقتی از اروپا به عنوان یک نیروی فکری که از باورهای بنیانگذاران آن نشأت می‌گیرد نام می‌برد و یا وقتی گالتون توضیح می‌دهد که قدرت ایدئولوژیک، قدرت بر اندیشه و افکار است، همگی به نوعی عناصری از قدرت هنجاری را به تصویر کشیده‌اند (Manners, 2002, P. 239). منرز تفاوت رویکردهای خود با کار و گالتون در مورد سه قدرت مدنی، نظامی و هنجاری را در جدول شماره یک آورده است.

جدول ۱. ویژگی‌های قدرت مدنی، نظامی و هنجاری (Manners, 2002, P. 240).

قدرت مدنی	قدرت نظامی	قدرت هنجاری	
کار	نظامی	فکر	
گالتون	تنبیه	ایدئولوژی	
منرز	توانایی استفاده از ابزارهای نظامی	توانایی شکل دهی به ایده‌های هنجاری	توانایی استفاده از ابزارهای مدنی

گرچه بسیاری از صاحب نظران، نظریه قدرت هنجاری را در توجیه اقدامات اتحادیه اروپا بسط و گسترش داده‌اند و خاستگاه این نظریه هم بعد از جنگ جهانی دوم، اروپا بوده است، اما کشورهای دیگر نظیر اندونزی نیز از کارکرد این قدرت در سیاست خارجی خود استفاده می‌کند. با نگاهی دقیق به نقش اندونزی در روند صلح افغانستان می‌توان به این نتیجه رسید که اندونزی ضمن حمایت از کارکردهای سازمان‌های بین‌المللی و در چارچوب آن، به اقدامات خود در تامین صلح حداکثری، به عنوان کشوری تاثیر گذار در جهان اسلام، می‌پردازد. از جمله این اقدامات می‌توان به ۱. اعلام آمادگی برای میزبانی از دفتر سیاسی طالبان؛ ۲. ساخت مرکز اسلامی در کابل؛ ۳. میزبانی از کنفرانس مشترک هیات سیاسی طالبان با مجلس علمای اندونزی و ۴. برگزاری نشست سه جانبه علمای افغانستان، پاکستان و اندونزی اشاره کرد.

تاریخ روابط سیاسی اندونزی و افغانستان

اندونزی به عنوان پرجمعیت‌ترین کشور اسلامی در جهان روابط دیرینه‌ای با بسیاری از کشورهای اسلامی دارد، در این میان یکی از نخستین کشورهایی که پس از خاتمه یافتن انقلاب ضد استعماری در اندونزی توسط احمد سوکارنو (نخستین رئیس جمهور اندونزی) این کشور را به رسمیت شناخت، افغانستان بود. روابط دیپلماتیک میان دو کشور از سال ۱۹۵۴ به طور رسمی برقرار شد و افغانستان سفارت خود در جاکارتا را افتتاح کرد.

۱. اولین پیمان دوستی میان افغانستان و اندونزی در ۳ ثور ۱۳۳۴ به امضا رسید (ویکی‌پدیا). با امضای توافقنامه دوستی میان افغانستان و اندونزی، احمد سوکارنو در سال ۱۹۶۱ از افغانستان بازدید کرد (css, 1396). پس از پایان جنگ‌های داخلی و سرنگونی طالبان از سال ۲۰۰۱ روابط دو جانبه اندونزی و افغانستان ارتقا یافت و موافقت‌نامه‌هایی در بخش‌های مختلف بین دو کشور امضاء شد.

۲. در نوامبر ۲۰۱۲ حامد کرزی، رئیس جمهور وقت افغانستان از کشور اندونزی دیدار و در پنجمین اجلاس دموکراسی بالی شرکت کرد. پس از دیدار رهبران و مقامات عالی رتبه افغانستان و اندونزی، زلمی رسول، وزیر امور خارجه افغانستان و مارت گاوا، وزیر امور خارجه اندونزی،

توافق دوستی و همکاری بین افغانستان و اندونزی امضا کردند. همچنین، توافقنامه مبادله برنامه‌های فرهنگی بین دو کشور توسط «سید مخدوم رهین» وزیر اطلاعات و فرهنگ و «محمد نو» وزیر آموزش و فرهنگ اندونزی به امضا رسید. حامد کرزی در یک کنفرانس مشترک خبری روابط دو کشور را مثبت ارزیابی کرد و از روابط اقتصادی، آموزشی و فرهنگی ... با اندونزی و ایجاد روابط عمیق بین کشور استقبال کرد.

دولت اندونزی تأکید کرد که در زمینه همکاری‌های فنی، ایجاد ظرفیت، تقویت ارگان‌ها، کشاورزی و پشتیبانی از توانمندی زنان به افغانستان یاری خواهد رساند. هر دو کشور از توافقنامه جدید دوستی که جایگزین توافقنامه دوستی سال ۱۹۵۵ بود استقبال کردند. بر اساس این توافقنامه، دوستی و همکاری در حوزه اقتصادی، تجاری، فرهنگی و دانشگاهی گسترش می‌یابد. همچنین، دو کشور بر اهمیت همکاری دوجانبه در مبارزه با تروریسم و جنایات برنامه ریزی شده تأکید کردند (Bakhtar News, 2013).

۳. محمد اشرف غنی در سال ۲۰۱۷ در رأس یک هیئت عالی رتبه دولتی وارد کشور اندونزی شد و مورد استقبال رسمی رئیس جمهور «جوکو ویدودو» قرار گرفت. هدف اصلی رئیس جمهور افغانستان به جاکارتا شناخت بهتر از فرایند خروج از افراطی‌گری، گسترش اسلام میانه رو، حمایت اندونزی از صلح افغانستان و استفاده از تجارب اندونزی در جلوگیری از گسترش افراط گرایی بود.

در این دیدار، دولت اندونزی چارچوب همکاری برای انجام تلاش‌های خروج از افراط گرایی را که شامل گفتمان و تقویت نقش علما است را طرح ریزی و با رئیس جمهور افغانستان به اشتراک گذاشت. دو رئیس جمهور در خصوص روش‌های ایجاد صلح و آشتی در افغانستان بحث و گفتگو کردند. در این دیدارها ضمن تأکید بر گسترش روابط اقتصادی و سیاسی، وزارت خارجه اندونزی و نهضت العلماء، درباره ساخت مرکز اسلامی که شامل مسجد، کلینیک پزشکی، کتابخانه و محل تجمعات است، به گفتگو پرداختند.

۴. رئیس جمهور اندونزی جوکو ویدودو در ژانویه ۲۰۱۸ از افغانستان دیدار کرد (Jakarta Post, 2018) و مورد استقبال رسمی قرار گرفت. هدف اصلی این سفر، ارائه طرح اندونزی برای روند صلح افغانستان بود که در سال ۲۰۱۷ در سفر محمد اشرف غنی به اندونزی مورد تأکید

قرار گرفته بود. جوکو ویدودو پیش از سفر به افغانستان به سفر به اسلام آباد و دیدار با مقامات پاکستانی طرحی را برای برقراری صلح در افغانستان ارائه کرده بود. ویدودو با تاکید بر این که جنگ به نفع هیچ کسی نیست، طرح ایجاد کمیته مشترک سه گانه بین علمای افغانستان، پاکستان و اندونزی برای برقراری صلح در افغانستان را ارائه کرده است. رئیس جمهور اندونزی با تاکید بر این که شهروندان اندونزی که در هزاران جزیره زندگی می کنند با وجود صدها قوم و زبان به صورت مسالمت آمیز و در کمال وحدت و همدلی زندگی می کنند و حکومت اندونزی این همدلی را برای تمام کشورهای اسلامی مخصوصاً مردم افغانستان آرزو دارد، این قول را داد که در این زمینه همکاری خواهد کرد.

محمد اشرف غنی در کنفرانس خبری رسمی از اندونزی به عنوان بزرگترین کشور دارای دموکراسی در جهان اسلام و نماد تعادل یاد کرد و نقش این کشور را در معادلات جهان اسلام اثر گذار دانست. وی از کشورهای اسلامی به ویژه اندونزی خواست که بر حامیان هراس افکنان فشار بیاورند، تا آن ها به حاشیه رانده و منزوی شوند. هم اکنون این دو کشور در پایتخت های خود دارای سفارت هستند و در عالی ترین سطح دیپلماتیک به همکاری می پردازند.

علل سیاسی و امنیتی حضور اندونزی در افغانستان

محمد اشرف غنی، پیش از این پنج حلقه را در سیاست خارجی کشور تعریف کرده بود. گفته شد که کشورهای اسلامی در حلقه دوم قرار دارند و اندونزی نیز با توجه به نقش رو به رشد و همچنین وزن بزرگترین کشور اسلامی، در سیاست خارجی افغانستان از جایگاه مهمی برخوردار است. در این راستا، به نظر می رسد کابل اکنون تلاش می کند از ظرفیت بزرگترین قطب جمعیتی مسلمان و کشوری در حال رشد بهره گیرد. در واقع از یک سو، ثبات استراتژیک در سیاست داخلی و خارجی و از سوی دیگر، تلاش برای رهبری حرکت پرشتاب جنوب شرق آسیا برای رسیدن به جایگاهی شایسته در جهان در کنار واقعیت هایی چون نوظهور بودن و یکی از چهار قدرت مهم آینده قاره آسیا موجب شده کابل به توان و پتانسیل اندونزی توجه بیشتری کند.

در بُعد دیگری هر چند دولت این کشور با حذف احزاب تندرو در سال ۲۰۱۷ چون حزب التحریر با امضای فرمان دولت و توجه به اصول پانکاسیلا با رفع چالش ها و تهدیدات مختلف مسیر توسعه یافتگی بدون چالش افراط گرایی را می پیماید، ولی صدها اندونزیایی در سال های گذشته به داعش در سوریه پیوسته بودند و خطر بازگشت آن ها به افغانستان نیز همچنان وجود دارد. از این رو، ممکن است نوعی همکاری امنیتی بین دو کشور نیز در این حوزه تقویت گردد (css, 1396).

اقدامات اندونزی در پیشبرد روند صلح

اندونزی با هدف برقراری صلح در افغانستان، اقداماتی از جمله نشست سه جانبه روحانیون و علمای افغانستانی، پاکستانی و اندونزیایی را میزبانی کرده است.

اندونزی سابقه کارگزاری در مذاکرات موفق صلح را دارد. شواهدی وجود دارد که نشان می دهد این اقدام اندونزی می تواند به ختم یک جنگ طولانی در کشوری مسلمان بیانجامد. دولت اندونزی اقداماتی برای مذاکرات صلح در منطقه میندانائو فیلیپین انجام داد که اولین جلسه رسمی بین جبهه آزادیبخش ملی مورو و دولت فیلیپین در این کشور برگزار شد.

اندونزی همچنین نقش مهمی در رساندن صلح به مناقشه ویتنام - کامبوج داشت. این دو دولت در سال ۱۹۸۵ در کنفرانس باندونگ گرد هم آمدند (aseantoday, 2018).

اندونزی برای خود یک رسالت جهانی برای حفظ صلح جهانی و کاهش درگیری ها در جهان اسلام دارد، که این هدف برای اندونزی سبب شده است که خود را متعهد به ایفای نقش مثبت در اختلافات جهان اسلام می داند. این کشور، نگاه ویژه ای به حل مسئله فلسطین و قدس در برابر اسرائیل دارد. همچنین کمک های زیادی به حل بحران در ایالت راخین میانمار انجام داده است. اندونزی در پروسه صلح افغانستان هم نقش فعالی را ایفا کرده است. از جمله اقدامات این کشور می توان به موارد زیر اشاره کرد.

۱. اعلام آمادگی برای میزبانی از دفتر سیاسی طالبان

اندونزی بزرگترین کشور جنوب شرق آسیا، چهارمین کشور پرجمعیت جهان و بزرگترین

کشور با جمعیت مسلمان به حساب می‌آید. اندونزی از جمله کشورهای نوظهور است که بر اساس پیش‌بینی‌های منابع معتبر، از جمله قدرت‌های آسیایی در دهه‌های آینده خواهد بود. این کشور به رغم برخی چالش‌ها، توانسته است رشد اقتصادی خود را حفظ کند، میزان بیکاری را کاهش دهد و نظام حقوقی خود را اصلاح کند. هنری کسینجر سیاستمدار آمریکایی، اندونزی را یکی از چهار قدرت مهم قاره آسیا عنوان کرده است. دیدگاه‌های چنین افراد و نهادهایی این است که اندونزی نه تنها در منطقه آسیا - پاسیفیک بلکه در سطح جهان نقش مهمی ایفا خواهد کرد.

از ویژگی‌های چنین کشورهای رو به رشد، دست زدن به قدرت سازی و ایفای نقش در سطحی از معادلات منطقه‌ای یا بین‌المللی است. این کشورها تمایل دارند تا میزبان مذاکرات بین‌المللی بوده و به این واسطه دیده و مطرح گردند. بنابراین، اندونزی هم دلایلی برای پذیرش میزبانی این مذاکرات دارد. در سال‌های گذشته کابل تلاش کرده است تا دفتر سیاسی طالبان افغانستان در دوحه را به کشور دیگری منتقل کند. در واقع در شرایطی که دفتر طالبان در قطر به فعالیت خود ادامه داده و بسیاری از دیدارهای با طالبان از راه دفتر دوحه انجام می‌شود، اما با پذیرش جاکارتا، کابل امیدوار به انتقال دفتر طالبان از کشوری عربی و نزدیک به محل‌نهادها و حامیان به کشوری در جنوب شرق آسیا است. به این ترتیب، رهبران طالبان حمایت و آزادی عمل پیشین را نخواهد داشت و از دامنه نفوذ بازیگران عربی (رسمی و غیر رسمی) در طالبان کاسته می‌شود.

دفتر سیاسی طالبان در قطر در خرداد ماه ۱۳۹۲ پس از رایزنی‌های گسترده آمریکا با کابل تاسیس شد، اما اعتراض حامد کرزی رئیس‌جمهور وقت افغانستان به نحوه افتتاح آن و برافراشته شدن پرچم «امارت اسلامی»، سبب شد این دفتر غیر فعال گردد. به رغم این که این دفتر، فعالیت رسمی ندارد، اما به گونه غیر رسمی به فعالیت خود ادامه داده و تعدادی از سران طالبان در آن حضور دارند. بسیاری از دیدارهای افراد حقیقی و حقوقی با طالبان از طریق دفتر دوحه انجام می‌شود. پس از امتناع مکرر طالبان از مذاکره با دولت افغانستان، کابل بر این باور است که دفتر سیاسی طالبان محلی برای دیدارهای این گروه با دیگران و اخذ کمک‌های مالی برای این گروه شده است. بر همین اساس، کابل و واشنگتن برای بستن دفتر سیاسی طالبان در قطر و

انتقال آن به کشور دیگری به توافق رسیدند. در این میان امارات و ترکمنستان متقاضی میزبانی دفتر طالبان در خاک خود بوده‌اند. با توجه به تکاپوی شدید ترکمنستان برای میزبانی این دفتر و مذاکرات صلح افغانستان، احتمال پذیرش درخواست عشق‌آباد محتمل به نظر می‌رسید؛ زیرا ترکمنستان علاوه بر سیاست بی‌طرفی، از زمان حاکمیت طالبان تا کنون با این گروه روابط حسنه‌ای داشته است.

اما مذاکرات اشرف غنی در فروردین ماه ۱۳۹۶ با اندونزی نشان داد که کشور سومی هم برای میزبانی دفتر طالبان مطرح است. اشرف غنی در سفر دوره‌ای به جنوب شرق آسیا در فروردین ماه ۱۳۹۶، دیدار ۲ روزه‌ای از اندونزی داشت و در این سفر ضمن تاکید بر گسترش روابط با جاکارتا، در زمینه انتقال دفتر سیاسی طالبان از قطر به اندونزی بین مقامات دو کشور گفتگو شد. متعاقب این سفر، «رتنو مارسودی» وزیر خارجه اندونزی در رأس هیئتی در آبان ماه همین سال به کابل سفر کرد و در همین ماه، کریم خلیلی رئیس شورای عالی صلح افغانستان به منظور ادامه مذاکرات به جاکارتا رفت. در آذر ماه نیز «سرور دانش» معاون رئیس جمهور افغانستان سفری به اندونزی داشت. این ترافیک مقامات بین کابل و جاکارتا در یک مقطع زمانی کوتاه حکایت از آن دارد که روند پیگیری انتقال دفتر طالبان پر شتاب است (easterniran, 1396).

پس از حدود شش دهه، جوکو ویدودو اولین رئیس جمهور اندونزی است که به کابل سفر می‌کند و در عرف دیپلماتیک، سفر این مقام بلند پایه حکایت از آن دارد که روند مذاکرات بین دو کشور به نتایج مطلوبی رسیده است (حسینی، ۱۳۹۶).

۲. ساخت مرکز اسلامی در کابل

با توجه به این که اندونزی در مهار افراط‌گرایی و رشد دموکراسی موفق عمل کرده است، افغانستان نیز در تلاش برای کسب این تجارب است و در این راستا به اندونزی در ساخت مرکز اسلامی در کابل که شامل مسجد، کلینیک پزشکی، کتابخانه و محل تجمعات است و با همکاری وزارت امور خارجه اندونزی و نهضت العلماء می‌شود همکاری می‌کند.

دوره نخست این پروژه که از سال ۲۰۱۰ آغاز شده. بخشی از آن شامل مسجد به پایان رسیده و اکنون مرحله دوم این پروژه در دست انجام است. نخبگان کابل در دولت وحدت ملی معتقدند، اندونزی در گذشته، مشابتهای بسیاری با بحران‌های کنونی افغانستان چون درگیری داخلی،

فساد اداری سازمان یافته، فقر گسترده، تجزیه طلبی و... داشت، اما اکنون اندونزی در یک جامعه میانه رو، چند قومی و مذهبی با ارایه آموزش های دینی بدور از پرورش افراط گرایی، نبرد با افراط گرایی و تروریسم، اشتغال زایی و مبارزه با فقر، کثرت فرهنگی- قومی و وحدت ملی، حل منازعات داخلی، رشد اقتصادی، دستیابی به صلح و ثبات و... از کشورهای موفق جهان است و می تواند الگویی مهم برای کابل در گذر از چالش های گوناگون باشد (css, 1396).

۳. میزبانی از کنفرانس مشترک هیات سیاسی طالبان با مجلس علمای اندونزی

هیات سیاسی طالبان به سرپرستی ملا برادر سال ۱۳۹۸ وارد جاکارتا شد تا در خصوص مشارکت اندونزی در پروژه صلح افغانستان با مقامات این کشور گفتگو کند. این هیات در بدو ورود مهمان ضیافت شام یوسف کالا معاون رئیس جمهوری اندونزی بود.

طالبان اعلام کرده که سفرهای خارجی آنان به منظور اطمینان بخشی به کشورهای دیگر نسبت به رعایت حسن همجواری و تبیین دیدگاه های ملی و بین المللی این گروه است. جاکارتا نیز خواستار حضور اثر گذار در فرایند مذاکرات صلح افغانستان شده بود (irna, 1398).

۴. برگزاری نشست سه جانبه علمای افغانستان، پاکستان و اندونزی

رئیس جمهوری اندونزی با سفر به افغانستان و پاکستان پیشنهاد اجلاس سه جانبه علما را به میزبانی اندونزی داد که با استقبال این کشورها روبه روشد. دولت اندونزی بر این اعتقاد است که بخش مهمی از بحران و ناامنی ها در افغانستان از طریق رایزنی و فعالیت علمای اسلامی قابل حل است؛ زیرا گروه های تروریستی و خشونت گرا که در افغانستان و پاکستان اقدام به خشونت و کشتار می کنند جنایات خود را بر اساس آموزه های برگرفته از وهابیت توجیه می کنند. از این رو، دولت اندونزی معتقد است علمای اسلامی باید با روشنگری مردم، توطئه وهابیون و علمای منحرف را خنثی کنند.

اندونزی به عنوان پرجمعیت ترین کشور اسلامی تاکنون در قبال تحولات افغانستان و پاکستان فعال نبوده است، اما در سال های گذشته به دلیل انتقال اعضای «گروه تروریستی داعش» از سوریه و عراق به جنوب شرق آسیا، کشورهای این منطقه از جمله اندونزی بیشتر احساس ناامنی و خطر می کنند. به همین دلیل، جوکو ویدودو رئیس جمهوری اندونزی پیشنهاد همکاری علما این کشور با پاکستان و افغانستان را مطرح کرد (iranpress, 1397).

کنفرانس سه جانبه «صلح و ثبات افغانستان» با حضور ۳۶ تن از علمای افغانستان، پاکستان و اندونزی در جاکارتا برگزار گردید. این اجلاس بخشی از تعهد اندونزی برای افزایش نقش علمای اسلامی در ایجاد و توسعه صلح و ثبات است. رئیس جمهور اندونزی در این کنفرانس بیان کرد: «علماء عامل صلح بودند، مورد احترام بودند و از کاریزما، اقتدار و قدرت برای کمک به ایجاد صلح برخوردارند».

بر اساس بیانیه وزارت خارجه اندونزی، متخصصان حقوق اسلامی در مورد مفاهیم صلح و دوستی در اسلام، تأثیر افراط گرایی خشونت آمیز و نقش علما در پیشرفت به سمت صلح بحث خواهند کرد (efe, 2018).

این کنفرانس گرچه با تحریم گروه طالبان مواجه شد و این گروه در آن شرکت نکرد، اما با توجه به تأکید بر حرمت انتحار در دین اسلام و نقش علما در کنترل اعمال خشونت آمیز در جامعه، از لحاظ ایدئولوژیک می تواند به پیشبرد روند صلح در افغانستان کمک کند.

مزیت های حضور اندونزی در روند صلح

۱. بزرگ ترین کشور اسلامی

بسیاری در کابل بر این نظرند که اندونزی به نیکی شرایط توسعه تجارت و سرمایه گذاری اندونزی را می داند و اگر خواستار تجارت و سرمایه گذاری و بازسازی حوزه های مختلف منطقه آسیای مرکزی است می تواند از توان ترانزیتی افغانستان نیز بهره گیرد. در این میان فرصت های سرمایه گذاری در افغانستان هم می تواند موجب تقویت هرچه بیشتر روابط و همکاری ها میان اندونزی و افغانستان باشد و افغانستان ظرفیت اتصال کشورهای آسیای مرکزی از طریق افغانستان به کشورهای جنوب آسیا را فراهم کند.

گذشته از این اکنون سیاست خارجی اندونزی تلاش می کند تا ایفای نقش بیشتری در سطحی از معادلات منطقه ای یا بین المللی داشته باشد. در مقابل نیز در چند سال گذشته، کابل خواسته است قدرت های منطقه و فرامنطقه ای چون چین، ترکیه، آمریکا و عربستان در قالب نشست های چند جانبه، میانجی بین کابل و اسلام آباد شوند. اما هم کوشش های چین برای

این که اسلام آباد را به همکاری در روند صلح افغانستان تشویق کند، نتیجه نداده و هم ترکیه، آمریکا و عربستان نیز به نظر نمی رسد در جهت منافع افغانستان گام برداشته باشند و فشارهایی را بر پاکستان وارد کرد باشد. بنابراین، کابل اکنون می کوشد صلح را با میانجی گری اندونزی و ایجاد کمیته مشترک علما بین سه کشور با محوریت شورای عالی صلح افغانستان بدست آورد. در این نگاه با توجه به هماهنگی قبلی رئیس جمهور اندونزی در دیدار با رئیس جمهور پاکستان برای پایان جنگ در افغانستان و برقراری صلح در این کشور (طرح تشکیل کمیته مشترکی بین علمای سه کشور) دولت وحدت ملی کوشش می کند از حضور سیاسی روز افزون اندونزی در صحنه منطقه ای و جهانی بهره برد و هم به روند حوزه سیاسی و صلح و ثبات در افغانستان کمک کند و هم راه تماسی با طالبان از دالان پاکستان خارج و در اندونزی دموکراتیک و میزبان قرار گیرد (css, 1396).

۲. تجربیات موفق عرصه بین المللی

اندونزی چهارمین کشور بزرگ جهان از نظر جمعیت است و تولید ناخالص داخلی آن به طور پیوسته از زمان انتقال به دموکراسی انتخاباتی در سال ۱۹۹۸ افزایش یافته است. اندونزی در پی گسترش از یک رهبر منطقه ای به جهانی است. این غیر ممکن نیست - برخی از اقتصاد دانان می گویند اندونزی برای تبدیل شدن به یک قدرت اقتصادی نوظهور مشابه چین و هند آماده است. در اوایل دوره ریاست جمهوری، رئیس جمهور جوکوی به نظر می رسید که اولویت های سیاست خارجی خود را از منطقه ای به جهانی تغییر دهد. در سال ۲۰۱۴، هنگامی که او انتخاب شد، یکی از مشاوران عالی سیاست جوکوی گفت: «ما قبلاً می گفتیم آسه آن سنگ بنای سیاست خارجی ما است. اکنون آن را به گوشه ای از سیاست خارجی خود تغییر می دهیم» (globalsecurity).

اندونزی رهبر جنبش غیر متعهد در میان کشورهای در حال توسعه بود که حاضر به شرکت در آمریکا یا اتحاد جماهیر شوروی در جنگ سرد نشدند. کنفرانس باندونگ در سال ۱۹۵۵ که توسط رئیس جمهور بنیانگذار اندونزی سوکارنو برگزار شد، جنبش نوپا را به خود جلب کرد و

امثال هوشی مین، نهرو و گامل عبد الناصر در آن شرکت کردند. NAM تا به امروز ادامه دارد، اکنون با ۱۲۰ کشور عضو- و دفتر مرکزی آن در جاکارتا باقی مانده است.

از زمان استقلال در سال ۱۹۴۵، اندونزی به دنبال سیاست خارجی «آزاد و فعال» بود و به دنبال ایفای نقش در امور منطقه‌ای متناسب با اندازه و موقعیت آن بود، اما از درگیری میان قدرت‌های بزرگ جلوگیری می‌کرد. پویایی درونی سیاست اندونزی از زمان استقلال با محیط خارجی مرتبط است که ذاتاً خطرناک تلقی می‌شود.

جنبش عدم تعهد و آسه‌آن از ابتکارات جهانی و منطقه‌ای سیاستمداران اندونزی در طول تاریخ این کشور است. جنبش عدم تعهد با تلاش‌های احمد سوکارنو در دوران جنگ سرد توانست تاثیر گذاری خود را در جهان به جا بگذارد و در مقابل دابلوک شرق و غرب، مقاومت‌هایی را شکل دهد.

آسه‌آن یکی از تجربه‌های موفق در عرصه منطقه‌گرایی است که اندونزی یکی از اصلی‌ترین حامیان این سازمان منطقه‌ای است که سطح بالایی از همگرایی منطقه‌ای را در جهان به نمایش می‌گذارد.

اندونزی تا سال ۲۰۲۰ کرسی شورای امنیت سازمان ملل را در اختیار دارد و ریاست این نهاد جهانی را در آگوست سال آینده به عهده خواهد گرفت. سپس این کشور بین سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۲ در شورای حقوق بشر سازمان ملل نیز مشغول به کار خواهد بود و ریاست آسه‌آن و گروه ۲۰ در سال ۲۰۲۳ را بر عهده دارد.

ریتو مارسودی وزیر امور خارجه اندونزی می‌گوید: «آسه‌آن ستون سیاست خارجی اندونزی است». وی اعلام کرد که سیاست خارجی اندونزی بر اساس پنج اولویت خواهد بود: ۱. دیپلماسی اقتصادی، ۲. حمایت از شهروندان، ۳. حاکمیت ملی، ۴. رهبری منطقه‌ای و جهانی و ۵. زیرساخت‌های دیپلماتیک. وی افزود: «اندونزی می‌خواهد بخشی از یک راه حل باشد و از این رو می‌تواند به حل مسائل مختلف بین‌المللی از جمله در ایالت راکین میانمار، افغانستان، فلسطین و دریای چین جنوبی کمک کند» (jakartaglobe, 2019).

۳. اقدامات اندونزی در کنترل گروه های افراطی

اندونزی بعد از تغییر دولت در ۱۹۹۸ و برکناری سوهارتو از قدرت به سوی اصلاحات اساسی در نظام سیاسی گام برداشت. به طبع رشد دموکراسی و رهایی از فضای دیکتاتور مآبانه، جای برای رشد گروه های اسلام گرا نیز فراهم شد. نهضت العلماء یکی از این گروه های می باشد که در سال ۱۹۲۶ به وجود آمد و چهل میلیون متدین را در برمی گیرد که بیشتر در نواحی روستایی به سر می برند. سازمان دیگر تجدد خواه، نهضت محمدیه است که سی میلیون عضو دارد و در سال ۱۹۱۲ بنیان گرفت که بیشتر طبقه شهری و باسواد را شامل می شود (کریستیانسن، ۲۰۱۰).

جریان اصلاح طلب و نوگرای اسلامی که انجمن محمدیه معرف آن است، ضمن مخالفت با اسلام سنتی و تأکید بر اصلاح تفکر دینی، نیم نگاهی نیز به توسعه و پیشرفت دارد و محتاطانه از الگوهای غربی تا جایی که به اهداف اسلامی خدشه وارد نکند، بهره می برد (اسفندیار و رحمان، ۱۳۹۶، ص ۵۶). این گروه ها در انتخابات شرکت می کنند و عمدتاً از طریق مبارزات انتخاباتی در قالب قانون اساسی اندونزی سعی در اعمال خواسته های خود را دارند. از سال ۱۹۹۰ تاکنون، سازمان های اسلام گرای متعددی در اندونزی شکل گرفته اند که رویکرد تکفیری و افراطی گری داشته اند. از جمله آن ها می توان به سازمان های ذیل اشاره کرد:

الف. مجلس مجاهدان اندونزی.

ب. جبهه مدافعان اسلام.

ج. حزب التحریر.

د. مجمع ارتباطات اهل سنت و جماعت.

و. لشکر جهاد.

این سازمان ها از جهاتی اهداف یکسان دارند. وجه اشتراک آن ها، مقابله با غیر مسلمانان و نفی حقوق شان، تغییر جامعه اندونزی بر مبنای حداکثرگرایی اسلامی و اقامه شریعت و اجرای احکام اسلامی در این کشور با برداشت جزم گرایانه از اسلام بوده است. با این وجود، خط مشی آن ها در تحقق اهدافشان با یکدیگر متفاوت است. این سازمان ها به صورت شبکه ای با هم مرتبط اند، اگرچه هر کدام از آن ها سازمان دهی خاص خود را دارند. رهبری و هدایت این سازمان ها را عمدتاً کسانی به عهده دارند که یا خود عرب اند یا در کشورهای عربی، همچون عربستان

سعودی تعلیم دیده‌اند و شدیداً از افکار افراطی و سلفی‌گری متأثرند (خادمی، ۱۳۹۵). عوامل متعددی در شکل‌گیری و هدایت جنبش‌های اسلام‌گرای افراطی در اندونزی موثر بوده‌اند که از آن جمله می‌توان به:

۱. سرکوب اسلام‌گرایان در دوران سوهارتو

۲. بحران‌های منطقه‌ای و جهانی

۳. گفتمان وهابیت

۴. حوادث خاورمیانه

۵. جهانی‌شدن و رسانه‌ها، اشاره کرد (خادمی، ۱۳۹۵).

اندونزی با توجه به رشد گروه‌های افراطی در این کشور سعی در حفظ ارزش‌های زندگی تساهل‌آمیز اسلام و در عین حال مقابله با افراط‌گرایی در کشور را دارد. این کشور با دو شیوه ۱. حذف و مقابله نظامی و امنیتی با گروه‌های خشونت‌گرا و ۲. جذب و تبلیغ اسلام معتدل در درون سیستم حکومتی و میدان دادن به گروه‌های اسلام‌گرای معتدل، به حفظ امنیت داخلی و یکپارچگی این کشور کمک کرده است. اندونزی با توجه به رواج اسلام معتدل و حذف آسیب‌پذیری‌ها در این کشور، سعی در ایمن‌سازی در برابر عوامل تهدید زا و کاهش تهدیدات امنیتی خود در برابر گروه‌های افراطی کرده است. اسلام‌گرایی رادیکال در اندونزی بیانگر این حقیقت است که تهدید اساسی این جریان‌ها، رخنه کردن در اذهان و عقاید مردم به منظور استحاله دینی آن‌ها است. تلاش وهابیت و عربستان سعودی برای حضور در مجامع دینی اندونزی، تأثیرگذاری بر مسائل و جریان‌های مذهبی، دامن زدن به اختلافات مذهبی، تغییر ائمه جماعات شهرها و روستاها، اعزام اقشار فقیر اندونزی به کشور عربستان جهت تحصیل دین و سازمان‌دهی شبکه‌های دعوت اسلامی در مناطق مختلف اندونزی، همه مؤید این مطلب‌اند که وهابیت و جریان‌های افراطی، سعی در استحاله مسلمانان اندونزی با سوء استفاده از مهم‌ترین نقطه آسیب‌پذیری‌شان، به معنای جهل و فقدان آموزش دارند (خادمی، ۱۳۹۵). دولت اندونزی سعی در کنترل این جریانات از طریق ۱. تقویت سیستم آموزشی کشور، ۲. بالا بردن روحیه تساهل و تسامح در اندونزی و ۳. مقابله نرم با امکانات مختلف تبلیغی و ارتباطی داشته است.

۴. تجربه اندونزی در بسط دموکراسی و حاکمیت قانون

محمد اشرف غنی در آخرین دیدار خود با رئیس جمهور اندونزی در کابل از اندونزی به عنوان بزرگترین دموکراسی در جهان اسلام و نماد تعادل یاد کرد. او در دیدار خود از اندونزی، خواستار انتقال تجارب مثبت و موثر اندونزی در بسط دموکراسی و حاکمیت قانون به مردم افغانستان شد. دولت اندونزی هم ضمن ابراز علاقه به مشارکت در پروژه های زیربنایی در افغانستان برای احیای حاکمیت قانون در افغانستان اعلام آمادگی کرده است.

بعد از سرنگونی رژیم سوهارتوو آغاز دوره اصلاحات در اندونزی، این کشور اقدامات مناسبی را در پرهیز از دیکتاتوری و احترام به رای اکثریت در دستور کار خود قرار داده است و با توجه به این که این کشور دموکراسی اسلامی را تجربه می کند، می تواند کمک های فراوانی به بسط حاکمیت قانون در افغانستان انجام دهد.

چالش های اندونزی برای حضور در روند صلح

اندونزی ضمن این که تأثیرات مثبتی در روند صلح افغانستان به جای گذاشته است، اما در این مورد با چالش هایی نیز مواجه بوده است. اکثر این چالش ها کارشناسان امور بین الملل را به این نظر سوق داده است که اندونزی نسبت به سایر کشورهای تأثیر گذار در افغانستان نقش کمتری در این زمینه می تواند ایفا کند. البته این کشور مانند کشورهای همسایه افغانستان درگیر مسائل این چینی نیست، اما با توجه به مشترکات اسلامی، می تواند به حل مسائل این کشور کمک کند. در ذیل به چالش های این کشور برای حضور در این روند می پردازیم.

۱. عدم تأثیرگذاری بر گروه های متخاصم

این کشور ارتباطات کمی نسبت به سایر کشورها با گروه های متخاصم در افغانستان دارد. به دلیل دوری جغرافیایی از این کشور طبیعتاً کمتر با گروه هایی نظیر طالبان ارتباط برقرار کرده است. با توجه به گزارش دولت افغانستان مبنی بر دخیل بودن ۱۲۰ گروه تروریست و متخاصم در افغانستان، معادلات صلح در این کشور بسیار پیچیده و زمانبر است. گروه طالبان، به عنوان

بزرگترین مخالف مسلح دولت افغانستان تأثیرات قابل توجهی از کشورهای نظیر پاکستان و عربستان دارد، به همین دلیل اندونزی بیشتر می تواند در نقش یک میانجی بی طرف خواهان صلح مورد توافق دو طرف و حافظ حقوق بشر و زنان نقش اساسی ایفا کند.

۲. تفاوت آموزه های مذهب شافعی و حنفی

یکی از چالش های اساسی اندونزی در افغانستان مسائل مذهبی است. بیشتر مسلمانان اندونزی پیرو مذهب شافعی هستند که قرائت مسالمت آمیز و تساهل گونه ای نسبت به سایر مذاهب چهارگانه اهل تسنن داشته و همچنین، قرائت صلح آمیزتری در قبال دیگر ادیان و مذاهب دارد. از طرفی اکثر مسلمانان افغانستان پیرو مذهب حنفی می باشند که این تفاوت مشکلاتی را برای سیاستمداران اندونزی می تواند ایجاد کند. بستر مذهب حنفی پتانسیل بسیاری برای رشد افکار اسلام افراطی و وهابی دارد و می تواند به عنوان چالشی برای اهداف صلح آمیز اندونزی در افغانستان ایجاد کند.

۳. تفاوت محیط جغرافیایی دو کشور

اندونزی با دارا بودن بیش از ۱۷ هزار جزیره، کشوری بندری و جزیره ای است که از طریق دریا به یکدیگر متصل شده اند، اما افغانستان کشوری محصور در خشکی است که به آب های آزاد راهی ندارد و محیط این کشور بیشتر کوهستانی و کوهپایه ای است. یکی از دلایل عمده روحیه مسالمت آمیز مردم در اندونزی می تواند مراودات دریایی پیرامون جزایر این کشور باشد که به رشد تجارت و بازرگانی این کشور کمک کرده است. در حالی که اکثر شهرهای خاورمیانه در کنار رودخانه ها و آبراهه های آبی بنا شده است و تقریباً اکثر این شهرها ارتباطات کمی با یکدیگر داشته اند، به دلیل کمبود منابع طبیعی، مدام در حال درگیری با یکدیگر برای تصاحب منابع بیشتر بوده و از روحیه تساهل و تسامح کمتری برخوردارند. این تفاوت های جغرافیایی و فرهنگی نیز چالش هایی را برای عدم شناخت دقیق سیاستمداران اندونزی از روند مثبت صلح در افغانستان ایجاد کرده که تأثیرگذاری این کشور را در این مسئله تحت الشعاع قرار داده است.

نتیجه گیری

افغانستان یکی از اولین کشورهایی بود که بعد از شکست استعمار توسط احمد سوکارنو در ۱۹۴۹ اندونزی را به رسمیت شناخت و در سال ۱۹۵۲ رسماً روابط دیپلماتیک این دو کشور با هم آغاز شد. اندونزی به عنوان بزرگترین دموکراسی جهان اسلام و پرجمعیت‌ترین کشور مسلمان همواره سعی کرده نقش پویایی در منطقه و جهان به ویژه در مسائل مربوط به مسلمانان ایفا کند، این کشور تجربه‌های موفق جنبش عدم تعهد و آسه‌آن را در کارنامه دارد که هر کدام توانسته‌اند رسالت منطقه‌ای و جهانی خود را به خوبی انجام دهند. اندونزی نقش فعالی در برقراری صلح در مناطق مختلف جهان از جمله فیلیپین، ویتنام، میانمار و... دارد. این کشور ضمن ایجاد نظام دمکرات و حاکمیت قانون در مهار افراط گرایی نیز موفق عمل کرده است که توانسته الگویی مناسب برای کشورهای اسلامی باشد. افغانستان یکی از کشورهایی است که سعی کرده از الگوی اندونزی در برقراری صلح استفاده کند. اندونزی نیز تمایل خود را برای همکاری و میانجی‌گری در پروسه صلح در عمل نشان داده است.

این کشور سعی کرده با ارائه راهکارهای مناسب و عملی و نقش میانجی‌گری در روند صلح این کشور بر اساس سیاست خارجی خود سهیم باشد. از جمله اقدامات این کشور در پیشبرد روند صلح می‌توان به: ۱. اعلام آمادگی برای میزبانی از دفتر سیاسی طالبان، ۲. ساخت مرکز اسلامی در کابل، ۳. میزبانی از کنفرانس مشترک هیات سیاسی طالبان با مجلس علمای اندونزی و ۴. برگزاری نشست سه جانبه علمای افغانستان، پاکستان و اندونزی اشاره کرد. حضور اندونزی در پروسه صلح دولت افغانستان با طالبان دارای مزیت‌ها و همچنین چالش‌هایی نیز می‌باشد، اما نکته حائز اهمیت این است که اندونزی سعی دارد تا نقش میانجی‌گری خود را تا رسیدن به صلح پایدار در افغانستان ادامه دهد.

فهرست منابع

اسفندیار، محمودرضا؛ رحمان، فائزه. تابستان ۱۳۹۶، جریان‌های سنتی، اصلاح طلبی و روشنفکری دینی در میان مسلمانان اندونزی، فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهشنامه تاریخ اسلام، سال هفتم.

ثمودی پبله‌رود، علیرضا. بهار ۱۳۹۶. قدرت هنجاری اتحادیه اروپا در آسیای مرکزی؛ ابزارها و چالش‌ها. فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز. شماره ۹۷.

صباغیان، علی. زمستان ۱۳۹۸. قدرت هنجاری و اروپاسازی کشورهای اسلامی جنوب و شرق مدیترانه از طریق سیاست همسایگی اتحادیه اروپا. فصلنامه علمی مطالعات سیاسی جهان اسلام. سال هشتم، شماره ۳۲.

References

- Dunne, Tim. (1998). *Inventing International Society: A History of the English School*. London: Macmillan.
- Hopf, Ted. (1998). "The promise of constructivism". *International Security*. Vol. 23, No.1
- Manners, J. (2002). "Normative Power Europe: A Contradiction in Terms?". *Journal of Common Market Studies*. 40 (2). 235-258.
- Ramezani, m. a., & Hekmatnejad, N. (2016). "Analysis of the European neighborhood policy (ENP): Ukraine as a case study". *Iranian Research Letter of International Politics*, 49-71.
- Walt, M. (spring 1998). "International Relations: One World, Many Theories". Foreign Policy.

Websiats

1. <http://www.bakhtarnews.com.af/eng/politics/item/4864-afghanistan-indonesia-relations-to-be-expanded.html>.
2. <https://www.globalsecurity.org/military/world/indonesia/forrel.htm>.
3. <https://jakartaglobe.id/news/indonesias-foreign-policy-priorities-for-the-next-5-years/>.
4. <https://ir.mondediplo.com/IMG/pdf/02-Indonesie.pdf>.
5. <https://makhaterltakfir.com/fa/Article/View/19>.
6. "Jokowi arrives in Kabul as city on high alert". The Jakarta Post. 29 January 2018. Retrieved 30 January 2018.
7. <https://www.aseantoday.com/2018/03/can-indonesia-broker-peace-in-afghanistan/>
8. <http://easterniran.com/fa/doc/event/1029/>.

تحلیل تطبیقی ساختارهای اساسی کشورهای ایران و افغانستان

عصمت الله عزیزی*

چکیده

دو کشور ایران و افغانستان به لحاظ تاریخی، فرهنگی و سرزمینی دارای اشتراکات زیادی با یکدیگر هستند که این مشترکات فراوان، دو کشور را به هم پیوند داده است. این دو کشور از دیرباز، روابط گسترده و مستحکمی با یکدیگر داشتند و هرچند این روابط در سال‌های مختلف دارای فراز و نشیب‌هایی بوده، ولی همواره و پیوسته در جریان داشته و هیچوقت قطع نشده است. از این رو، می‌توان گفت که با مرور زمان، اهمیت و پیوستگی دو کشور به یکدیگر بیشتر و این روابط نزدیکتر شده است. علاوه بر وجود تاریخ، فرهنگ، تمدن، زبان و دین و... که بین دو کشور مشترک بوده، ساختارهای اساسی دو کشور نیز مانند شکل کشور، ساختار نظام و یا ساختارهای حاکم بر قوای دو کشور نیز در بیشتر موارد شبیه یکدیگر است. در واقع، ساختار و نظام در ایران، پس از انقلاب مردمی و نابودی رژیم سلطنتی و در افغانستان، پس از شکست حکومت طالبان، ساختار و نظام جدیدی است که بر دو کشور حاکم شده است. به همین جهت، در این پژوهش سعی داریم که ساختارهای اساسی هر دو کشور را با یکدیگر مقایسه و بررسی کنیم؛ چرا که برای مردم هر دو کشور لازم و ضروری است تا با ساختارهای اساسی و نظام حاکم بر دو کشوری که دارای تاریخ، فرهنگ و تمدن مشترک هستند، آشنا شوند.

کلیدواژه‌ها

ساختار سیاسی، قانون اساسی، جمهوری اسلامی، نظام سیاسی، ایران، افغانستان.

مقدمه

پس از حمله نظامی نیروهای ناتو به رهبری آمریکا، در سال ۲۰۰۱ به افغانستان و در پی آن از بین رفتن حکومت طالبان، تغییرات بسیار مهم و اساسی نیز در این کشور اتفاق افتاد که از مهم‌ترین تغییرات اساسی، می‌توان به ایجاد تغییر در قانون اساسی و شکل‌گیری قانون اساسی جدید که بر اساس نظام سیاسی جدیدی با محتوای اسلامی و همچنین رویه‌های دموکراتیک شکل گرفته اشاره کرد. همین تغییر و تحول در ساختار و نظام کشور ایران نیز رخ داد، بدین صورت که بعد از نارضایتی مردم از نظام شاهنشاهی، آن‌ها دست به انقلاب زدند و توانستند به رهبری امام خمینی (ره) رژیم شاهی را شکست داده و یک نظام جدید مبتنی بر اسلامیت و جمهوریت در کشور شکل دهند.

پس از آن، دو کشور با نظام جدید در همسایگی هم قرار گرفت‌اند. گرچه، نظام جدید در ایران از سال ۱۳۵۷ به وجود آمده و نظام جدید در افغانستان از سال ۱۳۸۱ به بعد شکل گرفته و بیش از دو دهه تفاوت بین شکل‌گیری ساختار جدید در دو کشور وجود دارد، ولی با این وجود، ساختارهای اساسی در دو کشور در بسیاری از موارد شبیه به یکدیگر هستند که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به جمهوری بودن و اسلامی بودن ساختار در دو کشور اشاره کرد که این ساختارهای مشابه حاکم بر دو کشور موجب نزدیکی هرچه بیشتر ایران و افغانستان شده است.

به رغم تشابهات فراوان، تفاوت‌هایی هم در قوانین اساسی و ساختار سیاسی دو کشور وجود دارد مانند مبانی حاکم بر قوانین اساسی و یا جایگاه و نقش متفاوت قوای سه‌گانه و مسئولین حکومتی دو کشور که شرح وظایف و نحوه انتخاب و انتصاب آن‌ها جزئی از مهم‌ترین تفاوت‌ها است. حال این شباهت‌ها و تفاوت‌ها ما را بر آن داشت که به بررسی و تحلیل تطبیقی ساختارهای حکومتی و کلیات حاکم بر قوای دو کشور بپردازیم.

آشنایی کوتاه با دو کشور ایران و افغانستان

کشور ایران، واقع در جنوب غربی آسیا و منطقه خاورمیانه است. این کشور با وسعت ۱/۶۴۸/۱۹۵ کیلومتر مربع، بیش از ۸۰ میلیون نفر جمعیت دارد. دین رسمی آن، اسلام و زبان رسمی نیز فارسی می باشد. مهم ترین و پرجمعیت ترین شهرهای این کشور، تهران، مشهد و اصفهان است. این کشور از شمال با ارمنستان، آذربایجان و ترکمنستان، از شرق با افغانستان و پاکستان و از غرب و شمال غرب با عراق و ترکیه همسایه است. ایران ضمن جمعیت و وسعت زیاد، دارای منابع انرژی فراوانی مثل نفت و گاز نیز هست.

در مجموع، ایران به عنوان یکی از کهن ترین کشورها و از اولین پایه گذاران تمدن های بشری در جهان به حساب می آید. این کشور، به واسطه قرار گرفتن در منطقه میانی آسیا موقعیت و نقشی راهبردی و استراتژیک مهمی داشته است. ایران عضو سازمان ملل متحد، جنبش عدم تعهد، سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی و کشورهای تولید کننده و فروشنده نفت اوپک سازمان اکو و بسیاری دیگر از سازمان بین المللی است. نظام کشور ایران نیز مانند افغانستان، جمهوری اسلامی بوده که در ماده ۱ قانون اساسی کشور تاکید شده است (نظریور، ۱۳۹۱، ص ۸۵).

افغانستان کشوری کوهستانی و محاط بر خشکی است. این سرزمین در نیمکره شمالی، نیمکره شرقی و در محدوده آسیای میانه قرار دارد. این کشور با کشورهای ایران از غرب، ازبکستان تاجیکستان و ترکمنستان از شمال، چین از شرق و پاکستان از جنوب هم مرز است. همچنین این کشور دارای تابستان های گرم و زمستان های سرد بوده و مساحت آن ۶۵۲/۸۶۰ کیلومتر مربع است و جمعیت کشور نیز حدود ۳۰ میلیون نفر می باشد. دین رسمی اسلام و زبان رسمی کشور نیز فارسی دری و پشتو بوده که ۶۰ درصد مردم به این زبان صحبت می کنند.

یکی از مهم ترین مشخصه های افغانستان کوهستانی بودن آن است. تعداد استان های (ولایات) آن، ۳۴ ولایت است و پایتختش کابل می باشد. پرجمعیت ترین شهرهای افغانستان، قندهار، هرات، مزار شریف و قندوز می باشد. چهار قومیت اصلی در افغانستان سکونت دارند که عبارت اند از پشتون ها ۴۰ درصد، تاجیک ها ۲۰ درصد، ازبک ها ۱۰ درصد و هزاره ها کمتر از ۲۸ درصد و همچنین اکثریت مردم آن سنی حنفی مذهب بوده و شیعیان ۳۰ درصد جمعیت کشور را شکل می دهند (لورا کم، ۱۳۹۵، ص ۸۹).

نوع نظام افغانستان در ماده ۱ قانون اساسی کشور مشخص شده که طبق این قانون، نظام حاکم در افغانستان جمهوری اسلامی است و عالی‌ترین مقام رسمی کشور نیز رئیس جمهور است (اصل ۶۱).

در مجموع افغانستان اگرچه به عنوان یک کشور و یک ملت دارای تاریخی جدید است، اما این سرزمین از لحاظ قدمت تاریخی یکی از کهن‌ترین سرزمین‌های جهان بشمار می‌رود. افغانستان به دلیل قرار گرفتن در مسیر جاده ابریشم، محل و پیوندگاه تمدن‌های بزرگ جهان بوده و این موقعیت مهم و حساس ژئواستراتژیکی و ژئوپلیتیکی افغانستان در شکل دادن فرهنگ‌ها و تمدن‌های بزرگ نقش مهمی داشته است. با بیان برخی از ویژگی‌های مهم دو کشور ایران و افغانستان و آشنایی مختصر با دو کشور، حال به بررسی کامل ساختارهای اساسی دو کشور می‌پردازیم.

پیشینه تاریخی و نظام‌های حاکم بر دو کشور

آغاز شکل‌گیری تاریخ جدید ایران را می‌توان به نوعی، ظهور امپراطوری صفوی و در پی آن رواج گسترش مذهب تشیع دانست؛ چرا که نقش روحانیت در امور حکومت گسترش پیدا کرد. از همین رو سال‌ها بعد، در دوره حکومت سلسله قاجاریه، ائتلافی از روحانیون و روشنفکران، شاه وقت را مجبور به اعطای قانون اساسی محدود نمود. این قانون اساسی که در سال ۱۲۸۶ تکمیل شد، برگرفته از قوانین اساسی بلژیک و فرانسه بود، ولی بجای تصویب مذهب اهل سنت که در کشورهای اروپایی مرسوم بود، مذهب تشیع را مذهب اصلی کشور اعلام و تصویب کرد. قانون اساسی جدید کشور را به سه قسمت تقسیم نمود: قوه مجریه که متشکل از مقامات دربار و کابینه که در راس آن شاه بود، قوه مقننه که از یک پارلمان دو مجلسی برخوردار بود و قوه قضاییه که شامل دیوان عالی بود.

در سال ۱۳۵۷ انقلاب مردم ایران به رهبری امام خمینی، پادشاه مشروطه وقت را سرنگون کرد و نوعی نظام جمهوری اسلامی را به وجود آوردند که ساختار سیاسی آن شامل مجلس خبرگان رهبری، رهبر ایران، قوه مجریه، قوه مقننه و قوه قضاییه است (مدکس، ۱۳۸۵، ص ۱۸۱).

افغانستان یکی از کشورهای اسلامی است که در سه دهه اخیر تاریخ خود با فراز و نشیب‌های فراوانی در سیاست و حکومت مواجه بوده است. کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ سرآغاز بحرانی بود که قریب به سه دهه از تاریخ معاصر این کشور را دربر می‌گیرد. در این کودتا، نظام جمهوری محمد داوود سرنگون شد و نظامی حزبی با گرایش چپ کمونیستی، زمام امور کشور را به دست گرفت. به دنبال این کودتا، نظام سیاسی دیگری به نام «جمهوری دموکراتیک خلق» با ماهیت حزبی و از نوع چپ (کمونیستی) تا بیش از یک دهه تداوم یافت. با روی کار آمدن ببرک کارمل (سومین رئیس جمهور کمونیست) و تجاوز ارتش سرخ شوروی به افغانستان، دوران جهاد اسلامی شروع شد. دوره جهاد، یکی از دوره‌های پرافتخار و بی‌نظیر تاریخ سیاسی این کشور است؛ دوره‌ای که در آن، حماسه‌های کم نظیری در تاریخ اسلام و جهاد مردم مسلمانان افغانستان به وجود آمد (آسمایی، ۱۳۵۷، ص ۴۰).

جهاد مردم افغانستان با تمام مشقّت‌ها و مظلومیت‌ها و با قهرمانی مردم مسلمان افغانستان و پیروزی قاطع آنان بر ارتش متجاوز شوروی (سابق) پایان یافت. در نتیجه، ارتش ابر قدرت شرق با شکست کامل، کشور را ترک گفت. در این زمان، نظام سیاسی افغانستان در ساختار جمهوری حزبی و با ماهیت چپ حکم فرما بود تا این که در نتیجه مبارزات پیگیر مردم مجاهد افغانستان، حکومت جمهوری کمونیستی نیز سرنگون شده و دوره حاکمیت مجاهدان فرا رسید. پس از پیروزی مجاهدان، ساختار نظام سیاسی و شکل فرمانروایی در این کشور، همواره یکی از معضلات مهم افغانستان بوده است. نظام سیاسی مجاهدان «جمهوری اسلامی» نامیده شد، اما با این وجود، در ماهیت خودش، نظامی حزبی با گرایش‌های اسلامی اخوانی به حساب می‌آمد که از عصبیت‌های شدید قومی نیز متأثر بود.

در مرحله اول، مشکل اصلی نظام سیاسی مجاهدان این بود که آن‌ها فاقد مشروعیت بودند. مشروعیت سیاسی از نظر تاریخی، هدفی است که در افغانستان دست یافتن به آن مشکل می‌نماید؛ زیرا تنوع قومی افغانستان مانع اصلی مشروعیت دولت‌های مبتنی بر انحصار قومی و فرقه‌ای است. دولت برهان الدین ربانی نیز از این خلاء مهم رنج می‌برد؛ چراکه مشارکت عمومی اقوام امر فراموش شده این دولت بود (آلپورا، ۱۳۸۲، ص ۷۸). بحران عدم مشروعیت دولت ربّانی موجب جنگ‌های طولانی قومی و حزبی در افغانستان شد. در نتیجه همین جنگ‌ها، نظام

موجود مقبولیت مردمی خود را از دست داد و در نهایت، سرنگون شد. برای مثال، هزاره‌ها (شیعیان)، یکی از اقوام بزرگ و مؤثر افغانستان است که در دولت ربّانی از جایگاه قابل توجهی برخوردار نبودند. از نظر شیعیان نیز دولت ربّانی فاقد هرگونه مشروعیت بود؛ زیرا در متن پیشنهادی قانون اساسی دولت ربّانی، مذهب شیعه به رسمیت شناخته نشده بود. در این متن پیشنهادی، مذهب رسمی فقط «حنفی» اعلام شد و در شرایط رئیس جمهوری نیز بر پیروی از مذهب حنفی تأکید شده بود (ماده ۴ و ۲۵). البته این متن جنبه رسمی به خود نگرفت و به تصویب نرسید؛ زیرا مجلس بزرگ ملی که برای تصویب آن لازم بود، تشکیل نشد و متن پیشنهادی مشروعیت مردمی و ملی پیدا نکرد و به توشیح نهایی خود ربّانی هم نرسید. از این رو، دولت ربّانی، بدون یک قانون اساسی مشروع تداوم یافت. سرنگونی نظام مجاهدان با تسلط نیروهای نظامی طالبان عملی شد. سیطره نظامی طالبان «امارت اسلامی» نام گذاری شد. این حاکمیت، ماهیت نظامی داشت که بن مایه‌های اصلی آن را فرقه گرای کور مذهبی و قومی شکل می داد، آن هم با حاکمیتی که بسیار تمامیت خواه و سرکوبگر به شمار می آمد.

با سرنگونی نظام قرون وسطایی طالبان، روند جدیدی در افغانستان شکل گرفت که به کلی متفاوت از دوره‌های قبل به حساب می آمد. این دوره در ابتدای امر، با حضور سنگین و ناخواسته نیروهای بین المللی و در رأس آن نظامیان آمریکا شروع شد و تداوم یافت. شعار «دموکراسی و حاکمیت مردم» اولین چیزی بود که اوایل این دوره، هم از سوی کشورهای خارجی و هم از سوی نیروهای داخلی مخالف طالبان مطرح شد. این شعارها در شکل گیری نظام سیاسی جدید افغانستان امری جدید به شمار آمد و از این رو مقبول افتاد؛ زیرا از زمان شکل گیری افغانستان جدید در اواسط قرن هجدهم، هیچ دولتی در این کشور با اراده مستقیم عموم مردم به وجود نیامده است. طرح جدید نظام سیاسی در ظاهر، یک نظام دموکراتیک بود که با سپری شدن یک دوره پنج ساله و طی شدن مراحل نظام سازی همانند انتخابات «لویه جرگه» (اجلاس بزرگ ملی برای مشروعیت تأسیس نظام جدید)، تدوین قانون اساسی، انتخابات ریاست جمهوری و مجلس، تقویت و تأیید شد (محمد آصف، ۱۳۸۲، ص ۸۲).

تحلیل و بررسی ساختار کلی و روح حاکم بر قوانین اساسی دو کشور

چگونگی اوضاع و زمان تدوین قوانین اساسی

قانون اساسی ایران در پی انقلاب مردمی با رهبری واحد و با دغدغه های مشترک مذهبی و با مقابله با استبداد داخلی و استعمار خارجی به وجود آمد و به عبارتی، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ که مردم ایران برای رهایی از رژیم استبدادی شاه و برای رسیدن به آزادی و استقلال از استبداد خارجی دست به یک انقلاب بزرگ به رهبری امام خمینی زدند و در نهایت موفق به سرنگونی رژیم شاهی شدند و پس از آن در تاریخ ۲۴ آبان ۱۳۵۸ نمایندگان مجلس متن پیشنهادی قانون اساسی را تصویب کردند و بعد از آن در همه پرسی ای که در ۱۱ و ۱۲ آذر ۱۳۵۸ انجام گرفت، ملت ایران با بیش از ۹۹ درصد رای موافق قانون اساسی را تصویب کردند.

در افغانستان اما، در سال ۱۳۵۲ در پی کودتای محمد داوود، حکومت شاهی از بین رفت و حکومت جمهوری به وجود آمد و از این زمان به بعد شرایط برای شکل گیری قانون اساسی جدید کشور مهیا شد و هر دولتی که سر کار می آمد یکسری قوانینی را تدوین می کرد، اما در واقع سنگ بنای اولین قانون اساسی افغانستان در زمان شاه امان الله خان پی ریزی شد و بعد امان الله خان، نادر خان دستاوردهای قبلی را نابود و دومین قانون اساسی را تدوین کرد و بعد از نادر خان نیز ظاهر شاه قانون اساسی جدیدی را شکل داد و به همین ترتیب در مجموع، ۸ دوره قانون اساسی کشور دستخوش تغییر شد و دولت های مختلف بر اساس منافع خودشان به تدوین و تغییر قانون پرداختند (میرغلام، ۱۳۵۹، ص ۵۸). ولی در نهایت پس از سرنگونی حکومت و سلطه طالبان بر افغانستان، جامعه جهانی بر آن شدد تا یک حکومت مبتنی بر دموکراسی را در افغانستان به وجود آورند. بر همین اساس، موافقت نامه بن در سال ۲۰۰۱ با حضور احزاب افغانستانی، گروه رم و همچنین نمایندگان گروه قبرس با نظارت سازمان ملل و جامعه جهانی در شهر بن آلمان منعقد شد و دولت موقت (دولت کرزای) موظف شد تا قانون اساسی کشور را تصویب نماید. در نتیجه، قانون اساسی در یک فرایند ساده و با حضور گروه های منتخب از سوی جناح های مختلف سیاسی و قومی تدوین شده و در مرحله اول به همه پرسی گذاشته شد و در مرحله نهایی توسط مجلس مردمی (لویه جرگه) به تصویب رسید و در نهایت در سال ۱۳۸۲ قانون اساسی کشور در ۱۲ فصل و ۱۶۲ ماده، توسط حامد کرزی اعلام و قابل اجرا گردید.

مدل و ساخت دو کشور

کشورها را می توان از دو دید تقسیم بندی کرد، یکی حقوقی و دومی سیاسی. در طبقه بندی از نظر سیاسی، به اهدافی که دولت و حکومت بخاطر آن تشکیل شده است توجه می شود که از این جهت دولت ها به چند نوع مثل لیبرال، سوسیالیست، کمون، نظامی، اسلامی و... تقسیم می شوند. از نظر سیاسی، کشور ایران کشوری اسلامی است و در اصل ۲ قانون اساسی کشور نیز بر این نکته تاکید شده است و هدف اساسی آن تحقق اهداف اسلامی است. از این حیث، کشور افغانستان نیز کشوری اسلامی است که در ماده سوم قانون اساسی نیز تاکید شده که در افغانستان هیچ قانونی نمی تواند مخالف احکام دین مقدس اسلام باشد. علاوه بر این در ماده ششم قانون اساسی کشور، دولت به تحقق دموکراسی مکلف شده است. از نظر حقوقی، کشورها از منظر ساخت داخلی و طرز قرار گرفتن قدرت در مراکز سیاسی داخلی تقسیم بندی می شوند.

از این رو، کشورها به دو شکل کلی تک ساخت و چند پارچه یا مرکب تقسیم می شوند. از این لحاظ می توان گفت که کشور ایران و افغانستان با هم مشترک یا هم شکل هستند. به این معنا، می توان گفت، به نوعی این دو کشور، تک ساخت و بسیط هستند که درون کشورها یک مرکز واحد عملکرد سیاسی وجود دارد و قدرت سیاسی توسط همان شخص حقوقی اعمال می شود. کلیه افرادی که در این کشورهای تک ساخت زندگی می کنند از یک اقتدار سیاسی تبعیت می کنند و در کل، یک قانون اساسی بر کشور حاکم است (قاضی، ۱۳۶۸، ص ۲۲۴). بنابراین، کشور ایران و افغانستان از نظر سیاسی و حقوقی کشورهایی اسلامی و تک ساختی بوده که دارای یک مرکز سیاسی و یک قانون اساسی هستند که در سراسر کشور اعمال می شود.

رژیم سیاسی حاکم بر دو کشور

از موارد مهمی که در قانون اساسی هر کشور دیده می شود تعیین نوع حکومت است. قانون اساسی ایران و افغانستان نیز در همان اصول اولیه خود به معرفی نوع حکومت خودشان پرداخته و معرفی نموده اند.

قانون اساسی ایران در اصل ۱، نوع حکومت خود را جمهوری اسلامی معرفی کرده و قانون اساسی افغانستان نیز در اصل ۱ می گوید که دولت افغانستان دولت جمهوری است. به این معنا، نظام دولتی از یک سو جمهوری و طبق آرای مردمی و مبتنی بر دموکراسی است و از سوی دیگر هیچ قانونی نمی تواند مخالف دین اسلام باشد که در ماده سوم قانون اساسی ذکر شده است. به نظر می رسد قانون اساسی افغانستان راه نسبتاً جدیدی را پذیرفته و آن این است که در عین پذیرش نظام ریاستی، از تفکیک کامل قوا پیروی نکرده است، بلکه در مجموع به سوی همکاری و تعامل قوا گام برداشته است و در واقع نظام و سازوکار (تفکیک نسبی) را پذیرا گردیده؛ زیرا در نظام ریاستی نمایندگان مجلس حق دخالت در حیطه کار قوه مجریه را نداشته، وزراء، هیچگونه مسئولیت پاسخگویی در برابر مجلس را ندارند و حال این که برعکس، این ویژگی در مواردی از قانون اساسی افغانستان چنین آمده است که اتخاذ تصمیم در مورد استیضاح از هر یکی از وزراء مطابق حکم ماده ۹۲ قانون اساسی می باشد که این ماده می گوید ولسی جرگه به پیشنهاد ۲۰ درصد کل اعضا می تواند از هر یک از وزراء استیضاح به عمل آورد (محمدی، ۱۳۸۴، ص ۷۰).

بنابراین، با توجه به مواد قانون اساسی افغانستان و روابطی که میان قوای سه گانه وجود دارد و با توجه به تک رکنی بودن قوه مجریه و اختیارات گسترده رئیس جمهور و این که پارلمان نمی تواند رئیس جمهور را برکنار کند و رئیس جمهور نیز نمی تواند پارلمان را منحل کند، می توان گفت که نظام جدید سیاسی افغانستان، نه نظام ریاستی کامل است، نه نظام پارلمانی کامل، بلکه نظامی است که هم مزایای ریاستی را داراست و هم از مزایای پارلمانی برخوردار است و از همین جهت شاید بتوان نظام سیاسی افغانستان را نظامی (نیمه ریاستی) و یا (نیمه پارلمانی) نامید. برای درک بهتر رژیم های حاکم در جهان، به معرفی اجمالی هر کدام می پردازیم و نظام حاکم بر دو کشور را بررسی می کنیم.

الف. نظام جمهوری

نظام جمهوری در مقابل رژیم سلطنتی قرار دارد. در راس حکومت سلطنتی یک نفر قرار می گیرد که به هیچ وجه، مسئول اعمال خودش نیست، اما ریاست نظام جمهوری در دست یک نفر و

گاهی در دست چند نفر است که برای یک مدت مشخص تعیین شده و در برابر اعمال و کارهای خود مسئول می باشد. بنابراین، از این جهت ریاست دو کشور ایران و افغانستان در دست اشخاصی است که برای مدت معینی انتخاب شده اند و هر کدام مسئول اعمال خود نیز می باشند (اصل ۱۱۴ قانون اساسی ایران و ماده ۶۹ قانون اساسی افغانستان).

ب. نظام پارلمانی

در این نظام، از یکسو فردی مانند پادشاه و رئیس جمهور و از سوی دیگر فردی مانند نخست وزیر یا صدر اعظم در مجموعه حکومت وجود دارند. در این نوع از نظام، تفکیک نسبی قوا وجود دارد. کشور انگلستان نمونه ای از این نوع نظام می باشد و ریاست کشور با ملکه است، ولی ریاست حکومت یا قوه مجریه با نخست وزیر است که مجلس وی را انتخاب کرده است (ملک محمدی، ۱۳۸۴، ص ۳۹). در رژیم پارلمانی، رئیس کشور نقش مهمی ندارد و نخست وزیر یا هیئت دولت نقش اساسی را در کشور ایفا می کنند.

ج. نظام دموکراتیک

نظام دموکراتیک نظامی است که در آن حاکمیت از طریق مردم اعمال می شود. این نوع رژیم در مقابل رژیم دیکتاتوری قرار دارد. از این جهت نظام ایران و افغانستان تا حدودی شبیه یکدیگر هستند و در هر دو کشور، شیوه دموکراسی نمایندگی برای اداره حکومت در نظر گرفته شده است. در این روش، ملت حاکمیت خود را به طور غیر مستقیم، یعنی توسط نمایندگان که انتخاب می کنند، اعمال می نمایند.

د. نظام فدرالی

در دولت فدرالی، قدرت به دو قسمت حکومت مرکزی و ایالات تقسیم شده و دولت مرکزی از یک قدرت مطلق برخوردار نیست و قدرت در ایالات کشور نیز وجود دارد. در این نظام هر ایالت ساختار اجرایی، قانون گذاری و قضایی خاص خود را دارد. این ایالات، از طریق یک

حکومت فدرال که قوه مجریه، مقننه و قضاییه دارد، به یکدیگر مرتبط و یک حکومت ملی را شکل می دهند. مثالی که می توان برای این نوع نظام آورد، کشور عراق است که این کشور از یک حکومت مرکزی و چندین ایالت تشکیل شده که هر کدام دارای اختیارات و دارای قدرت هستند و حکومت مرکزی بطور مطلق قدرت ندارد، بلکه این قدرت در بین حکومت مرکزی و ایالات تقسیم شده است.

و. نظام اسلامی

نظام اسلامی به حکومتی گفته می شود که در آن به قوانین و موازین اسلامی تاکید شده باشد در این نظام محتوای حکومت را اسلام و قوانین اسلامی شکل می دهد و درکل محتوای قوانین باید با اسلام مطابقت داشته باشد.

از این منظر نیز دو کشور ایران و افغانستان شبیه هم هستند و در قانون اساسی هر دو کشور بر اسلامی بودن حکومت تاکید شده است و در هر دو کشور قوانینی که وضع می شود نباید مغایر با موازین و قوانین اسلامی باشد (طنین، ۱۳۸۴، ص ۲۳). ماده ۳ قانون اساسی افغانستان می گوید که هیچ قانونی نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد. حال برای مقایسه تطبیقی ساختار دو کشور، قوای دو کشور را در چهار بخش مورد مطالعه تطبیقی قرار می دهیم. قبل از این که به بررسی و مقایسه هر یک از قوای حاکم در دو کشور پردازیم، باید اول این قوا را در دو کشور مشخص کرده و بیان کنیم چند نوع قوا در دو کشور فعالیت دارند. قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران شامل قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه می شود. این سه قوه، زیر نظر ولایت مطلقه امر فعالیت می کنند و هر سه قوا از یکدیگر مستقل هستند (اصل ۵۷). قوای حکومتی در جمهوری اسلامی افغانستان نیز شامل سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه می شود که با یکدیگر همکاری دارند. حال به بررسی و مقایسه هر یک از قوا در دو کشور می پردازیم.

بررسی و مقایسه قوا در ایران و افغانستان

الف. قوه مقننه

قوه مقننه نقش قانون گذاری را بر عهده دارد که در ایران، این نقش بر عهده مجلس شورای اسلامی است و تشخیص عدم مغایرت مصوبات آن با اسلام و قانون اساسی بر عهده شورای نگهبان است، ولی این باعث نمی شود که قوه مقننه در ایران را دو رکنی بدانیم. از همین رو، در اصل ۵۸ قانون اساسی به این نکته تاکید شده است، ولی قوه مقننه در افغانستان متشکل از دو مجلس ولسی جرگه و مشرانو جرگه (ماده ۸۱) است. علاوه بر این دو مجلس، جرگه سومی هم بنام لویه جرگه وجود دارد که وظایف آن به مجلس مؤسسان در دیگر کشورها شباهت دارد. قبل از بررسی و معرفی هر یک از اعضای قوه مقننه دو کشور، به نحوه قانون گذاری می پردازیم.

روش تصویب قوانین در مجلس شورای اسلامی ایران و شورای ملی افغانستان

فرایند قانون گذاری در مجلس شورای اسلامی ایران آغاز می شود. سپس این مصوبات به شورای نگهبان رفته و در صورت تصویب شورای نگهبان، لازم الاجرا می گردد. فرایند قانون گذاری در شورای ملی افغانستان نیز به این صورت است که پیشنهاد طرح قانون یا طرح پیشنهادی، ابتدا به ولسی جرگه تقدیم می گردد و ولسی جرگه پیشنهاد طرح قانون را بعد از بحث و گفتگو تصویب یا رد می کند که در صورت تصویب طرح را به مشرانو جرگه می سپارند. مشرانو جرگه، ظرف ۱۵ روز در مورد آن تصمیم می گیرد (ماده ۹۷).

قوه مقننه در ایران شامل مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان می باشد. مجلس شورای اسلامی در ایران که در آن نمایندگان منتخب مردم حضور دارند، قوانین گوناگون مورد نیاز کشور را تهیه، تعدیل و تصویب می کنند و همچنین نظارت بر دولت را برعهده دارد. اعضای شورای مجلس اسلامی ۲۷۰ نفر هستند که هر چهار سال یک بار در انتخابات آزاد توسط مردم انتخاب می شوند و رئیس مجلس نیز از میان اعضا و توسط اعضا بصورت سالانه انتخاب می شود.

شورای نگهبان دو کارکرد مهم دارد، نخست کار نظارت بر مصوبات مجلس شورای اسلامی و انطباق و مغایرت نداشتن آن ها با قانون اساسی و شرع اسلام و دومین کارکرد آن، بررسی صلاحیت داوطلبان نامزد در انتخابات (ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و خبرگان

رهبری) را بر عهده دارد. این شورا، مرکب از ۱۲ نفر است. ۶ نفر فقیه که از سوی رهبر جمهوری اسلامی انتخاب شدند و ۶ نفر حقوقدان که از طرف قوه قضاییه به مجلس معرفی شدند. تفسیر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و تأیید انطباق مصوبات مجلس با رأی سه چهارم فقهای این شورا صورت می‌گیرد (عمیدزنجانی، ۱۳۸۵، ص ۳۵).

همان‌طور که گفتیم قوه مقننه در افغانستان عبارت است از شورای ملی که این شورا، شامل مجلس نمایندگان (ولسی جرگه) و مجلس سنا (مشرانو جرگه) می‌شود (ماده ۸۱). برخی از مهم‌ترین صلاحیت‌های شورای ملی عبارت‌اند از ۱. تصویب یا لغو قوانین تقنینی، ۲. تصویب بودجه دولتی و اجازه اخذ و اعطاء قرضه، ۳. ایجاد واحدهای اداری، تعدیل یا الغای آن و.... (ماده ۹۱). مجلس نمایندگان (ولسی جرگه)، شامل اعضای مجلس نمایندگان از تمامی ولایت‌های افغانستان است که از طریق انتخابات برای مدت پنج سال از سوی مردم انتخاب می‌شوند. این مجلس، دارای ۲۵۰ کرسی است که ۶۸ کرسی آن به سهم زنان اختصاص یافته است (ماده ۸۳). از مهم‌ترین اختیارات ولسی جرگه و مشرانو جرگه می‌توان به این نکته اشاره کرد که ولسی جرگه به پیشنهاد بیست درصد کل اعضا می‌تواند هر یک از وزراء را استیضاح نماید. بنابراین، در سیستم قانون‌گذاری افغانستان (در خصوص تقنینی) نوعی تداخل نسبی وظایف و اختیارات در ارتباط با رئیس‌جمهور و بعضاً برتری نسبی این جایگاه نمایان است.

شرایط انتخاب شوندگان دو مجلس شورای اسلامی در ایران و ولسی جرگه در افغانستان

بطور خلاصه و مختصر می‌توان از مهم‌ترین تشابهات و تفاوت‌های شرایط نامزدان مجلس دو کشور، به نکات مهم زیر اشاره کرد.

الف. تابعیت

قانون اساسی افغانستان زمینه حضور تابعان، اعم از اکتسابی و اصلی را برای کاندید شدن در ولسی جرگه مشخص کرده، اما قانون اساسی ایران، حضور تابعان اکتسابی را در انتخابات مجلس اسلامی ممنوع کرده است.

ب. شرایط سن

هر دو کشور به شرایط سنی نامزدان توجه کرده با این تفاوت که قانون اساسی ایران حداقل سن را ۳۰ سال، ولی در افغانستان حداقل سن ۲۵ سال است و تفاوت دیگر این که قانون اساسی ایران شرط حداکثر سن را هم گذاشته که ۷۵ سال است (ماده ۲۸ قانون انتخابات)، ولی در قانون اساسی افغانستان حداکثر سن را بیان نکرده اند.

ج. شرط پرداخت مبلغ معین و داشتن نایب دیه هزار نفر واجد رأی

این شرط برای نامزدان ولسی جرگه افغانستان تعیین شده است (ماده ۷۳ قانون انتخابات)، ولی برای نامزدان ایران این شرط در نظر گرفته نشده است.

د. شرط داشتن مدرک تحصیلی

در جمهوری اسلامی ایران، نامزدان مجلس شورای اسلامی باید حداقل مدرک کارشناسی ارشد یا معادل آن را داشته باشند (ماده ۲۸ قانون انتخابات)، ولی در نظام افغانستان، این قانون (شرط مدرک یا باسواد بودن) در نظر گرفته نشده است. به طور خلاصه، این ها از مهم ترین نقاط مشترک و متفاوت شرایط نامزدان مجلس دو کشور در قانون انتخابات بود که ذکر شد (مشتاقی، ۱۳۸۸، ص ۳۵).

مجلس سنا (مشرانو جرگه)

برخلاف ولسی جرگه که تمام اعضای آن انتخابی هستند، مشرانو جرگه ۱۰۲ نماینده دارد که دو سوم اعضای آن انتخابی و یک سوم آن به تعیین رئیس جمهور است. به عبارتی، یک سوم افراد توسط شوراهای ولسوالی (۳۴ نماینده از ۳۴ ولایت) برای یک دوره سه ساله انتخاب می شوند و یک سوم توسط شوراهای ولایتی (۳۴ نماینده از ۳۴ ولایت) برای یک دوره چهار ساله و یک سوم دیگر توسط رئیس جمهور انتصاب می شوند. نیمی از اعضای انتصابی بایستی از زنان، دو نفر نماینده افراد معلول و مجروح و دو نفر هم از بین کوچی ها انتخاب شوند. مشرانو جرگه بیشتر یک نهاد مشورتی و نظارتی است تا نهاد قانون گذاری، هر چند تا حدی حق و توقواین را دارد. بر اساس ماده ۱۰۰ قانون اساسی افغانستان، هرگاه مصوبه یک مجلس از طرف مجلس دیگر رد شود، هیئت مختلط به تعداد مساوی از اعضای هر دو مجلس، برای رفع اختلاف تعیین

می‌گردد. در صورتی که اختلاف نظر رفع نگردد، ولسی جرگه می‌تواند در جلسه بعدی آن را با دو ثلث آرای کل اعضا، تصویب نماید. این تصویب، بدون ارائه به مشرانو جرگه، بعد از توشیح رئیس جمهور نافذ شمرده می‌شود (محمدی، ۱۳۸۴، ص ۵۶).

لویه جرگه (مجلس موسسان)

لویه جرگه را می‌توان در زمره قوه مقننه بشمار آورد؛ زیرا اعضای شورای ملی که وظیفه قانون گذاری را بر عهده دارند نیز جزو این جرگه‌اند و علاوه بر این، دو وظیفه، از سه وظیفه‌ای که بر عهده این جرگه گذاشته شده، جنبه قانون گذاری دارد. پس اعضای لویه جرگه، شامل اعضای شورای ملی و روسای شوراهای ولایات و وسوالی‌ها هستند (ماده ۱۱۰). لویه جرگه، تنها در حالات خاصی که قانون اساسی افغانستان پیش بینی کرده، برای اتخاذ تصمیم در مورد مسائل مربوط به استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و مصالح علیای کشور، تعدیل احکام قانون اساسی افغانستان، محاکمه رئیس جمهور، مطابق به حکم قانون اساسی دایر می‌گردد. مهم‌ترین صلاحیت‌های لویه جرگه عبارت‌اند از ۱. تعدیل (تغییر) قانون اساسی، ۲. اتخاذ تصمیم در مورد مسائل استقلال، تمامیت ارضی و مصالح علیای کشور، ۳. محاکمه رئیس جمهور مطابق با حکم مندرج ماده ۶۹ قانون اساسی ماده ۱۱۱.

بنابراین، قوه مقننه در دو کشور متفاوت بوده و کارکرد و عملکرد خاصی دارند. به این صورت که این قوه در ایران متشکل از مجلس شورای اسلامی است و همچنین شورای نگهبان نیز نقش مهمی دارد و قوانینی را که مجلس شورای اسلامی وضع می‌کنند در نهایت باید به تایید شورای نگهبان برسد، در غیر این صورت، قانونی تصویب نمی‌شود. با این وجود، در افغانستان قوه مقننه شامل مجلس نمایندگان و مجلس سنا می‌شود و البته نباید نقش لویه جرگه را فراموش کنیم در نهایت این که مهم‌ترین وظیفه شورای ملی افغانستان این است که مهم‌ترین مسائل کشور را مانند اعلام جنگ و اعزام نیرو به خارج، باید به تایید شورای ملی برسد (ماده ۶۴).

در مجموع می‌توان گفت که مهم‌ترین وجوه اشتراک در مجلس شورای اسلامی ایران و شورای ملی افغانستان، وجود شرایط عینی مانند تابعیت، سن، عدم سوء پیشینه کیفری و محرومیت موقت برخی مقامات حکومتی است، ولی در برخی کارکردها و نکات هم متفاوت از

یکدیگر هستند، که برای نمونه می توان به شرایط انتخاب شوندگان اشاره کرد. در نظام ایران فرد انتخاب شونده باید شرط اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی ایران و دین مقدس اسلام و وفاداری به ولایت مطلقه فقیه را دارا باشد. بر این اساس می توان گفت، در حالی که در نظام افغانستان فقط به شرایط عینی تاکید شده است، در ایران بر شرایط انتزاعی و عینی به نحو همزمان تاکید شده است. از این رو، حق انتخاب شدن در نظام ایران پیچیده تر است.

ب. قوه مجریه

در هر دو کشور ایران و افغانستان، منصب نخست وزیر وجود ندارد و رئیس جمهور هم نقش ریاست کشور و هم نقش نخست وزیر و ریاست دولت را بر عهده دارد (اصل ۸۸ قانون اساسی ایران و اصل ۶۹ قانون اساسی افغانستان). در نظام ایران، اعمال قوه مجریه جز در اموری که قانون به طور مستقیم وظیفه آن را بر عهده رهبری گذاشته، بر عهده رئیس جمهور و وزراء است. رئیس جمهور بطور مستقیم با رای مردم به مدت چهار سال انتخاب می شود و شرایط و وظایف رئیس جمهور در اصول ۱۱۵ و ۱۲۲ و ۱۲۹ قانون اساسی بطور کامل گفته شده است. در نظام افغانستان نیز اعمال قوه مجریه بر عهده رئیس جمهور و وزراء است و رئیس جمهور با رای مستقیم مردم به مدت ۵ سال انتخاب می شود (ماده ۷۱). در مورد وظایف و شرایط رئیس جمهور، در اصول ۶۲ تا ۶۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان بطور کامل توضیح داده شده است. بنابراین، بطور خلاصه می توان گفت که قوه مجریه در دو کشور ایران و افغانستان از لحاظ کارکرد و ویژگی شبیه به یکدیگر عمل می کند و در هر دو کشور ریاست این قوه، بر عهده رئیس جمهوری است که از طریق رای مستقیم مردم انتخاب می شود.

ج. قوه قضاییه

این قوه، مسئول اجرای قوانین در حیطه مسائل قضایی و حل و فصل دعاوی و اختلافات حقوقی، جزایی و تجاری افراد است و مهم ترین وظیفه این قوه اجرای عدالت در کشور است. طبق اصل ۱۵۶ قانون اساسی ایران، هدف از تاسیس قوه قضاییه، پشتیبانی از حقوق اجتماعی، حقوق فردی

و تحقق عدالت در جامعه است. قوه قضائیه در ایران شامل دادگاه ها و تشکیلات قضایی، دیوان عالی کشور، دیوان اداری و سازمان بازرسی کل کشور می باشد (فصل ۱۱ قانون اساسی) (قاضی، ۱۳۶۸، ص ۳۵). بر اساس اصل ۱۵۷ قانون اساسی، به منظور انجام مسئولیت های قوه قضائیه در تمامی امور قضایی و اداری و اجرایی، مقام معظم رهبری، یک نفر مجتهد، عادل و مدیر و مدبر را برای مدت ۵ سال به عنوان رئیس قوه قضائیه تعیین می کند. مهم ترین وظایف قوه قضائیه عبارت است از رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات و شکایات (اصل ۱۵۶)، نظارت بر حسن اجرای قوانین (اصل ۱۶۱) و اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین. به طور کل، نهادهای نظارتی بر قوه قضائیه عبارت اند از:

۱. دیوان عالی کشور که بر اساس اصل ۱۴۱ قانون اساسی، نظارت بر اجرای صحیح قوانین را بر عهده دارد.

۲. سازمان بازرسی کل کشور بر اساس اصل ۱۷۴ قانون اساسی.

۳. دیوان عدالت اداری بر اساس اصل ۱۴۳ قانون اساسی.

در نظام افغانستان نیز طبق ماده ۱۱۶ قانون اساسی، قوه قضائیه رکن مستقل دولت جمهوری افغانستان می باشد و عملکرد این قوه مستقل از سایر قوای کشور است. در کشور افغانستان محاکم قوه قضائیه، متشکل از ستره محکمه (دیوان عالی)، محکمه استیناف و محاکم ابتداییه است. ستره محکمه افغانستان به حیث عالی ترین ارکان قضایی، در رأس قوه قضائیه جمهوری افغانستان قرار دارد (ماده ۱۱۶). از لحاظ ترکیب اداری، ستره محکمه مرکب از ۹ عضو است که از طرف رئیس جمهور به ولسی جرگه پیشنهاد می گردد و با تایید ولسی جرگه، افراد به ترتیب زیر تعیین می شوند.

سه نفر برای مدت چهار سال، سه نفر برای مدت هفت سال و سه نفر برای مدت ده سال انتخاب شده و رئیس جمهور، یکی از اعضاء را به حیث رئیس ستره محکمه، تعیین می کند (مشتاقی، ۱۳۸۸، ص ۵۵). بنابراین، قوه قضائیه در ایران و افغانستان هم دارای اشتراک و هم دارای اختلاف است. مهم ترین وجه مشترک قوه قضائیه دو کشور را می توان در مستقل بودن و استقلال این قوه از سایر قوا در دو کشور دانست و مهم ترین وجه اختلاف نیز این است که رئیس قوه در ایران از سوی مقام معظم رهبری انتخاب می شود، ولی در افغانستان رئیس قوه از

سوی رئیس جمهور انتخاب می شود و دیگری این که نحوه نظارت بر انطباق قوانین با قانون اساسی در ایران بر عهده شورای نگهبان است، حال این که این وظیفه در افغانستان بر عهده دیوان عالی کشور می باشد.

د. رئیس کشور و تنظیم روابط قوا

بالاترین مقام رسمی در ایران، رهبر می باشد که تصدی آن را ولایت مطلقه فقیه، که از سوی مجلس خبرگان رهبری تعیین می شود، بر عهده می گیرد. علاوه بر تعیین سیاست های کلی نظام که بر عهده رهبری است، حکم حکومتی رهبر، مطلق بوده و بر تمامی احکام قوای سه گانه جمهوری اسلامی ایران ارجحیت دارد و می تواند هر حکمی حتی حکم رئیس جمهور را نیز باطل کند. پس از مقام معظم رهبری، رئیس جمهور دارای این منصب است که مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیم به رهبری مربوط می شود، بر عهده دارد (اصل ۱۱۳)، ولی در افغانستان بالاترین مقام رسمی کشور رئیس جمهور می باشد که ریاست قوه مجریه را نیز بر عهده دارد. اصل ۶۰ قانون اساسی کشور می گوید که بالاترین مقام رسمی کشور رئیس جمهور است که ریاست قوه مجریه را نیز بر عهده دارد.

روابط میان قوای سه گانه در ایران، بر اساس تفکیک قوا و تقسیم وظایف است و تنظیم روابط بین قوا نیز زیر نظر ولایت امر اعمال می گردد (اصل ۵۷)، ولی در افغانستان روابط قوا بر اساس همکاری و تفکیک نسبی است که زیر نظر شورای ملی و رئیس جمهور اعمال می گردد (اصول ۹۱-۹۴) و صلاحات های تصمیم گیری مربوط به امور مهم کشوری نیز برخی به رئیس جمهور، برخی به قوه مقننه و برخی هم به طور مشترک به هر دو واگذار شده است.

نتیجه گیری

در ابتدا باید عنوان کنیم که با وجود مشترکات و مشابهت های زیادی که کشور ایران و افغانستان را مانند دو کشور برادر به هم پیوند داده است و علی رغم تاریخ بسیار طولانی مشترک، آداب و رسوم و فرهنگ های متشابه و مرز مشترک جغرافیایی و بسیاری از عوامل دیگر که باعث پیوند

جدایی ناپذیر دو کشور همسایه از یکدیگر شده است، اختلافات و تفاوت‌هایی نیز در ساختار و نظام دو کشور وجود دارد. ما با بررسی ساختارهای اساسی دو کشور، مانند نوع نظام حاکم در دو کشور، قوای حاکم در دو کشور و مدل و شکل دو کشور و... غیره، به این نکته پی بردیم که در ساختارهای حاکم در دو کشور اشتراکات و اختلافاتی وجود دارد که مهم‌ترین و اساسی‌ترین نقاط مشترک دو کشور را می‌توان به جمهوریت و اسلامیت اشاره کرد که در قانون اساسی هر دو کشور به آن تاکید شده است. در ادامه به طور مختصر نقاط مشترک و اختلاف دو کشور را بیان می‌کنیم.

از مهم‌ترین مشترکات در ساختار نظام و دولت دو کشور، می‌توان به این نکته اشاره کرد که هر دو کشور با از بین بردن نظام شاهی به جمهوری اسلامی رسیدند. ایران با حمایت و پشتیبانی مردم خود و با رهبری امام خمینی به جنگ با رژیم شاهی پرداخت و این رژیم را نابود کرد و نظام جمهوری اسلامی را به وجود آورد. افغانستان نیز با کودتای محمد داود رژیم شاهی را نابود کرد و از آن پس به مرور زمان، دولت‌های مختلفی که سر کار آمدند قانون اساسی کشور را تدوین کردند و نهایتاً با تدوین قانون اساسی کشور در سال ۱۳۸۲ نظام جمهوری اسلامی را برای کشور تعیین نمودند. از لحاظ مدل و ساخت کشور نیز هر دو کشور مدلی تک ساختی و بسیط دارند که در آن تمام کشور، از یک قانون اساسی پیروی می‌کند و قوانینی که در دو کشور تدوین می‌شود باید مطابق با قوانین اسلامی باشد. همچنین می‌توان به حاکم بودن رژیم نیمه ریاستی در هر دو کشور، به عنوان نقطه اشتراک دیگری اشاره کنیم.

هرچند با توجه به قانون اساسی کشور افغانستان، به این نتیجه می‌رسیم که نظام حکومتی افغانستان ریاستی است؛ زیرا رئیس جمهور به نحو مستقیم از سوی مردم انتخاب می‌شود و اختیارات فراوانی نیز دارد، ولی با توجه به روابط حاکم در بین سه قوای حاکم در کشور و همکاری و تفکیک نسبی بین قوا می‌توان گفت که نظام این کشور، نیمه ریاستی و یا نیمه پارلمانی می‌باشد. با وجود اشتراکات زیادی که بین ساختار دو کشور وجود دارد، اختلافاتی نیز وجود دارد که به طور خلاصه مهم‌ترین این تفاوت‌ها را می‌توان میان قوای دو کشور دید.

یکی از این تمایزها در جایگاه ریاست کشور است که در ایران ریاست کشور بر عهده مقام معظم رهبری است، ولی در افغانستان بر عهده رئیس جمهور است. از دیگر تفاوت‌ها، توجه

فراوان به شرایط مذهبی در رجال سیاسی ایران و در مقابل عدم توجه زیاد قانون اساسی افغانستان به این موضوع است. برخی اختلافات جزئی در قوه مقننه و قوه قضاییه دو کشور نیز وجود دارد که پیش از این در متن به آن اشاره کردیم. در پایان می‌توان گفت، حال که قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان تدوین شده و برای اولین بار در تاریخ سیاسی افغانستان، حقوق مدنی و احوال شخصی شیعیان مظلوم این سرزمین نیز به رسمیت شناخته شده (البته باید این نکته را بیان داریم که در قانون اساسی جدید کشور، حقوق تمامی گروه‌ها و نژادها و قومیت‌ها در نظر گرفته شده و حقوق هر قوم و مذهبی را محترم شمرده شده است)، زمان آن فرا رسیده است که تمام اقوام و ملیت‌ها با آگاهی کامل و اراده پولادین آستین همت را برای آبادانی افغانستان جدید و انتخاب مدیران شایسته بالا بزنند تا با اتحاد و هبستگی کامل بتوانند از آرمان‌های یک میلیون شهید راه آزادی و اسلام و از حقوق جامعه و مردم خود دفاع کنند.

فهرست منابع

- آسمایی، محمد قاسم. ۱۳۵۷. انقلاب ثور. کابل: نشر پرچم.
- روا، آلبور. ۱۳۸۲. افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی. ترجمه علی کرمانی. تهران: انتشارات عرفان.
- طنین، ظاهر. ۱۳۸۴. افغانستان در قرن بیستم. تهران: عرفان.
- عمید زنجانی، عباسعلی. ۱۳۸۵. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. چاپ دوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قاضی، ابوالفضل. ۱۳۶۸. حقوق اساسی و نهادهای اساسی جمهوری اسلامی ایران. جلد ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- لورا کم. ۱۳۸۹. الف تا ی. ترجمه سوسن فخری. موسسه تحقیق برای افغانستان.
- محمد آهنگ، محمد آصف. ۱۳۸۲. فشرده تاریخ افغانستان. نشریه جدید انستیتوگونه. سال ۴۱. شماره ۷۸. خرداد ماه.
- محمدي، عبدالعلي. ۱۳۸۴. روابط قوا در قانون اساسی افغانستان. فصلنامه گفتمان نو. فصلنامه تخصصی مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان. سال دوم. شماره پنجم.
- محمدي، عبدالعلي. ۱۳۸۴. روابط قوا در قانون اساسی افغانستان. فصلنامه گفتمان نو. شماره پنجم.
- مدکس، رابرت. ۱۳۸۵. قوانین اساسی کشورهای جهان. ترجمه سید مقدار ترابی. چاپ اول. تهران: نشر شهر دانش.
- مشتاقي، رامین. ۱۳۸۸. حقوق اساسی جمهوری اسلامی افغانستان. چاپ سوم. کابل: دانش.
- ملک محمدی، رضا. ۱۳۸۴. سه نظام در یک نگاه. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

راهبردهای چین، ایران و هند در قبال افغانستان

محمد عرف*

چکیده

پس از وقایع ۱۱ سپتامبر و حکومت طالبان در افغانستان، این کشور در مرکز تحرکات و سیاست گذاری‌های امنیتی و سیاسی در آسیا بوده است. با حمله نظامی ایالات متحده و ناتو و مستقر شدن نیروهای ایساف و شکست طالبان، فرصتی برای ایجاد یک ساختار سیاسی جدید با وفاق ملی فراهم آمد. با روی کار آمدن حامد کرزای در سال ۲۰۰۱ و شکست طالبان، کشورهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای، که از اهمیت این کشور از لحاظ جغرافیایی آگاه بودند، برای همکاری و گسترش نفوذ در این کشور نوپا (به لحاظ ساخت سیاسی) شروع به فعالیت و رقابت کردند. در این میان، جایگاه ژئوپلیتیکی افغانستان برای سه کشور هند، چین و ایران که خود از جایگاه مهم و قدرتمندی در آسیا برخوردار هستند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد. در این مقاله با ذکر روابط میان این سه کشور با افغانستان به راهبردهای آن‌ها در قبال افغانستان پرداخته خواهد شد.

کلیدواژه‌ها

افغانستان، هند، ایران، چین، ژئوپلیتیک افغانستان، طالبان.

مقدمه

از دیرباز تا کنون، افغانستان به عنوان همسایه دیوار به دیوار ایران از اهمیت خاصی برخوردار بوده است و اتفاقات سیاسی - امنیتی در داخل افغانستان به نحوی بر همسایه غربی خود، یعنی ایران تاثیر داشته. به همین جهت، پایش وضعیت این کشور به ویژه بعد از انقلاب اسلامی ایران از اهمیت ویژه ای برخوردار گشته است. بعد از اشغال توسط شوروی و بعد از خروج شوروی، طالبان بر کشور افغانستان مسلط شد و پس از تحکیم موقعیت گروه طالبان در کابل، ایران جزء اولین کشورهایی بود که بر اثر تحولات جدید، متحمل بیشترین آسیب شد؛ چراکه طالبان با حمایت کشورهایمانند عربستان، امارات متحده عربی و ایالات متحده، جبهه جدیدی علیه جمهوری اسلامی ایران ایجاد کرد (Malley, 2002, p. 228) و با حمله به کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در مزار شریف، روابط دو کشور را تا پای درگیری نظامی کشاند (طلوعی، ۱۳۹۷، ص ۱۳۸).

افغانستان در دوره جنگ سرد در محور رقابت آمریکا و شوروی قرار گرفت. این جنگ با شکست ارتش سرخ، به سود ایالات متحده تمام شد، اما حضور شوروی به تشکیل فرآیندی انجامید که بوزان آن را «سایه پوشی» می نامد و این فرایند بر روندهای امنیتی افغانستان تاثیر گذاشت. افغانستان که جایگاه ژئواستراتژیک خود را در پایان جنگ سرد از دست داده بود، در واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ این جایگاه را بازیابی کرد. با مداخله آمریکا و ناتو در منطقه ای در بطن طرح «خاور میانه بزرگ» و بعدها «خاور میانه بزرگتر»، افغانستان عملاً در مجموعه امنیتی خاور میانه (محمدزاده، ۱۳۹۶، ص ۴۰۰) و طرح های بازنگری مانند منطقه گرایی نوین قرار گرفت که به نوبه خود بر ایران تاثیر گذاشتند (Bjorn Hettne, 2012). با روی کار آمدن حامد کرزای و بعدها اشرف غنی، نحوه تعامل این دولت با ج.ا.ا در مسائل سیاسی، امنیتی و اقتصادی تغییر کرد. حضور طالبان در افغانستان، تهدیدهای جدی را متوجه امنیت ملی ایران می کند که این هدیدات به سه دسته ایدئولوژیک - سیاسی، نظامی - امنیتی و اقتصادی تقسیم می شوند.

تهدیدهای ایدئولوژیک - سیاسی عبارتند از، مخدوش ساختن چهره اسلام و انقلاب اسلامی، پاک سازی دینی و قومی شیعیان و همسویی با خواسته های آمریکا در منطقه. تهدیدهای امنیتی شامل مواردی مانند تولید و صدور مواد مخدر از طریق افغانستان و در آخر همسویی طالبان با منافع اقتصادی غرب، تاثیرات منفی بر پیکره اقتصاد ایران وارد آورده، اما با سقوط طالبان فرصت ها و چالش های دیگری برای ج.ا.ا به وجود آمد (طلوعی، ۱۳۹۷).

در مقطع فعلی، علاوه بر کشورهای مختلف منطقه ای و فرا منطقه ای که در افغانستان حضور و نفوذ دارند، چین به مرور زمان در حال پررنگ کردن نقش خود می باشد. اگرچه حضور دیگر کشورها در خاک افغانستان برای ج.ا.ا به نوعی چالش تبدیل شده، اما حضور چین به عنوان شریک استراتژیک ایران در این کشور به شرط اثبات همگرایی و هماهنگی با ایران، ضمن تامین منافع ملی، ج.ا.ا می تواند جایگاه خود را در افغانستان تثبیت و توسعه دهد (جلالی نسب، ۱۳۹۴، ص ۱۱۸) و از این طریق بتواند به توافق برای همکاری با کشورهای شرقی به ویژه هند و پاکستان برسد.

افغانستان همیشه به عنوان کشور حائل در منطقه عمل کرده است. این نقش در قرن نوزدهم به دلیل هم مرز بودن با هندوستان و نزدیکی به روسیه تزاری، افغانستان را در وضعیت خاص استراتژیک در جهت دستیابی روسیه به آب های گرم جنوب و همچنین دستیابی به منابع اقتصادی بریتانیا، قرار داده بود. همچنین فقدان عمق استراتژیک و ادامه دار شدن جنگ سرد، وضعیت حائل بودن این کشور را تشدید کرد. این کشور از نظر جغرافیایی، حائل مناطق جنوب غربی آسیا، آسیای مرکزی، خلیج فارس و خاور میانه و شرق آسیا به شمار می آید (جلالی نسب، ۱۳۹۴، ص ۱۲۴).

هند نیز همواره نگران تحرکات و اقدامات افراطی گروه های بنیاد گرا، نظیر طالبان و همچنین ظهور نیروهای وابسته به داعش در افغانستان می باشد و همواره تاکید بر حفظ ثبات و آرامش در این کشور دارد. به این منظور، هند به کمک ایران برای زدودن تروریست های داعش، طالبان و القاعده در این کشور تلاش می کند و علاوه بر این ظرفیت های بسیار مناسب تجاری، اقتصادی و سیاسی پیش روی هند باعث می شود تا بتواند از این طریق، نفوذ خود را در افغانستان گسترش دهد.

تاریخچه روابط افغانستان و چین

در زمان طالبان، مناسبات چین و افغانستان در سردترین دوران خود قرار داشت و چین از نزدیکی و حمایت طالبان از جنبش اسلامی ترکستان، احساس نگرانی و نا امنی می کرد. ایجاد یک دولت، هرچند موقت در افغانستان، سقوط طالبان و به رسمیت شناخته شدن افغانستان از طرف پکن، باعث شروع دور جدیدی از مناسبات میان دو دولت شد. شکل گیری منافع مشترک میان پکن و کابل، فضای بازسازی را برای دولت افغانستان از سوی چین بیشتر مساعد کرد و به نحوی از سنگینی روابط زمان جنگ سرد کاست، به طوری که چین یکی از حامیان مهم بازسازی نظام افغانستان شد و برنامه های بزرگی برای توسعه و بهبود مناسبات خود با افغانستان داشته و دارد (جلالی نسب، ۱۳۹۴، ص ۱۲۵).

منافع اقتصادی چین در افغانستان

بعد از مستقر شدن دولت در افغانستان در سال ۲۰۰۲ و آغاز روند بازسازی، این کشور تلاش خود را می کند تا در بخش تجارت، سرمایه گذاری و کشف معادن از ظرفیت های چین در حوزه های معادن، صنعت، ترانزیت، تهیه مواد خام و کشاورزی استفاده کند. با این سیاست در واقع به هر دو طرف سود خواهد رسید و از این طریق افغانستان با همکاری دراز مدت با چین خواستار توسعه پایدار و در نهایت خود کفایی می شود (محمد زاده، ۱۳۹۶).

دولت افغانستان اولین قرارداد خارجی خود را در حوزه نفت با شرکت ملی نفت چین به همراه یک شرکت افغانی به نام «وطن گروپ» منعقد کرد تا بر اساس این قرارداد، اکتشافات، تحقیقات و استخراج نفت که ۸۷ میلیون بشکه برآورده شده است در مناطق قشقاری و ولایات سرپل^۱ و فاریاب^۲ آغاز شود. همچنین بر اساس این قرارداد چین، در ساخت اولین پالایشگاه نفت در افغانستان همکاری می کند. همچنین شرکت «ام. سی. سی»^۳ چین در یک مزایده موفق شد با غلبه بر شرکت هایی از ایالات متحده، روسیه و کانادا، مهم ترین قرارداد صنعتی افغانستان یعنی

1. Sar-e Pol

2. Faryab

3. China Metallurgical Group Corporation(MCC)

بهره برداری از معدن مس «عینک» در ولایت لوگر^۱ به ارزش ۴/۴ میلیارد دلار را از آن خود کند (Radiofarda, 2015). این پروژه تا سال ۲۰۰۷، ۱۹ بار مورد حمله قرار گرفت و ۴۰ مهندس چینی از آن خارج شدند (Kley, 2014. P. 12).

چین تعامل اقتصادی را به عنوان اصلی ترین کمک خود در تامین ثبات در افغانستان و منطقه می داند و معتقد است توسعه اساسی، برطرف کردن معضل فقر و از بین بردن تروریسم و افراط گرایی تنها با رشد اقتصادی امکان پذیر است. سه عامل در شکل دادن تعاملات اقتصادی پکن-کابل مد نظر است. اولین مورد، حفظ امنیت و حمایت از دارایی های اقتصادی و انسانی چین در افغانستان؛ چراکه چین به تنهایی نمی تواند تنش های سیاسی و اجتماعی را کنترل کند، اما اگر بتواند بر این تنش ها فائق آید، تمرکز خود را بر بخش زیر ساختی قرار خواهد داد. دومین عامل، طرز نگرش بنگاه های اقتصادی چین به افغانستان است، بیشتر شرکت ها به دلیل مسائل امنیتی از ورود به افغانستان خود داری می کنند و اگر هم وارد شوند به دنبال پروژه های کم خطر و کوتاه مدت هستند تا درگیر مسائل امنیتی نشوند. در صورتی که معادن افغانستان از توسعه خوبی برخوردار نیستند و از پتانسیل بالایی برای سرمایه گذاری در جهت بازسازی و توسعه برخوردار هستند. این پروژه ها برای افغانستان فرصت شغلی و دسترسی به فناوری را فراهم می کند. سومین و آخرین مورد، طرز نگرش دولت افغانستان است که چگونه بتواند از بین شرکای تجاری خود یکی را انتخاب کند و چه پروژه ای را به کدام شریک تحویل دهد (Kley, 2014. P. 13).

منافع و راهبرد امنیتی چین در برابر افغانستان

از طرف دیگر، مهم ترین عامل حضور چین در افغانستان را می توان در حوزه امنیتی و مقابله با تروریسم دسته بندی کرد. علی رغم علاقمندی های دیپلماتیک و اقتصادی، چین با استفاده از تجربیات حضور نظامی آمریکا و ناتو و همچنین ناکارآمدی این نیروها از اعزام نیروی نظامی به افغانستان خودداری می کند. همچنین چین در تلاش است از گسترش ایدئولوژی تروریسم و تبدیل شدن افغانستان به پایگاه شبه نظامیان اویغور جلوگیری کند. این نگرانی با خروج نظامیان

غربی و ایساف از افغانستان تشدید می‌شود (Kley, 2014, P. 4). همچنین سه نوع طرز فکر در مورد خروج نیروهای ایساف وجود دارد.

نخست این‌که، برخی خروج ایساف را مساوی با بهبود اوضاع امنیتی افغانستان و کاهش یکی از فاکتورهای محرک درگیری‌ها می‌دانند. دوم این‌که، عده‌ای از اندیشمندان خروج نیروهای ائتلاف غربی از افغانستان را با بدتر شدن اوضاع امنیتی و در نتیجه تهدید داخلی چین یکسان می‌دانند و معتقدند که خروج نیروهای ایساف این فرصت را به شبه نظامیان اویغور می‌دهد تا با سایر شبه نظامیان مستقر در افغانستان و پاکستان برای انجام عملیات تروریستی هماهنگ شوند. دسته سوم همانند گروه دوم فکر می‌کنند و معتقدند که خروج نیروهای ایساف ثبات امنیتی منطقه را برهم خواهند زد، اما این بی‌ثباتی را می‌توان در داخل افغانستان کنترل کرد (Kley, 2014, P. 6).

بر خلاف غرب، چین اهداف محدودی را در افغانستان دنبال می‌کند و هیچ تمایلی برای تغییر ساختار سیاسی در افغانستان ندارد. همانگونه که در بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ طی اشغال افغانستان توسط شوروی و همچنین در حمله ائتلاف غرب به این کشور، هیچگونه دخالتی انجام نداد. در عوض هدف اصلی چین، همان‌طور که گفته شد، مسئله امنیت منطقه و در نهایت استان «سین کیانگ»^۲ و اویغورها می‌باشد. با این حال، بعد از سال ۲۰۰۱ و مستقر شدن دولت ملی در افغانستان، چین روابط خود را در سطح بالا با افغانستان از سر گرفت و در سال ۲۰۰۶ این دو کشور پیمان دوستی و همکاری همسایگی^۳ را امضا کردند. بر اساس این پیمان دوجانبه، دو کشور بر سر همکاری در حوزه‌های مختلف به توافق رسیدند که در حوزه امنیتی، مبارزه با تروریسم، جرایم سازمان یافته، تجارت مواد مخدر از مهم‌ترین آن‌ها و در حوزه اقتصادی، توسعه منابع طبیعی، تولید برق، ساخت و توسعه جاده‌ها، بهبود و توسعه کشاورزی و توسعه زیرساخت‌ها از مهم‌ترین موارد در این توافقات است (Huasheng, 2012, pp. 2-3).

ترکستان شرقی^۴، مهم‌ترین تهدید علیه امنیت و ثبات استان‌های غربی چین به شمار می‌رود. این تهدید زمانی پررنگ می‌گردد که این گروه با طالبان و القاعده ارتباط نزدیکی داشته و در دوره

1. ISAF

2. Xinjiang

3. Treaty of Good Neighborly Friendship and Cooperation

4. East Turkistan

حکومت طالبان در افغانستان، این کشور به پناهگاه و مرکزی برای تمرین، آموزش و تامین سلاح «ترکستان شرقی» تبدیل شد، به صورتی که طی حملات ائتلاف غرب در افغانستان، افرادی با تابعیت چینی در میان افراد دستگیر شده وجود داشتند.

بنابراین، افغانستان به موضوع جدا نشدنی سیاست های امنیتی چین و مهم ترین فاکتور امنیتی خارجی تبدیل شده است (Huasheng, 2012, P. 4). سیاست چین در قبال افغانستان بیشتر از این که نظامی باشد، دیپلماتیک است و پکن از هرگونه مداخله نظامی در خاک این کشور خودداری می کند. در سال ۱۹۹۹، چین عضو گروه «۶ بعلاوه ۲»^۱ زیر نظر سازمان ملل برای حفظ صلح در افغانستان بوده است و بعد از سرکار آمدن دولت ملی در افغانستان و به رسمیت شناختن آن، چین به یک بازیگر فعال در قبال مسائل افغانستان تبدیل گشت و تقریباً در تمامی کنفرانس ها با موضوع افغانستان شرکت داشته است. مانند کنفرانس بین المللی لندن در مورد افغانستان در سال ۲۰۰۶ و کنفرانس سال ۲۰۰۸ در پاریس. پکن به مشارکت بین المللی در مورد مشکلات افغانستان تمایل دارد و معتقد است که خود افغانستان به خودی خود نمی تواند مشکلاتش را به طور دائم حل کند (Huasheng, 2012).

چین، فرآیند کابل و راهبردهای دیپلماتیک

دولت افغانستان در بین سال های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴، در تلاش بود تا تمامی مسئولیت ها را بر عهده بگیرد که این فرآیند به نام «فرآیند کابل» شناخته شده است. از لحاظ موازین سیاسی و عملی، این فرآیند بهترین روش برای آماده سازی یک دولت جدید برای مدیریت یک کشور به شمار می آید، اما در این نوع فرآیندها جزئیات مهم هستند و لزوماً خروجی موفقیت آمیز نخواهد داشت. در این فرآیند، افغانستان از همان ابتدا با مشکلات و پیچیدگی هایی روبه رو شد که به تبع آن چند سناریو مختلف برای افغانستان محتمل است (Kley, 2014, P. 14).

سناریو اول این است که دولت افغانستان در قدرت باقی بماند و ثبات را در کشور حفظ

۱. گروه «۲ + ۶» متشکل از ایران، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، چین و پاکستان به عنوان همسایگان افغانستان و بعلاوه ایالات متحده و روسیه است.

کند (باتوجه به این‌که امروزه و بعد از شکست طالبان، عمده کشورهای جهان از دولت مستقر در افغانستان حمایت می‌کنند). سناریو دیگر این است که دولت افغانستان در کش و قوس با طالبان بار دیگر قدرت را از دست می‌دهد و کشور دوباره به ورطه هرج و مرج افکنده می‌شود. سناریو دیگر این است که دولت ملی با ایدئولوژی‌های مختلف و ساختارهای مختلف سیاسی، شکل جدیدی به خود بگیرد و سناریو آخر به بازگشت طالبان به قدرت و تاسیس دولت خود اشاره دارد (Huasheng, 2012, P. 14).

از سال ۲۰۱۱، روابط دیپلماتیک چین با افغانستان به طرز چشمگیری تقویت شد. دو موضوع اصلی در مورد این تعامل دیپلماتیک قابل بحث است. اولین مورد، به تقویت روابط دوجانبه با افغانستان در زمینه «مشارکت استراتژیک و همکاری» و «تقویت ارتباط با افغانستان و همه طرف‌های ذیربط و حراست از صلح، ثبات و توسعه افغانستان و منطقه» اشاره دارد و بر همین اساس، در سال ۲۰۱۴ فرستاده ویژه چین در افغانستان منصوب شد (Kley, 2014, P. 10). چین با طیف وسیعی از بازیگران و گروه‌ها در افغانستان از جمله طالبان (به وسیله واسطه‌ها) دارای ارتباط است و بعد از سال ۲۰۰۱ میلادی و روی کار آمدن کرزای، حمایت جدی خود را از طرح «رهبری افغانستانی، افغانستان» آغاز کرد. بنابراین، ارتباط با همه بازیگران در افغانستان این امکان را به چین می‌دهد تا بتواند به عنوان یک مهره مهم در میانجیگری‌ها شرکت داشته باشد. به عقیده یکی از متفکران چینی، ژائو هواشنگ^۱، ارتباط با طالبان یک برنامه ریزی بلند مدت است و صرفاً در جهت کاهش فضای تروریستی داخل چین می‌باشد و مشکلی در تعامل با طالبان نیست. چین بیشتر به دنبال نزدیک نگه داشتن طالبان جهت جلوگیری از اشاعه تفکر تکفیری و تروریسم در خاک خود است، اما در همین ارتباطات شاهد حمله طالبان به پروژه‌ها و تاسیسات چینی در افغانستان بوده‌ایم. بنابراین، چیزی که چین بیشتر از آن هراس دارد تروریسم، جدایی طلبی و افراط گرایی است (Kley, 2014, P. 10).

دومین مورد مهم دیپلماتیک چین در افغانستان، همسایگان این کشور است. از سال ۲۰۱۲، چین گفتگوهای دو جانبه، سه جانبه و چند جانبه‌ای را با کشورهای اطراف افغانستان دنبال کرده است. چین طی یک کنفرانسی در استانبول، این کشور را «قلب آسیا» معرفی کرد و خواستار

حضور بیشتر همسایگان این کشور در توسعه و ثبات افغانستان شد. بر همین اساس، در سال ۲۰۱۲ اولین گفتگوی سه جانبه میان پاکستان، چین و افغانستان صورت گرفت و همچنین چین در گفتگوی های سه جانبه دیگری با موضوع افغانستان شرکت داشته است. علاوه بر این، چین و روسیه در مارس ۲۰۱۴، میزبان گفتگوی ۱+۶ با موضوع افغانستان در ژنو بودند. همچنین در این رابطه، چین روابط خود با ایالات متحده را افزایش داده است؛ زیرا چین و ایالات متحده منافع همگرایی را در افغانستان دنبال می کنند. پکن همواره بر افزایش همکاری در سطح منطقه برای حل مشکل افغانستان تاکید دارد و معتقد است که حضور بازیگران فرا منطقه ای می تواند بی ثباتی را تشدید کند (Kley, 2014. PP. 11-12).

سیاست خارجی ایران در قبال افغانستان

پس از سقوط طالبان و آغاز سیاست تنش زدایی توسط دولت های ایران و افغانستان، فضای مناسبی برای احیای دوباره روابط اقتصادی دو کشور پدید آمد. مشارکت ایران در بازسازی افغانستان، از جمله کمک مالی ۵۶۰ میلیون دلاری (در سال ۲۰۰۲)، در راستای برقراری روابط دوستانه و همکاری های سیاسی انجام شد. همچنین، بیشتر طرح ها و اعتبارات ستاد مشترک بازسازی افغانستان در ایران در قالب پنج کار گروه تخصصی اقتصادی، علمی-فرهنگی، آموزشی، سیاسی و بین المللی هماهنگ شده بود. به طور کلی، در فرآیند بازسازی، ۱۳ دستگاه مجری ایرانی به انجام ۴۹ طرح اقتصادی و زیر بنایی در افغانستان پرداختند (عباسی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۶).

هم زمان سه رویداد در تعمیق روابط ایران و افغانستان تاثیر گذار بود. نخست، روی کار آمدن حسن روحانی و تاکید دولت او بر دیپلماسی اقتصادی. دوم، ابلاغ سیاست های کلان اقتصاد مقاومتی و سوم، آغاز کار اشرف غنی بود که موجب نهادینه شدن نسبی ساختار دولت در افغانستان و توجه بیشتر این کشور به آب های آزاد بین المللی و خروج از تنگناهای جغرافیایی شد (یوسف زهی، ۱۳۹۷، ص ۱۹۷-۱۹۸).

در سیاست نگاه به شرق ج.ا.ا، که مهم ترین هدف آن تامین منافع اقتصادی و کاهش

وابستگی به غرب است، جایگاه و نقش مهمی برای افغانستان تعریف نشده و به جای آن، توسعه مناسبات تجاری و سیاسی با کشورهای روسیه، هند، چین، ژاپن، پاکستان و آسیای مرکزی اهمیت یافته است (صادقی، ۱۳۹، ص ۳۴)؛ زیرا بسیاری از مقامات و پژوهشگران ایرانی بر این نظرند که ایران برای تامین منافع اقتصادی در رویکرد شرقی باید با کشورهایی تعامل داشته باشد که اقتصاد پیشرفته‌تری دارند، مانند چین و هند. بر این اساس، افغانستان یارای رقابت با کشورهای قدرتمند شرقی را ندارد (رحمانی، ۱۳۸۵، ص ۲۳۵).

منافع دولت ایران در افغانستان، بیشتر در قالب رویکرد سیاسی - امنیتی و نه اقتصادی، تعریف می‌شود. این در حالی است که منافع و رویکرد دولت افغانستان در ایران بیشتر اقتصادی بوده و این امر بخاطر تفاوت در ساختار سیاسی و اولویت‌های سیاست خارجی دو کشور است. این تفاوت رویکردها موجب بروز چهار گونه پیامد شده است. نخست، سبب عدم تمایل جدی بخش دولتی ایران به سرمایه‌گذاری در افغانستان و توسعه روابط اقتصادی با این کشور شده. دوم، به دلیل فقدان دیپلماسی فعال اقتصادی در ایران، سرمایه‌گذاران ایرانی، توانایی و ریسک بالای استفاده از بسیاری از فرصت‌ها را ندارند؛ زیرا این افراد به سادگی می‌توانند در کشورهایی مانند هند، چین، ترکیه و روسیه سرمایه‌گذاری کنند و سود بالایی بدست آورند. سوم، اتحاد و همکاری ایران با کشورهای دخیل در مسئله افغانستان کاهش یافته است و چهارمین پیامد، از دست رفتن بسیاری از فرصت‌های تجاری و صادراتی افغانستان به دلیل رقابت‌ها و تنش‌های صرفاً سیاسی خارجی می‌باشد. به عنوان مثال، دولت ایران در سال ۲۰۱۰ با این فرض که سوخت صادراتی به افغانستان در اختیار نیروهای آمریکایی قرار می‌گیرد از صادرات ۱۶۰۰ تانکر سوخت به افغانستان جلوگیری کرد که موجب اعتراض مردم افغانستان و تیره شدن روابط با این کشور شد (یوسف‌زهی، ۱۳۹۷، ص ۲۰۱).

با این حال، سیاست کنونی ایران در رابطه با افغانستان، متکی بر انجام وظیفه در جهت رسیدن به وفاق سیاسی در افغانستان بر مبنای توازن منافع اقوام، مناطق، مذاهب، گروه‌بندی‌های سیاسی - نظامی و همچنین همگرایی منافع دولت‌های دخیل در افغانستان، است. ایران در سال‌های اخیر در زمینه‌های مختلفی از قبیل جاده‌سازی، راه آهن، پل، سد سازی، کشاورزی، برق‌رسانی، دامداری، پرورش انواع طیور و ... با در نظر گرفتن عوامل چالش‌آفرین، اقدام به

سرمایه گذاری کرده است و افغانستان را به عنوان مناسب ترین بازار در منطقه می بیند؛ زیرا کالاهای تولیدی در افغانستان بسیار کمتر از حد نیاز شهروندان افغانی می باشد. بنابراین، افغانستان از سه بعد «فرهنگی - تمدنی»، «اقتصادی - توسعه ای» و «سیاسی - امنیتی» جایگاه ویژه ای در تامین منافع و امنیت ج.ا.ا ایران دارد و همچنین برای ایران، کشور افغانستان نقطه تمرکز استراتژی بزرگ در سیاست «نگاه به شرق» است. از طرفی بخش عمده سیاست ج.ا.ا در رابطه با افغانستان، مرتبط با مقابله با جریان قاچاق مواد مخدر و تروریسم است، که مقابله با این موارد برای ایران هزینه بر است. پس اگر افغانستان به ثبات سیاسی - اقتصادی - امنیتی برسد، این مسائل به شکل ریشه ای حل و فصل خواهد شد (دهقان، ۱۳۹۷، ص ۱۵۲).

مورد بعدی که به حوزه فرهنگی - تمدنی باز می گردد، مسئله شیعیان افغانستان است. شیعیان افغانستان به زبان فارسی صحبت می کنند و جمعیت اصلی آن ها را هزاره ها تشکیل می دهند، به طوری که مفهوم شیعه در افغانستان با هزاره مترادف است. جمعیت شیعیان بین ۲۵ تا ۳۰ درصد برآورد شده که البته قابل ذکر است، مذهب شیعه هیچ گاه در قانون اساسی جدید به رسمیت شناخته نشده و مذهب رسمی، حنفی می باشد. بر همین اساس، ایران برای گسترش نفوذ خود در افغانستان اقدام شایان توجهی در زمینه آموزش و پرورش، بودجه مدرسه ها و دانشگاه ها انجام داده است تا با این کار رهبران هزاره را تربیت کند. همچنین حوزه های علمیه و استودیوهای رادیویی برای تبلیغ مذهب شیعه به رهبری آیت الله محسنی در کابل مشغول فعالیت هستند (طلوعی، ۱۳۹۷، ص ۱۴۸).

همچنین، برخورد ایران با جامعه مهاجر شیعه و ایجاد فرصت مهاجرت به این کشور، موجب شده است تا در سال های گذشته موج زیادی از طلاب شیعه وارد ایران شده و به تحصیل در حوزه های علمیه ایران مشغول شوند، اما در سال های اخیر با وجود تغییرات در سیاست های مهاجرتی، موج نارضايتی در بین مهاجران افغان به وجود آمده و این امر باعث شده تا برخی از مهاجران در روابط خود با ایران تجدید نظر کنند که این امر باعث کاهش جذابیت سیاست های ایران و قدرت هوشمند آن در افغانستان خواهد شد (طلوعی، ۱۳۹۷، ص ۱۵۱).

راهبرد هند در افغانستان

در سال‌های گذشته، هند توانسته است خود را به عنوان یک قدرت در حال ظهور به جهانیان معرفی کند و در این رابطه تلاش بسیاری داشته است تا بتواند پایه‌های حضور و نفوذ خود را در سطح منطقه به درستی بنا نهد. دکترین سیاست خارجی هند کشورها را به سه دایره متحد‌المركز تقسیم می‌کند که افغانستان در درون دایره نخست جای دارد. بنابراین، این کشور برای هند از اهمیت بالایی برخوردار است (دهقان، ۱۳۹۷، ص ۱۵۳).

در زمان تسلط طالبان در افغانستان، هند نفوذ خود را در این کشور از دست داده بود، اما پس از ۱۱ سپتامبر روابط دو کشور به صورت دوستانه و همکاری جویانه تبدیل شد. در اصل هند با استفاده از ابزار دوستی در افغانستان در تلاش است تا دشمن قدیمی خود، یعنی پاکستان را محاصره سیاسی کند و به همین منظور، هند در تلاش است تا با ایران هم روابط حسنه‌ای داشته باشد. بنابراین، افغانستان یکی از کشورهای منطقه در حوزه‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی برای هند می‌باشد و با توجه به اینکه مرز مشترکی با این کشور ندارد، اما از اهمیت استراتژیک آن آگاه است (دهقان، ۱۳۹۷).

هندی‌ها در سال‌های اخیر، همگرایی و همکاری با دولت افغانستان را در دستور کار خود قرار داده‌اند و نگاه ویژه‌ای به این کشور در تمامی ابعاد دارند. در آخرین اقدام برای گسترش نفوذ خود، به درخواست کابل به کمک تسلیحاتی آن‌ها شتافتند، که این امر باعث نگرانی پاکستان به عنوان رقیب هند شد.

مهم‌ترین هدفی که هند در افغانستان دنبال می‌کند، جلوگیری از نفوذ و گسترش نیروهای تروریستی و افراط‌گرا، هم در هند و هم در افغانستان است. ظهور طالبان و حکومت آن‌ها در اوایل سده بیست و یکم، باعث نزدیک شدن هند به دیگر کشورهای ضد تروریست در منطقه از جمله ایران شد. اگر ایران در مورد نقش طالبان در قاچاق مواد مخدر و رفتار خشونت آمیز نسبت به شیعیان نگران است، هند نیز در مورد اتحاد پاکستان و افغانستان و مسئله کشمیر نگران است. هند و ایران، نگران تسلط افراط‌گرایان بر عرصه سیاسی افغانستان می‌باشند و هر دو از روی کار آمدن دولت ملی در افغانستان حمایت کرده‌اند و همچنین به دنبال راهکاری دیپلماتیک و صلح طلبانه در قبال افغانستان هستند (دهقان، ۱۳۹۷، ص ۱۵۴-۱۵۶).

هند در دوران حکومت کرزای و اشرف غنی، کمک‌های اقتصادی و مالی بسیار مهمی به دولت افغانستان ارائه کرد و در بازسازی زیرساخت‌های این کشور، مانند جاده‌ها و غیره فعالیت داشته است. به طوری که تا سال ۲۰۱۰ کمک‌های هند به افغانستان به ۴۰۰ میلیون دلار رسید و تا چند سال اخیر این مبلغ به ۲ میلیارد دلار رسیده است که شامل سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی و دولتی هند در این کشور می‌باشد. با توجه به این‌که افغانستان از منظر هند «قلب آسیا» نامگذاری شده است، هند از این پل ارتباطی در جهت بهره‌برداری از شبکه ریلی و جاده‌ای در جنوب شرقی افغانستان، استفاده می‌کند (دهقان، ۱۳۹۷، ص ۱۵۶). علاوه بر این‌ها، هند در بازسازی مدارس و ساختمان‌های مشهور در کابل از جمله ساختمان جدید پارلمان (کاخ دارالعمان) مؤثر بوده و با سرمایه‌گذاری در افغانستان سعی دارد به آسیای مرکزی دسترسی پیدا کند. به همین منظور، بزرگراهی به طول ۲۱۷ کیلومتر در افغانستان احداث کرد تا راه خود با آسیای مرکزی را سرعت بخشد و در ضمن، دیگر نیازی نیست تا ۸۰۰ کیلومتر از مسیر را در پاکستان طی کند. هند همچنین مشتاق است تا با وصل کردن این راه به بندر چابهار، راه را برای دسترسی به خلیج فارس نیز باز کند (عباسی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۹).



Source:

<https://www.thequint.com/explainers/voice>

سرمایه‌گذاری هند در توسعه شبکه حمل و نقل افغانستان، با مخالفت شدید طالبان و رقیب هند یعنی پاکستان همراه بود است؛ چرا که ساخت بزرگراه‌ها و جاده‌ها به وسیله هند، نه تنها ارتباط افغانستان و مناسبات تجاری آن را با دنیای بیرون ارتقا می‌بخشد، بلکه تجارت و نفوذ ایران و هند را در منطقه افزایش می‌دهد. با ذکر این نکته که به خاطر بروز حملات تروریستی از خاک پاکستان،

روابط بین این دو کشور با پاکستان سرد است و همچنین حضور هند در افغانستان، یعنی نفوذ در بخش شمالی پاکستان. از سوی دیگر، روابط فرهنگی و اقتصادی هند با افغانستان موجب شده که این کشور در رقابت با پاکستان همراه شود؛ البته لازم به ذکر است که روابط فرهنگی بین هند و افغانستان محدود به دوره‌های کنونی نمی‌شود، بطوری‌که پیش از ظهور اسلام، آیین بودا از

طریق افغانستان وارد چین شده و بر فرهنگ آن‌ها تاثیر گذاشته است (امین، ۱۳۷۸، ص ۲۸). در طول سالیان گذشته، هند خودش را به عنوان اقتصاد فعال و در حال رشد معرفی کرده و هم اکنون رونق آن، به منابع انرژی خاورمیانه و کشورهای آسیای مرکزی وابسته است.

افغانستان به صورت طبیعی در میان این مناطق واقع شده است و تسلط پاکستان بر افغانستان، موجب ایجاد سدی در برابر نفوذ هند می‌گردد. به همین دلیل، هند حجم سرمایه گذاری‌ها و کمک‌های مالی خود به افغانستان را به ۶ برابر پاکستان رسانده است (مدیر شانه چی، ۱۳۹۴). بنابراین، تلاش دیپلماتیک هند بایستی بر مبنای توسعه و اجرای طرح‌های عمرانی در افغانستان متمرکز شود که این سیاست‌ها در سه دسته، طبقه بندی می‌شوند (دهقان و کاظمی، ۱۳۹۰، ص ۹۴).

۱. سیاست خارجی فعال در برقراری ارتباط با بازیگران مهم از قبیل ایران، روسیه و چین. افغانستان با ثبات می‌تواند برای کشورهای دخیل در امور این کشور، سود و اهمیت داشته باشد و این امر همچنین موجب می‌شود تا سیاست خارجی هند در افغانستان در گرو رابطه با آمریکا نباشد.

۲. اتخاذ سیاست مشترک منطقه‌ای (ایران، روسیه و چین) در زمینه ثبات در افغانستان به کاهش نگرانی امنیتی و سیاسی در پاکستان خواهد انجامید.

۳. دیپلماسی فعال هند با بازیگران اصلی در منطقه می‌تواند کانون تحرکات سیاسی را از چانه زنی به سمت حل مشکل سوق دهد. بنابراین، لازم است هند هیئت‌های بیشتری به ایران، روسیه و چین در جهت تبادل نظر در افغانستان اعزام نماید.

نتیجه گیری

تاریخ روابط دو جانبه ایران و افغانستان نشان داده است که مسائل صرفاً سیاسی و ایدئولوژیک نتوانسته‌اند به اشتراک منافع عینی دو کشور بیانجامد، اما امروزه با گسترش تعاملات اقتصادی که نیاز ضروری آنان است، می‌توان سطحی از همکاری‌ها، اهداف و منافع مشترک را پیش بینی کرد. عینیت یافتن منافع تهران و کابل از طریق تعاملات اقتصادی دو جانبه و چند جانبه، منوط به

کار بست راهبردها و راهکارهای فراوانی است. تنوع صادرات و واردات کالا در کنار افزایش واردات کالاهای مورد نیاز ایران از افغانستان به منظور برقراری نسبی توازن تجاری و سرمایه گذاری ایرانیان در این کشور، در افزایش وابستگی متقابل کمک خواهد کرد. با تقویت جایگاه افغانستان در سیاست نگاه به شرق ایران، این کشور گزینه مناسبی برای کم اثر کردن تحریم ها و استفاده از فرصت های اقتصادی پیش بینی شده خواهد بود. هر چند عضویت افغانستان در سازمان تجارت جهانی، ممکن است خود این کشور را تابع سیاست های تحریمی علیه ایران کند.

افغانستان با چین به عنوان بزرگ ترین مصرف کننده انرژی و از سوی دیگر با ایران، دارنده منابع عظیم انرژی همسایه است. بنابراین، افغانستان این امکان را دارد که از این ظرفیت استفاده کند و به یک مسیر ترانزیت انتقال انرژی به چین و هند تبدیل شود. از این جهت در صورت توسعه تعاملات چین و افغانستان در بحث انرژی و عدم مشارکت ایران، می تواند به منافع ملی ج.ا.ا در مسیر تعامل با شرق، آسیب بزرگی وارد کند. چین در روابط اقتصادی خود با افغانستان از روش سنتی خود با سایر کشورهای در حال توسعه استفاده خواهد کرد و آن هم بهره برداری از معادن و استخراج نفت و گاز این کشورها می باشد. این سیاست ها را می توان این گونه برداشت کرد که چین، دو راهبرد اقتصادی و امنیتی را در افغانستان دنبال می کند.

موقعیت استراتژیک و حساس افغانستان و واقع شدن این کشور در حلقه اتصال مناطق جنوب آسیا با آسیای مرکزی، حضور و فعالیت گروه های تندرو مذهبی مانند داعش، طالبان و بعضاً القاعده در هند و همجواری با پاکستان از سوی دیگر و از طرف دیگر تولید انبوه مواد مخدر و حضور گسترده نیروهای فرا منطقه ای در افغانستان و همچنین پتانسیل بسیار مساعد کشور افغانستان در مسائل اقتصادی و حمل و نقل، افغانستان را در کانون توجهات هند قرار داده است. هند متقاعد شده است تا بسیاری از مسائل اقتصادی و امنیتی آن ها در منطقه، نخست از طریق افغانستان و در گام بعدی از طریق همکاری ها در سطح منطقه حل و فصل خواهد شد.

هند پتانسیل های مهمی در حوزه قدرت در سطح منطقه در اختیار دارد و به این نتیجه رسیده است که در سایه همکاری با افغانستان می تواند در ضمن دفع تهدیدات از سوی افغانستان، از پتانسیل های موجود در این کشور برای منافع مطلوب خود استفاده کند. در بعد اقتصادی و حمل

و نقل زمینی نیز منافع زیادی از طریق افغانستان می تواند بدست آورد و سپس با جلب اعتماد مقامات افغان، به حضور و نفوذ خود در این کشور بیافزاید.

فهرست منابع

- جلالی نسب، س. ی. ۱۳۹۴. تحلیلی بر نقش و جایگاه چین در افغانستان و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه علمی - پژوهشی، ۱۱۷-۱۳۷.
- دهقان، ی. ۱۳۹۷. بررسی نقش و جایگاه افغانستان در روابط استراتژیک ایران و هند. دوفصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان. ۱۴۷-۱۶۶.
- دهقان، یدالله؛ کاظمی، مهدی. ۱۳۹۰. بررسی روابط ایران و هند در سایه ظهور هند به عنوان یک قدرت منطقه ای، تهران: موسسه تحقیقاتی ابرار معاصر.
- رحمانی، م. ۱۳۸۵. دستاوردهای تجاری تشکیل بلوک منطقه ای در مرکز قاره آسیا. پژوهشنامه بازرگانی.
- طلوعی، م. ش. ۱۳۹۷. تحلیل قدرت هوشمند ایران در افغانستان پس از تهاجم آمریکا به این کشور. مطالعات اوراسیای مرکزی. ۱۳۷-۱۵۵.
- عباسی، م. ر. ۱۳۹۰. کمک های مالی ایران به افغانستان: اهداف و آثار اقتصادی آن، روابط خارجی. ۱۹۵-۲۲۹.
- محمدزاده، س. ا. ۱۳۹۶. بررسی جایگاه افغانستان جدید در مجموعه امنیتی منطقه ای از آسیای مرکزی تا آسیای جنوبی. مطالعات اوراسیای مرکزی. ۳۹۹-۴۱۶.
- مدیر شانه چی، محسن. ۱۳۹۴. عوامل و اهداف راهبردی در روابط هند و افغانستان. فصلنامه مرکز مطالعات صلح. دوره دوازدهم. شماره دوم. تهران.
- یوسف زهی، ن. ۱۳۹۷. آسیب شناسی روابط بازرگانی ایران و افغانستان از منظر رهیافت اقتصاد سیاسی. پژوهشنامه علوم سیاسی. ۱۸۷-۲۲۴.

References

- Bjorn Hettne, I. A. 2012. *The New Regionalism and the Future of Security and Development*. (A. Tayeb, Trans.) Tehran: Publication of Foreign Ministry.
- Huasheng, Z. 2012. China and Afghanistan: China's interests, stances, and perspectives. *Central for strategic & international studies*, 1-32.
- Kley, D. v. 2014. China's foreign policy in Afghanistan. *JSTOR*, 1-25.
- Malley, W. 2002. *The Afghanistan Wars*. New York: Palgrave Macmillan.
- Radiofarda. 2015. *Afghanistan china oil gas deal the first security amodarya*. Retrieved from Radiofarda: <http://www.radiofarda.Com/content/f2/24436400.Html>.

زمینه‌های اجتماعی - سیاسی و پیشینه گفتمان اصلاحات امانی (امان الله خان) در افغانستان

محمد ناصر میرزایی*

چکیده

پژوهش حاضر، بازگوکننده یکی از مقاطع حساس و سرنوشت ساز تاریخ سیاسی و اجتماعی معاصر افغانستان به حساب می‌آید. امان الله خان دو هدف را به عنوان اصول حکومت خود اعلام کرد که عبارتند از، حصول استقلال افغانستان از انگلیس و دیگری ایجاد اصلاحات گسترده اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی که کشور را به سمت مدرنیته و پیشرفت سوق می‌دهد، اما در نهایت این اصلاحات با توجه به عوامل بهم پیوسته داخلی و خارجی با شکست مواجه شد و به سقوط حکومت امانی انجامید. بر این اساس، سوال اصلی که در تحقیق پیش رو مطرح گردیده و محقق در صدد پاسخ آن می‌باشد، این است که زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و پیشینه گفتمان اصلاحات امانی در افغانستان چیست؟ از فرضیه‌های تدوین یافته در این نوشته چنان برمی‌آید که عواملی از جمله استبداد حکام، مسئله استعمار، مسئله قومیت و قوم‌مداری به عنوان زمینه‌های دوره اصلاحات امانی و عوامل دیگری از جمله، اقدامات اصلاحی امیر حبیب الله خان، نهضت مشروطه خواهان، افکار محمود طرزی و جنگ جهانی اول، به عنوان پیشینه اصلاحات مطرح گردیده تا بستر اصلاحات، برای استقلال طلبی و ایجاد اصلاحات گسترده اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با دستان امان الله خان فراهم گردد. در این راستا پژوهش حاضر، در مقام جمع‌آوری اطلاعات از نوع روش تحقیق کتابخانه‌ای بوده و در مقام پردازش داده‌ها با رویکرد توصیفی و تحلیلی است. در پایان نگارنده به این نتیجه می‌رسد که مجموعه زیادی از عوامل اجتماعی - سیاسی به عنوان زمینه‌ها و پیشینه اصلاحات امانی مطرح است که به شکل مجزا به هر کدام از این عوامل پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها

اصلاحات شاه امان الله خان، زمینه‌های اجتماعی - سیاسی شکل‌گیری اصلاحات.

مقدمه

اصلاحات در همه جوامع، زمانی به دغدغه اصلی تبدیل می شود که نخبگان، به عقب ماندگی جامعه خود و دور افتادن از قافله تمدن یقین پیدا کنند. بر این اساس، اوایل قرن نوزدهم در بسیاری از نقاط جهان اسلام کوشش هایی به عمل آمد تا مفاهیم سنتی اسلامی را مورد بازنگری قرار دهند که با مقتضیات جهان مدرن همسو شود. زمامداران وقت، بعضی از کشورهای اسلامی از جمله کشور ترکیه، ایران، مصر و افغانستان دست به یک سری اصلاحات بنیادین در زمینه های مختلف زدند تا کشورهای شان را به سمت پیشرفت و توسعه رهنمون کنند. در ترکیه «آتاترک» با اعلان جمهوری، در ایران «رضاه شاه» با لغو قرارداد ۱۹۱۹ با انگلیس و در افغانستان «امان الله خان» با اعلام استقلال از انگلیس، به نوعی مدعی مبارزه با استعمار انگلیس شد.

افغانستان نیز بعد از تجربه نمودن ۲۱ سال حکومت استبدادی و مطلقه «امیر عبدالرحمن خان» و بعد از او ۱۸ سال دیگر، فرزند او «امیر حبیب الله خان» که خوش گذرانی و تجمل گرایی از خصوصیات بارز حکومت وی بود، به یکباره در سال ۱۹۱۹ با به قدرت رسیدن امان الله خان نفس راحتی کشید. در افغانستان، زمانی که امان الله خان به تخت سلطنت نشست، وی با همفکری حلقه روشنفکران اطراف خود به این نتیجه رسید که یگانه راه برون رفت از وضعیت کنونی و عقب ماندگی مفرط، انجام اصلاحات گسترده در کشور است.

بر این اساس، سوال این پژوهش این گونه مطرح می شود که زمینه های اجتماعی و سیاسی و پیشینه گفتمان اصلاحات امانی در افغانستان چیست؟ در مورد پژوهش های پیشین فقط می توان از کتاب زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان تألیف عبد المجید ناصری داودی نام برد که به این موضوع پرداخته است. که به نظر نگارنده، بیشتر مطالب به طور سطحی و توصیفی بیان شده است. بر این اساس، هدف نگارنده تحلیل و واکاوی دقیق زمینه های اجتماعی - سیاسی شکل گیری اصلاحات و پیشینه اصلاحات امانی در افغانستان می باشد.

برای شناخت و بررسی بهتر ماهیت اصلاحات امانی و عوامل ناکامی باید در وهله اول به

بررسی زمینه‌های اجتماعی و سیاسی آن پردازیم. اصلاحات امان‌الله خان به عنوان پدیده‌ای اجتماعی و سیاسی دارای ابعاد و زمینه‌های مختلفی است. به بیان دیگر، پدیده‌های اجتماعی و سیاسی مرتبط با اصلاحات امانی در افغانستان پدیده‌ای تک علتی نبود و این اصلاحات متأثر از عوامل درونی و بیرونی می‌باشد. به نظر می‌رسد که چند عامل سیاسی و اجتماعی از زمان شکل‌گیری افغانستان نوین در سال ۱۷۴۷ توسط «احمد شاه خان ابدالی (درانی)»، تا زمان قتل امیر حبیب‌الله خان در سال ۱۹۱۹ که همزمان با به قدرت رسیدن شاه امان‌الله خان است، باعث شکل‌گیری این اصلاحات در آن مقطع زمانی شده بود. در این پژوهش تلاش می‌شود با بررسی و تحلیل سیر تحولات سیاسی و اجتماعی، این زمینه‌ها و از جانب دیگر واکاوی پیشینه گفتمان اصلاحات را در افغانستان مورد بررسی قرار دهیم. بر این اساس، سؤال اصلی و متغیرهای این تحقیق دارای مفاهیم کلیدی می‌باشد که به توضیح آن‌ها بصورت اجمالی می‌پردازیم.

۱. اصلاحات

اصلاحات جمع اصلاح است که در لغت به معنای راستی کردن، نیکوی کردن، بسامان آوردن، ضد افساد و دور کردن تباهی است و در اصطلاح عبارت است از جوینده و خواهنده تغییرات اساسی در امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور. مانند اصلاح طلبان که دسته‌های از سیاستمداران یا احزاب سیاسی هستند که اصلاحات را بدون انقلاب، بصورت تکامل می‌خواهند (دهخدا، ۱۳۸۵، ص ۲۸۰۴).

۲. امان‌الله خان «غازی امان‌الله»

شاه امان‌الله خان یا غازی امان‌الله (فرهادی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۶)، سومین پسر امیر حبیب‌الله خان، پادشاه افغانستان از قوم بارکزی بود. او پس از فوت پدرش «امیر حبیب‌الله خان» در سال ۱۹۱۹ بر تخت سلطنت نشست و استقلال افغانستان از انگلیس را اعلام نمود که این امر به سومین جنگ بین افغانستان و انگلیس انجامید. سرانجام، پس از آتش بس و پس از مذاکرات راولپندی در نوامبر ۱۹۲۱، انگلیس استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت. امان‌الله خان در مرحله بعد، اقدام به اصلاحات بنیادی در جامعه افغانستان نمود که واکنش عناصر سنتی و محافظه کار را به دنبال داشت و در نهایت موجب شورش و برکناری او از سلطنت در سال ۱۹۲۹ شد. او،

ناگزیر به ایتالیا رفته و در آنجا ساکن شد و در ۲۵ آوریل ۱۹۶۰، در زوریخ سوئیس فوت کرد و سپس جنازه اش به جلال آباد منتقل گردیده و در جوار پدرش به خاک سپرده شد.

استبداد حاکم بر رویه های سیاسی

استبداد در لغت به معنای خود رأیی، خود سری، خود کامگی، دیکتاتوری، یک دندگی و تصمیم یک فرد بدون در نظر گرفتن دیدگاه های دیگران است و در اصطلاح سیاسیون، مراد از استبداد تصرف کردن یک نفر یا جمعی از افراد یک ملت، بدون ترس از بازخواست است. استبداد، صفت حکمرانی مطلق العنانی است که در امورات رعیت، چنانچه خود خواهد تصرف نماید، بدون ترس و بیم از حساب و عقاب محقق (کواکی، ۱۳۶۳، ص ۳۲). بررسی تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان به خوبی نشان می دهد که طی قرون اخیر عنصر اصلی و پایدار ساختار قدرت در این کشور، استبداد و مطلق العنانی حاکمان آن بوده است. تاریخ سیاسی افغانستان، سرشار از ظهور و سقوط شاهانی است که بر مبنای نظام استبدادی حکومت می کردند و ما در ادامه به نحو اجمالی به این جریان پرداخته ایم.

نظام سیاسی افغانستان از زمان شکل گیری حکومت مستقل احمد شاه ابدالی، در سال ۱۷۴۷ بر اساس سلطنت مطلقه شکل گرفت و انحصار قدرت توسط یک فرد، مشخصه بارز آن بوده است. حکومت احمد شاه خان ابدالی (۱۷۴۷-۱۷۷۳) میلادی ادامه داشت. او که از سرداران سپاه «نادرشاه افشار» بود، پس از کشته شدن نادر شاه، به قندهار برگشته و با حمایت سران قبایل، دولت مستقل افغانستان را تأسیس نمود. این دولت را می توان بر اساس اندیشه «ماکس وبر»، نظامی «پاتریمونیل» خواند. این نظام با تفکر قومی تأسیس شد و تمرکز قدرت و سلطه، از اهداف مهم دولت ابدالی و جانشینان او به حساب می آمد و شالوده حکومت آن ها بر پایه قدرت و استبداد استوار بود و به جای ایجاد رابطه بر اساس قانون، روابط پدرسالانه و قبیله ای بر آن ها حکم می راند و روابط حکومت و ملت، هیچگاه قانونمند و بر اساس برابری، عدالت و آزادی تعریف نشده بود (فهمی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۶).

پس از درگذشت احمد شاه خان ابدالی فرزندش «شاه تیمور» به تخت سلطنت تکیه زد و پایتخت را از قندهار به کابل منتقل نمود. او بیشتر مشغول خوشگذرانی بود و کماکان ساختار نظام

سیاسی دست نخورده باقی ماند. بعد از تیمور شاه، ما شاهد جنگ‌های خونین بر سر تخت پادشاهی، بین فرزندان او، یعنی شاه زمان (۱۷۹۳-۱۸۰۱)، شاه محمود (۱۷۹۳-۱۸۰۱) و شاه شجاع (۱۸۰۴-۱۸۰۹) هستیم. از سویی دیگر، در این زمان پای انگلیس هم به معادلات سیاسی افغانستان باز شد. به طور کل، یکپارچگی و تمرکز قدرت در این دوره، به شکل کامل از بین رفت و هر شاهزاده و سرداری برای خود ادعای پادشاهی و حکومت می‌کرد و قدرت سیاسی دست به دست می‌چرخید. با کنار رفتن حکومت‌های نوادگان احمد شاه ابدالی به علت اختلافات و جنگ‌های داخلی بر سر تخت سلطنت و مداخلات انگلیس در این امر و به حکومت رسیدن «امیر دوست محمد خان» (۱۸۳۴-۱۸۶۳) قدرت در بین اقوام پشتون از طایفه «سدور زائیا» به «محمد زائی» انتقال پیدا کرد و تا زمان کودتای کمونیستی و خونین ۸ ثور ۱۳۵۸ شمسی که به سرنگونی «سردار محمد داودخان» منجر شد، قدرت و حکومت در دست همین طایفه محمد زایی از اقوام پشتون باقی ماند. با به قدرت رسیدن امیر دوست محمد خان، او توانست که نظام ملوک الطوائفی را برچیند، قدرت مرکزی را نیرو ببخشد و سلطه خود را در افغانستان گسترش بدهد، اما از نوع ساختار سیاسی تغییری در شکل اداره کشور احساس نشد و کماکان قدرت توسط یک نفر قبضه شده بود و برای سرنوشت یک ملت با بازی‌های سیاسی تصمیم گرفته می‌شد. امیر دوست محمد خان، اداره انحصاری به وجود آورد که‌که در آن، همه امور کشور در بسیاری از سطوح در اختیار شخص خودش قرار گرفته بود (مهرین، ۱۳۸۴، ص ۳۰).

پس از درگذشت وی، فرزندش «امیر شیر علی خان» (۱۸۶۳-۱۸۷۸) به مسند قدرت نشست. او اصلاحاتی از جمله تشکیل اردوی ارتش منظم، نقدی ساختن پرداخت مالیات، تاسیس یک جریده هفتگی به نام شمس النهار در کابل و سایر ولایات را انجام داد. به نظر می‌رسد که این اصلاحات بیشتر شکلی و صوری بوده است و هدف اصلی امیر شیر علی خان از این اصلاحات، تقویت قدرت شخصی و به وجود آوردن یک وسیله موثر به منظور حفظ سلطنت مطلقه و قدرت حکومت مرکزی در برابر رقبای خانوادگی بوده است. بعد از هجوم انگلیس و فرار نمودن امیر شیر علی خان و فوتش در مزار شریف، پسرش «امیر محمد یعقوب خان» (۱۸۷۸-۱۸۸۰) بلافاصله بر تخت سلطنت جلوس نمود. در دوره زمامداری همین امیر بود که با استبداد به رای قرارداد ننگین «گندمک» را در ازای خارج شدن قوای انگلیس از افغانستان و حمایت از وی امضاء نمود؛ زیرا در آن وقت هدفش این بود که هرچه زودتر و به هر شرطی که شده است، انگلستان را از افغانستان خارج کند و مدتی را

با آسودگی بر مملکت حکمرانی کند. امیر محمد یعقوب خان به دلیل این که سالیان متوالی در زندان بود و بعد از آن هم بیشتر در حر مسرای کاخ به سر می برده، چندان کارآیی سیاسی و دور اندیشی نداشته است و با استبداد هرچه تمام تر با امضای معاهده گندمک، مناطق سوق الجیشی، در سرحدات شرقی کشور را در اختیار انگلیس گذاشت. از سوی دیگر، با قبول سرپرستی انگلیس در مناسبات و سیاست خارجی افغانستان، نامی شایسته و نیک در تاریخ افغانستان از خود برجا نگذاشته است. در همین ایام، وقایعی به وقوع پیوست که به هجوم دوباره انگلیس به افغانستان انجامید. با تبعید امیر محمد یعقوب خان به هند، پس از هجوم انگلیس و پایان کار سلطنت امیر یعقوب خان، با موافقت آشکار انگلیس، امیر عبد الرحمن خان بر کرسی امارت در کابل تکیه زد و از سال ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۱ در کمال خوف و ارعاب، قدرت را قبضه کرد (مهرین، ۱۳۸۴، ص ۳۲).

دوره امیر عبد الرحمن خان، معروف به «امیر آهنین» نمونه تمام و کمال استبداد حاکمان به معنای واقعی می باشد. او قدرت خود را با سرکوبی تمام عناصر مخالف تحکیم بخشید و توانست کشور را مجدداً اتحاد بخشد. می توان بیان داشت که امیر عبد الرحمن خان حاکم مستبد، ولی باکفایت بود. امیر آهنین، خود را فرستاده خدا به عنوان پادشاه افغانستان می دانست که برای حفاظت کشور در برابر کفار و هرج و مرج داخلی فرستاده شده است. بنابراین، با این دیدگاه هیچ گونه محدودیتی را برای به انجام رساندن اهداف خود متصور نبود. در مورد حقوق مردم نیز کوچک ترین مراعاتی نداشت؛ زیرا در اندیشه عبد الرحمن خان چیزی به نام حقوق مردم جای نداشت، بلکه ملت صرفاً مکلف به متابعت بی چون و چرا از امیر، پرداخت به موقع انواع مالیات به دولت و سعی در انقیاد کامل از حاکم بودند (ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۵). بر اثر استبداد مطلق و ظلم های بی شمار امیر، مجموعه قیام هایی از جمله قیام مردمان سرحدات شرقی، قیام مردم شینواری، قیام غلجاییان و قیام مردم هزاره به وقوع پیوست که همه این قیام ها را او با مشت آهنین جواب داد و با خشونت هرچه تمام تر سرکوب کرد، اما در این میان سرنوشت مردمان هزاره بدتر از همه بود؛ زیرا علاوه بر به خاک و خون کشیده شدن مردمان بی شمار، فاجعه آمیز تر این بود که اجازه داد مردمان هزاره را به عنوان کنیز و غلام خرید و فروش کنند و حتی در این زمینه فرمانی نیز صادر کرد.

به این ترتیب امیر آهنین توانست با روشی استبدادی و با ایجاد خوف و ترس، ثبات و امنیت داخلی را تامین کند و یک حکومت مقتدر را در داخل کشور بوجود بیاورد. به نحوی که وی توانست افغانستان را متحد ساخت و تمام قدرت و اقتدار را در دست گیرد. او حتی یک شبکه جاسوسی

تاسیس کرد تا از تمام وقایع و رویدادهای مملکت مطلع باشد (آدمک، ۱۳۴۹، ص ۲۵). با این وجود، عرصه سیاست خارجی نشان از بی اراده بودن امیر داشت، انگلیسی ها توانستند معاهده ننگین دیگری را که مشهور به «دیورند» بود را بر او تحمیل کنند و قسمت های استراتژیک شرق کشور را در ازای کمک مالی و پشتیبانی از حکومت او، از بدنه افغانستان جدا کنند. پس از درگذشت امیر، جانشین او، امیر حبیب الله خان (۱۹۰۱-۱۹۱۹) به قدرت رسید. حبیب الله خان وارث حکومتی مقتدر و ارتشی منظم بود که پدرش تشکیل داد. او اصلاحاتی را در راستای بدست آوردن قلوب مردم انجام داد که از جمله آنها، آزاد ساختن محبوسین بی شماری بود که از زمان امیر پیشین در بند بودند. گسترش مکاتب و معارف، عفو عمومی تبعیدیان، تخفیف مجازات های سنگین از جمله کور نمودن و...، از دیگر اصلاحاتی بود که حبیب الله خان انجام داد.

با این وجود، به نظر می رسد امیر تا جایی مایل به انجام اصلاحات بود که به قدرت مطلقه او آسیبی نرسد. همان گونه که وقتی امیر از پا گرفتن جمعیت مشروطه خواهانی که بصورت سری تشکیل شده بود آگاه شد، اعضای آن را اعدام، زندانی و تبعید نمود. از اینجا به بعد حبیب الله خان، هرگونه مخالفت را به شدت جواب می داد. به این ترتیب، عمر مشروطه و آن شور و عشق و بیداری، به چنین سرنوشتی منجر شد و کشور بار دیگر در کام ظلمت، استبداد و وحشت عبد الرحمن خان فرو افتاد (ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۶). امیر حبیب الله خان بعد از آن واقعه، بیشتر مشغول تشریفات درباری و خوشگذرانی شد و حکومت را به زیر دستان خود واگذار نمود.

در سیاست خارجی، امیر در همراهی با سیاست انگلیس در جنگ جهانی اول اعلام بی طرفی نمود. این در حالی بود که نخبگان دربار، تمایل داشتند به نفع آلمان و عثمانی وارد جنگ شوند. در نهایت تمایلات ضد انگلیسی، در دربار و خارج از آن تقویت گردید و موجب تشدید اختلافات داخلی در دربار و سرانجام قتل امیر در ۲۰ فوریه ۱۹۱۹ شد. به این ترتیب، فرمانروایی شاهان افغان همواره با استبداد و مطلق العنانی همراه بوده است و به نظر می رسد این تداوم استبداد در ساختار سیاسی افغانستان معلول دو عامل مهم زیر بوده است.

الف. فرهنگ سیاسی

فرهنگ جامعه افغانستان دارای نوعی اقتدارگرایی بوده است. بدین معنی که جامعه افغانستان دارای یک ساختار پدرسالارانه بوده و این ساختار پدرسالارانه از خانواده، قوم، منطقه و تا ارگ شاهی گسترش پیدا کرده بود. پس جای تعجب ندارد که با این فرهنگ اقتدارسالارانه، جامعه افغانستان پذیرای ساختار سیاسی استبدادی و به تبع آن قرار داشتن شاهان و حکام مستبد در راس هرم قدرت باشد و از جهت دیگر، این عامل استبداد، نخستین دشمن در راه پیشرفت و ترقی است و این استبداد داخلی باعث سربرآوردن و قوت گرفتن عوامل دیگری همچون استعمار می‌شود.

با توجه به این که قدرت سیاسی از زمان تشکیل افغانستان مستقل در سال ۱۷۴۷ میلادی توسط احمد شاه ابدالی به طور انحصاری در اختیار قوم پشتون بوده است و این شاهان همواره خطر سهم خواهی اقوام دیگر را در نزد پشتون‌ها بزرگ نموده‌اند و خواهان قدرت مطلق خویش در راستای حفظ قدرت سیاسی در قوم خویش بوده‌اند. به این صورت همواره شاهان افغانستان با استفاده از عنصر قومیت در راستای تحکیم قدرت مطلقه خویش، استبدادی عمل کردند. شاه امان الله خان، با توجه به دو مورد فوق و عبرت گرفتن از استبداد مطلق حکام افغانستان و در راستای روحیه تجدد خواهی خویش، به این آگاهی رسیده بود که برای پیشرفت و ترقی افغانستان باید ریشه‌های استبداد را در کشور از بین ببرد. از آنجایی که قانون گرایی و به تبع آن محوری نبودن استبداد یکی از پیش فرض‌های تجدد خواهی و مدرن ساختن هر کشوری است، او در تهیه قانون اساسی و دیگر قوانین با صداقت تمام کوشش نمود تا استبداد را در ساختار دولت خویش کنار بگذارد و از سویی در صدد ترویج پلورالیسم و مدارا در سطح جامعه و نخبگان افغانستان برآمد.

ب. استعمار

استعمار در لغت به معنای مهاجرت گروهی از افراد کشورهای متمدن به سرزمین‌های خالی از سکنه یا کم رشد یا متمدن کردن آن سرزمین می‌باشد (آشوری، ۱۳۶۸، ص ۱۵-۱۶)، اما کاملاً واضح است که پدیده استعمار در عمل به معنای تسلط کشورهای عمدتاً غربی بر سرزمین‌ها و کشورهای دیگر به منظور بهره‌کشی و استثمار می‌باشد. به نظر می‌رسد که بررسی نقش استعمار

در کشور افغانستان، بدون شناخت از سیاست‌های استعماری و سلطه گرایانه انگلیس در هند قابل شناخت نیست. انگلیس از نیمه‌های قرن هجدهم با ترکیبی از نیرنگ، تزویر و اتکاء به نیروی نظامی توانست در هند جای پای مستحکمی برای خود ایجاد کند. شکست هندی‌ها در جنگ پلاسی (در سال ۱۷۵۷) سرآغاز تسلط مستقیم انگلیس بر هند بود. تسلط انگلیس‌ها بر هند به عنوان ابزاری برای هدف اصلی آن‌ها، یعنی استثمار منابع طبیعی و انسانی این کشور بود. اولین اصطحکاک افغانستان با استعمار در جنگ «پانی پت» اتفاق افتاد که یکی از رهبران مسلمان و بانفوذ هند، «شاه ولی الله دهلوی» در طی نامه‌ای از احمد شاه ابدالی حاکم افغانستان در نیمه دوم قرن هیجدهم خواست که وارد هند شود و حاکمان غیر مسلمان مرهته و جات را سرکوب کند. او نیز با نبرد با مرهته، شکست سختی بر آن‌ها وارد ساخت، اما با درهم فرو ریختن دولت نیرومند مرهته، که مانعی بر سر راه پیشروی قوای اروپایی و استعمارگر بود، راه برای ورود غریبان استعمارگر هموارتر شد (موتقی، ۱۳۸۶، ص ۱۹۳).

اما اولین برخورد مستقیم انگلیس (که اینک بر هند تسلط کامل داشتند) با افغانستان تا زمان شاه شجاع، نواده احمد شاه ابدالی به تعویق افتاد. شاه شجاع که برضد برادرش شاه محمود شورش کرده بود، بعد از شکست، نزد «رنجیت سینگ» که از قوم سیک بود پناهنده شد، اما انگلیس‌ها شاه شجاع را تحریک کرده و به افغانستان فرستادند؛ زیرا بریتانیا که پیشرفت روسیه را در افغانستان برای هند خطرناک می‌دیدند، درصدد تأسیس یک خط دفاعی در ماورای رود سند برآمد و در سال ۱۸۳۹ میلادی به عنوان حمایت از شاه شجاع به افغانستان تاختند و قندهار و نقاطی دیگر را در شرق کشور اشغال کردند (عقیلی میرزا، ۱۳۶۵، ص ۳۷۰). در این زمان، امیر دوست محمد خان که امیر کابل بود توانست قندهار را از شاه شجاع باز پس بگیرد و او نیز دوباره به هند فرار کرد. در سال ۱۸۳۷ نماینده‌ای از جانب روس با هدف مذاکرات به دربار کابل آمد، اما حکمران انگلیسی هند فوراً واکنش نشان داد و امیر دوست محمد خان را از مذاکره با نماینده روس منع کرد، اما امیر نپذیرفت. با این جواب رد، سرانجام انگلیس‌ها تهاجم دیگری را به افغانستان آغاز کردند و جنگی آغاز شد که موسوم به جنگ اول افغان - انگلیس می‌باشد.

شاه شجاع بار دیگر با همراهی انگلیس‌ها وارد کابل شد. امیر دوست محمد خان هم بعد از شکست تسلیم نیروهای انگلیسی گردیده و به هند تبعید می‌شود. انگلیس با این جنگ، توانست توسط شاه شجاع معاهدات لاهور و قندهار (۱۸۳۸ و ۱۸۳۹) را بر افغانستان تحمیل کند و

قسمت‌هایی از سرزمین افغانستان را جدا نمود، اما این پایان کار نبود؛ زیرا انگلیس بعد از این هم نظارت بر سیاست خارجی افغانستان را برعهده گرفت. امیر دوست محمد خان علیه حاکمیت شاه شجاع و انگلیس دست به اقداماتی می‌زند، اما سرانجام شکست می‌خورد و تسلیم می‌شود و انگلیسی‌ها وی را به هند تبعید می‌کنند. نهایتاً عده‌ای از سران و سرداران افغان با توجه به تنفر رو به رشد مردم از نیروهای متجاوز در ۱۸۴۱ علیه انگلیس‌ها قیام کردند و بسیاری از نیروهای انگلیسی را کشتند. به دنبال این قیام، سرداران افغان قراردادی را با انگلیس منعقد کرده و آن‌ها را متعهد به عقب نشینی از افغانستان و بازگرداندن امیر دوست محمد خان به کابل کردند.

درست است که در این حمله انگلیس‌ها نهایتاً شکست خوردند، اما کماکان اداره سیاست خارجی افغانستان را در دست داشتند. در سال ۱۸۵۵ معاهده‌ای مبنی بر دوستی و استقلال افغانستان و عدم مداخله انگلیس در امور افغانستان در پشاور به امضا رسید. با انعقاد این معاهده، امیر دوست محمد خان در ازای به رسمیت شناختن حکومتش در کابل، حکمرانی انگلیس را بر پشاور و مناطق پشتون نشین تصدیق نمود (صدیق فرهنگ، ۱۳۸۰، ص ۳۱۴-۳۱۵). به این ترتیب، انگلیس توانست در راستای سیاست‌های استعماری خود قسمت‌های مهمی از خاک افغانستان را کماکان در اختیار خود قرار دهد. به نظر می‌رسد در این زمان، سیاست اصلی انگلیس این بوده که حکومتی دست‌نشانده در افغانستان تشکیل دهد که مانع نفوذ روسیه به هند باشد و همچنین مرزهای تحمیلی بین قلمروی خود در هند و افغانستان ایجاد کند و کنترل کامل بر آن داشته باشد. با مرگ امیر دوست محمد خان، امیر شیرعلی خان به قدرت رسید. این در حالی بود که روسیه مناطق زیادی از ترکستان را فتح کرد و همسایه دولت افغانستان شده بود. روسیه هیئت چند نفری را به کابل گسیل داد تا مناسبت سیاسی خود را با افغانستان برقرار نمایند.

ورود این هیئت بهانه‌ای شد که انگلیس برای تنبیه امیر شیرعلی خان دوباره در سال ۱۸۷۸ به افغانستان هجوم آورد که موسوم به جنگ دوم افغان - انگلیس می‌باشد. پس از تجاوز امیر شیرعلی، به سمت مزار فرار کرد و در آنجا فوت نمود. با رسیدن خبر فوت امیر، پسرش محمد یعقوب به تخت سلطنت نشست. امیر جدید باب مذاکره را با انگلیسی‌ها باز کرد و پیشنهاد انگلیس را در باب معاهده جدید که به نام معاهده «گندمک» مشهور است قبول نمود. بر طبق این قرارداد، انگلیسی‌ها علاوه بر تحمیل سفارت خود در کابل و تسلط بر سیاست خارجی افغانستان واگذاری معابری را که سنگر اصلی دفاع افغانستان در شرق کشور بود نیز تقاضا داشتند (صدیق فرهنگ، ۱۳۸۰، ص ۳۷۰).

امیر در سال ۱۸۷۹ معاهده گندمک را مطابق میل انگلیسی‌ها امضا کرد. انگلیسی‌ها قصد ماندن در افغانستان را نداشتند و عامل اصلی این تهاجم را می‌توان قدرت‌نمایی با روسیه به شمار آورد. به نحوی که در واقع به نظر می‌رسد در هر دو جنگ، علت واقعی نگرانی بریتانیا از نفوذ روسیه به افغانستان و تصرف این کشور و در خطر قرار گرفتن متصرفات انگلیس در شبه قاره بود (رحیمی، ۱۳۹۱، ص ۹۶). به این ترتیب، سفیر انگلیس در کابل مستقر شد که بدون توجه به فرهنگ و ارزش‌های مردم افغانستان به طور بی‌پروا در امورات داخلی افغانستان دخالت می‌کرد که این باعث خشمگین شدن و تنفر مردم و متعاقب آن حمله به سفارت انگلیس و کشته شدن سفیر آن کشور شد.

پس از این واقعه، نیروهای انگلیس به طرف کابل پیشروی کردند و این شهر را تصرف کردند. امیر محمد یعقوب خان را دستگیر و به هند تبعید نمودند. محمد جان خان ژنرال متواری افغان، قرآن و شمشیری برداشته و مردم را به جهاد تشویق نمود (ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۱۲۳). پس از نبردهایی، این موج به پاخاسته شکست خورد و دوباره انگلیس‌ها بر کابل تسلط یافتند و با حمایت علنی از امیر عبدالرحمن خان، وی را به تخت سلطنت افغانستان رساندند، به نحوی که سیاست‌یون انگلیس او را به شرط قبول اطاعت انگلیس‌ها در سیاست حمایت کردند (حبیبی، ۱۳۸۸، ص ۲۷۷). او نیز توانست قیام‌های مردم را در نقاط مختلف افغانستان، با همکاری نیروهای انگلیسی سرکوب نماید و حکومت خشن و قوی را پایه‌گذاری کند و از سویی معاهده گندمک را نیز تصدیق نمود، اما انگلیسی‌ها که میل سیری ناپذیر پیدا کرده بودند، توانستند معاهده «دیورند» را بر امیر عبدالرحمن خان تحمیل کنند که بر اساس آن بخش‌هایی از خاک افغانستان در شرق کشور مجدداً از بدنه کشور جدا شود.

این معاهده به شهادت تاریخ، بر امیر عبدالرحمن خان بر اثر فشار زیاد انگلیس تحمیل شده بود و مردم افغانستان هرگز آن را به رسمیت نشناخته‌اند. تا امروز نیز این موضوع مایه کشمکش بین افغانستان و پاکستان می‌باشد. امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۹۰۱ درگذشت و پسرش امیر حبیب‌الله به قدرت رسید. امیر جدید نیز به انگلیس متکی بود و همان شرایط عهدنامه گندمک و دیورند را که تعهدات امیران قبلی افغانستان را در بر می‌گرفت، تصدیق نمود. مهم‌ترین حادثه در این زمان، شروع جنگ جهانی اول بود. امیر حبیب‌الله خان در جنگ جهانی اول، در سال ۱۹۱۴، دست بسته در انتظار دوستی انگلیس نشست و در دربار، بی‌طرفی افغانستان را اعلام کرد (غبار، ۱۳۸۸، ص ۷۸۰)، اما این بی‌طرفی، با فشار انگلیس و تهدید آن‌ها بدست آمده بود. در حالی که نخبگان دربار و عامه

مردم نسبت به تنفري که از انگلیس داشتند خواهان شرکت در جنگ جهانی اول به نفع عثمانی و آلمان بودند، اما امیر مشورت آن‌ها را نپذیرفت و کماکان به انگلیس وفادار ماند.

به نظر می‌رسد با توجه به مطالب فوق و به گفته کاروی اولاف، افغانستان بیش از هر کشوری در آسیا و اساساً در جهان، در طول تاریخ خود بیش‌ترین تجاوز را تجربه کرده است و همواره استعمار نقش پررنگی در معادلات و تحولات سیاسی افغانستان داشته است و در راستای منافع خود در چندین مرحله قسمت‌هایی را از کشور جدا نموده و همیشه سعی داشته است که با اعمال نفوذ بر حکومت کابل، مانع از پیشرفت و خودآگاهی در افغانستان شود و برای محافظت از هندوستان، همیشه از افغانستان به عنوان سپری استفاده کرده است (Caroe, 1985, P. 25).

موج ناسیونالیسم و استقلال‌خواهی که در اوایل قرن بیستم میلادی در کشورهای مسلمان گسترش پیدا کرده بود، باعث خودآگاهی نخبگان و روشنفکران افغان نیز شد. امان‌الله خان با توجه به سابقه استعماری انگلیس در افغانستان، خواهان کوتاه شدن دست انگلیس از افغانستان و به تبع آن مستقل و آزاد شدن کشور گردید. این روحیه استعمار ستیزی شخص امان‌الله خان مهم‌ترین عامل حمایت نخبگان و روشنفکران افغان از وی در کسب قدرت بوده و از سوی دیگر نیز، لزوم انجام اصلاحات در افغانستان به نوبه خود، در راستای نیرو گرفتن و قوی شدن برای مبارزه با استعمار خارجی بوده است.

ج. مساله قومیت و قوم‌مداری

بررسی مساله قومیت و قوم‌مداری در تکوین سیر تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان از اهمیت زیادی برخوردار است. این مورد به عنوان یکی از پیش‌زمینه‌های سیاسی و اجتماعی اصلاحات امان‌الله خان به حساب می‌آید؛ زیرا بررسی تاریخ افغانستان بدون آشنایی با اقوام و بررسی تاثیر و سهم هریک از این قومیت‌ها در مسائل سیاسی و اجتماعی و ... کاری عبث می‌باشد.

افغانستان از تنوع قومی زیادی برخوردار است. به نحوی که از لحاظ تنوع و ناهمگونی قومی، اولین کشور در آسیاست و در سطح جهان مقام سی و هفتم را دارا می‌باشد (نجفی، ۱۳۸۹، ص ۴۱)، اما چهار قوم بزرگ پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک ساکنان اصلی افغانستان را تشکیل می‌دهند، البته

اقلیت‌های قومی دیگر از جمله ایماق، قزلباش، ترکمن، نورستانی و... نیز در افغانستان ساکن هستند. همین تنوع زیادی اقوام در افغانستان و عدم بکارگیری راهکار مناسب، موجب شده است که روند ملت سازی در این کشور کماکان با مشکلات جدی دست و پنجه نرم کند. در افغانستان هنوز هویت ملی مشترکی بطور کامل شکل نگرفته است و از سویی دیگر، اساساً وجود جنگ‌های داخلی، ریشه در شکاف‌های قومی، زبانی و مذهبی دارد (Rotberg, 2002, p. 86) که این موارد اهمیت عنصر قومیت را در تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان بارز می نماید. در ادامه قصد داریم تا به معرفی اقوام بزرگ این کشور بپردازیم، اما این به معنای نادیده گرفتن سایر اقوام نیست، بلکه علت انتخاب این آن‌ها، صرفاً جنبه تاثیر گذاریشان در تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان است.

۱. پشتون‌ها

پشتون‌ها، گروه قومی اصلی را در کشور افغانستان تشکیل می‌دهند. این قوم تقریباً ۵۰ تا ۵۵ درصد کل جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند (گریگوریان، ۱۳۸۸، ص ۴۳) که به طور متناوب در سراسر کشور پخش شده‌اند، اما به طور عمده، در شرق و جنوب افغانستان سکونت دارند. پشتون‌ها را در افغانستان، به اسم افغان می‌شناسند. آن‌ها نیز در هنگام برخورد با سایر اقوام خود را به این نام معرفی می‌نمایند. آن‌ها به زبان پشتو (پختو) تکلم می‌کنند، البته به استثنای پشتون‌های ولایت‌های غربی که اکثریت به زبان فارسی تکلم می‌کنند. این قوم به دو شاخه بزرگ غلجایی و درانی تقسیم می‌شوند که هر یک دارای طوایف گوناگونی هستند. آن‌ها از نظر مذهبی «سنی حنفی» هستند. پشتون‌ها به لحاظ سیاسی، همواره حاکمیت سیاسی انحصاری افغانستان را در دست داشته‌اند.

۲. تاجیک‌ها

تاجیک‌ها، دومین گروه قومی را از نظر کثرت در افغانستان تشکیل می‌دهند. منابع افغان تخمین می‌زنند که ملیت تاجیک ۲۵ تا ۳۰ درصد جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دهد (گریگوریان، ۱۳۸۸، ص ۵۱). این قوم عمدتاً فارسی صحبت می‌کنند و عمدتاً در قسمت‌های شمالی، شمال شرقی و غرب کشور سکونت دارند. همچنین آن‌ها نیز همچون پشتون‌ها سنی مذهب (حنفی) بوده و به طور محدود، در ساختار قدرت سیاسی سهیم بوده‌اند.

۳. هزاره‌ها

قوم هزاره‌ها، سومین قوم بزرگ افغانستان به حساب می‌آیند و حدوداً ۱۵ درصد جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دهد. این قوم به زبان فارسی صحبت می‌کند. بدنه اصلی هزاره‌ها به سه گروه عمده تقسیم می‌شود که به نام‌های «دایکندی، دایزنگی (سنگی) و هبود (بسود)» در کوهستان‌های بخش مرکزی کشور معروف به هزاره جات ساکن هستند (گریگوریان، ۱۳۸۸، ص ۵۲). اکثریت افراد این قوم، شیعه مذهب هستند و البته تعداد کمی از هزاره‌های ساکن ولایات بادغیس و غور سنی مذهب می‌باشند که بنام هزاره‌های «دایزینیات» یاد می‌شوند (Mousavi, 1998, p. 62). به لحاظ سیاسی، این قوم همیشه از قدرت سیاسی دور نگه داشته شده‌اند.

۴. ازبک‌ها

ازبک‌ها بزرگ‌ترین، گروه ترک زبان در افغانستان به حساب می‌آیند و عمدتاً در بخش شمالی و شمال غربی کشور زندگی می‌کنند. جمعیت آن‌ها از ۱ تا ۵/۲ میلیون نفر تخمین زده می‌شود (گریگوریان، ۱۳۸۸، ص ۵۴)، اما آن‌ها همیشه از حاکمیت سیاسی دور بوده‌اند. با این حساب می‌توان نتیجه گرفت که قوم مداری اساس ساختار سیاسی افغانستان را شکل می‌دهد؛ زیرا از آنجا که جامعه افغانستان دارای ساختار قومی قبیله‌ای می‌باشد، طبیعی است که فعل و انفعالات ساختار سیاسی و گردش سیاسی، همچنان در درون قوم و قبیله خاصی انجام پذیرد و بر این اساس نظام سیاسی در این کشور در قالب قوم و قبیله اداره شود (سجادی، ۱۳۸۰، ص ۵۲).

مساله قومیت و قوم مداری، همواره یکی از متغیرهای اساسی در ساختار سیاسی افغانستان به شمار آمده است. در طول تاریخ افغانستان نوین از سال ۱۷۴۷، قوم پشتون قدرت سیاسی را به نحو کامل در دست داشته است. اساساً احمد شاه خان ابدالی دولت را بر محوریت قوم پشتون تشکیل و استمرار داد. شکاف‌های ایجاد شده در نظام سیاسی مسلط که ناشی از عنصر قومیت بوده است، بیشتر متأثر از رقابت دو شاخه اصلی پشتون‌ها یعنی درانی‌ها و غلجایی‌ها بوده است.

از این رو، به نظر می‌رسد که تنوع قومی موجود در کشور و از سویی بکارگیری راهکار مناسب برای مشارکت همه اقوام ساکن در این کشور، باعث عدم شکل‌گیری همبستگی و وحدت ملی شده. از آن جایی که تشکیل دولت به معنای مدرن آن، مستلزم ایجاد هویت ملی مشترک و وحدت ملی می‌باشد، حامیان اصلاحات و شخص امان الله خان برای نیل به این هدف و مدرن ساختن

افغانستان خواستار پایان دادن به این وضعیت و اصلاح نظام قوم و قبیله‌ای و مشارکت همه اقوام در ساختار سیاسی کشور بوده‌اند، تا بتوانند بدین وسیله (که یکی از ملزومات پیشرفت در هر کشوری است) افغانستان را در مسیر ترقی و توسعه قرار دهند. از سویی دیگر، امان‌الله خان با تصویب قوانینی، خواستار تطبیق اصول عدم تبعیض بین اقوام افغانستان و شایسته سالاری در نظام سیاسی و محو فرهنگ قوم‌مداری در سطح جامعه شد. حتی می‌توان بیان داشت که شرایط امروزی افغانستان معلول مسئله قوم‌مداری و شکست پروژه ملت‌سازی می‌باشد.

البته ذکر این نکته خالی از اهمیت نیست که اگر ما با واقع‌بینی و نگاهی همه‌جانبه به سیر تکوین ساختار سیاسی - اجتماعی در کشورهای جهان سوم و به خصوص کشورهای خاورمیانه بپردازیم، خواهیم دریافت که در این جوامع، همواره یک قوم خاص، نقش پیشرو و محوری را در شکل‌گیری و استمرار نظام سیاسی به عهده داشته است. از آن جمله می‌توان به پاکستان با محوریت پنجابی‌ها، ایران با محوریت فارس‌ها، مالزی با محوریت مالایی‌ها، چین با محوریت هان‌ها، یوگسلاوی سابق با محوریت صرب‌ها و... اشاره نمود. پس چندان دور از ذهن نخواهد بود که در افغانستان نیز با ساختارهای سنتی قوم و قبیله‌ای، اقوام پشتون با توجه به دارای بودن اکثریت جمعیتی و نفوذ قابل توجه در جغرافیای افغانستان، نقش محوری و پیشرو را در شکل‌گیری، تثبیت و استمرار نظام سیاسی داشته باشند و بر اساس آن همواره نقش برادر بزرگ‌تر را نسبت به دیگر اقوام در کشور بازی نموده است، البته بیان و تحلیل این موضوع در راستای توجه به ساختارها و نحوه شکل‌گیری نظام سیاسی بوده و توجیه‌کننده قوم‌مداری عمل کردن و عدم توانایی حکام افغانستان در ایجاد وحدت ملی بین اقوام و مشارکت آنان در ساختار سیاسی کشور نمی‌باشد.

پیشینه گفتمان اصلاحات در افغانستان

بی‌شک هر گفتمان و تحول اجتماعی و سیاسی دارای تبار و پیشینه‌ای می‌باشد. مفکوره اصلاحات امان‌الله خان نیز به طور ناگهانی به وجود نیامده و از این قائده مستثنی نمی‌باشد. به نظر می‌رسد که چندین عامل و تحول که به لحاظ زمانی، از زمان زمامداری امان‌الله خان چندان دور نبوده و شخص او نیز شاهد تحولات آن بوده است در ایجاد فکر لزوم اصلاحات در جامعه افغانی مؤثر

واقع شده. این اصلاحات دارای پیشینه فکری بوده است که توسط عده‌ای از نخبگان و عوامل داخلی و خارجی دائماً لزوم انجام آن بیان شده است که در ذیل به این عوامل می پردازیم.

۱. اقدامات اصلاحی امیر حبیب الله خان

امیر حبیب الله خان، پس از مرگ امیر عبد الرحمن خان در حالی به قدرت رسید که مملکت آرام و سپاهی منظم به ارث برده بود. او برای در هم شکنی خاطره دهشت و استبداد پدر، سلطنت خود را با تظاهر به تقوا آغاز کرد و قوانین شرع را در مورد از حد نصاب بیرون نشدن نکاح زن را تطبیق نمود. او همچنین برای دلجویی قلوب مردم، تمام زندانی‌هایی را که مخصوصاً در سیاه چاله‌ها بودند را آزاد کرد (طین، ۱۳۸۴، ص ۲۱-۲۲). امیر حبیب الله خان به زودی پس از سفرش به هند در سال ۱۹۰۷ میلادی، متوجه شد که کشورش چقدر عقب مانده و تشنه اصلاحات و ریفورم شد و بعد از آن سفر، سعی کرد که مظاهر دنیای مدرن را وارد افغانستان کند. مهم‌ترین اقدامات اصلاحی امیر حبیب الله خان را می‌توان در موارد ذیل خلاصه نمود.

- ۱.۱. منع خرید و فروش بردگان مظلوم هزاره و آزاد ساختن آن‌ها.
 - ۲.۱. اجاره بازگشت به روشنفکران تبعیدی عصر دیکتاتوری عبد الرحمن خان.
 - ۳.۱. پایه گذاری صنعت نشر و چاپ.
 - ۴.۱. انتشار نشریه سراج الاخبار به سردبیری محمود طریزی.
 - ۵.۱. تشکیل مجلس مشورتی قانونگذاری.
 - ۶.۱. راه اندازی پروژه‌های عمرانی، البته در سطح محدود.
 - ۷.۱. مدرنیزه نمودن اردو ارتش و خرید تسلیحات مدرن.
 - ۸.۱. تاسیس مکتب حریه سراجیه و گسترش آموزش نظامی.
 - ۹.۱. مهم‌ترین اقدام اصلاحی امیر حبیب الله خان، تاسیس مدرسه حبیبیه بود که در آینده نزدیک، تبدیل به کانون نو اندیشی و اصلاح طلبی در کشور گردید و جنبش مشروطه خواهی از پشت دیوارهای همین مدرسه به منصه ظهور رسید (نظری، ۱۳۸۶، ص ۷۱).
- به نظر می‌رسد که امیر حبیب الله، بعضی از ویژگی‌های اصلی سیستم حکومتی پدری‌اش را حفظ و فقط اصلاحاتی را در نحوه اداره حکومت ایجاد کرد و اقدام به اصلاحات بنیادی ننمود و بیشتر اصلاحات امیر، شکلی و محدود بوده است. امیر بعد از آگاه شدن از تشکیل جمعیت

مشروطه خواهان و متعاقب آن سرکوبی و اعدام اعضای ارشد این جمعیت و زندانی و تبعید کردن اعضای دیگر، اصلاحات را به حالت نیمه کاره رها نمود و از ترس این که مبدا به سلطنت مطلقه او آسیبی وارد شود، از ادامه اقدامات اصلاحی خویش انصراف داد و کم کم اداره امور کشور را به اطرافیان خود واگذار کرد و خود مشغول خوشگذرانی و تجملات دربار گردید. به این ترتیب شمه‌هایی از اصلاحات که افغانستان سخت تشنه آن بود، در زمان امیر حبیب الله خان در کشور تطبیق شد، آن هم در ساحاتی که بیشتر متوجه قدرت نامحدود خودش. با این اقدامات اصلاحی، امیر حبیب الله خان توانست مظاهر تمدن غرب و از سویی، عقب ماندگی فاحش را به نخبگان و عامه مردم افغانستان به طور غیر مستقیم نمایان سازد و همگان را با ایده لزوم انجام اصلاحات در جهت رسیدن به ترقی و پیشرفت آشنا کند.

امان الله خان به عنوان فرزند و شاهزاده امیر حبیب الله خان از نزدیک شاهد آغاز و بعداً متوقف کردن این اقدامات اصلاحی بود و به تبع این اقدامات در شکل گرفتن روحیه تجدد خواهی امان الله خان تاثیر خود را گذاشته بود. امان الله خان نه تنها خواستار متوقف نکردن این اقدامات، بلکه ادامه آن به شکل اقدامات اصلاحی گسترده و بنیادی تر بود که همه بخش های جامعه افغانستان را دربر بگیرد. وی با به قدرت رسیدن برای مدرن ساختن افغانستان تمام اقدامات اصلاحی پدر، را به شکل گسترده تر و عمیق تر پیگیری و تطبیق نمود.

۲. نهضت مشروطه خواهان

کانون اصلی این حرکت، «مکتب حبیبیه» بود که در سال ۱۹۰۹، ششمین سال عمر خودش را طی می کرد. معلمین این مکتب ترکیبی از معلمان هندی، ترکی و افغان بودند که روزنامه های آن دوران جهان اسلام مثل اختر استامبول، حبل المتین و مطبوعات ایرانی را به دست می آوردند و از طریق آن با احوال جهان و کشورهای مجاور آشنا می شدند و با افکار نو و تجدید طلبانه انس و خوی می گرفتند. اعضای این حرکت در کابل، پیش از سال ۱۹۰۹ به اتفاق هم، یک حزب سیاسی سری به نام (جمعیت سری) تشکیل دادند و بصورت مداوم به جذب نیرو می پرداختند. بطور کلی می توان اصول دیدگاه های ایشان را در موارد ذیل خلاصه نمود.

۱. ۲. اطاعت از اسلام و قبول احکام اسلامی.

۲. ۲. کوشش برای حقوق ملی و تبدیل رژیم مطلقه به مشروطه.

۲.۳. آشتی و تفاهم بین اقوام و تحکیم وحدت ملی.

۲.۴. تأسیس مجلس شورای ملی از راه انتخابات آزاد.

۲.۵. سعی در کسب استقلال کشور.

۲.۶. تأمین اصول مساوات و عدالت اجتماعی.

۲.۷. عمومیت دادن معارف و آموزش نوین.

۲.۸. توسعه صنایع و توجه به انکشاف اقتصاد.

مشروطه خواهان خواستار حکومتی بودند که در آن اعمال گسترده قدرت مطلق و خودکامه ناممکن باشد و نمایندگان انقلابی مردم، مسئولان اجرایی را منصوب و فعالیت‌های آن‌ها را کنترل و تعدیل کنند و نهادها مستقل باشد و در چارچوب قوانین جزایی و مدنی عمل کند. این خواست‌ها ناگزیر در جنبشی به نام مشروطه خواهی منظور یافت (عرفانی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۵). اعضای این نهضت بدون ذکر نام خود به شخص امیر حبیب‌الله خان نامه‌ای نوشتند و موارد درخواستی خود را بیان داشتند. امیر از تشکیل و درخواست‌های همچنین گروهی احساس خطر نمود و به صورتی که تا امروز مشخص نیست، توانست بیشترین اعضای این نهضت را دستگیر و اعدام کند و عده زیادی را نیز زندانی و تبعید نماید. سر دسته این نهضت، «مولوی محمد سرور واصف بود» که به توب بسته و اعدام شد.

به نظر می‌رسد که جرقه لزوم انجام اصلاحات در شخص امان‌الله خان، با تحصیل وی در مکتب حبیبیه که کانون اصلی مشروطه خواهان بوده و آشنایی با دیدگاه‌های تجدد خواهانه معلمان آن، زده شده که با لزوم انجام اصلاحات در کشور از طریق این افراد آشنا شده است. از سویی در تثبیت شخصیت تجدد گرای او، آموزش نیز نقش غیر قابل انکاری داشته است. امان‌الله خان به تصریح برخی از منابع، خود از اعضای جنبش مشروطه خواهان بوده است. و با سرکوبی این نهضت، هم چنان نسبت به دیدگاه‌های این نهضت پایبند بود. او پس از این که به قدرت رسید، اعضای در بند این نهضت را از زندان آزاد نموده و در دولت خویش از آن‌ها استفاده کرد و از افکار و دیدگاه‌های آنان برای پیشرفت و ترقی کشور در همه سطوح استفاده نمود.

۳. افکار محمود طرزی

«محمود طرزی» (۱۸۶۶-۱۹۳۵)، روشنفکر، شاعر و نویسنده افغان، پسر سردار غلام محمد خان، رهبر سرشناس طایفه محمد زائی بود. امیر عبد الرحمن خان، در سال ۱۸۸۲ سردار مذکور را به توطئه علیه دولت متهم ساخت و او و خانواده اش را از کشور تبعید کرد. خانواده طرزی بعد از توقف در کراچی به دمشق رفتند. طرزی جوان، در مدارس دمشق و قسطنطنیه شرکت می کرد و از این طریق، زمینه تماس او با فرهنگ و نمادهای اروپایی فراهم شد. او همچنین با جنبش ناسیونالیست - تجدد گرایی عثمانی آشنا شد (گریگوریان، ۱۳۸۸، ص ۲۰۵). البته طرزی با سید جمال الدین افغانی نیز در استانبول دیدارهایی داشته و این دیدارها اثرات عمیقی بر طرز فکر طرزی گذاشت. او با آشنایی با زبان ترکی با آثار نویسندگان اروپای غربی آشنا شد و این آشنایی، تاثیرات عمیق فکری بر وی داشت و لزوم مدرنیزاسیون اصلاحات در افغانستان به ذهن او خطور کرد. البته او در استانبول دیدارهای مداومی نیز با سید جمال الدین افغانی داشته است و بدون شک او نیز توانسته در افکار وی تاثیراتی داشته باشد. طرزی برای رساندن افغانستان به جایگاه مطلوب خود، چهار هدف اصلی شامل آگاه ساختن مردم به معارف و علوم جدید، آزادی افغانستان از چنگال استعمال انگلیسی، تجدید و ترقی خواهی و متحد ساختن مردم افغانستان را مطرح می کرد (جعفری خانقاه، ۱۳۸۷، ص ۵۴).

در سال ۱۹۰۲ بعد از آن که امیر عبد الرحمن خان درگذشت، خانواده طرزی تحت اعلام عفو عمومی امیر حبیب الله به افغانستان برگشتند. او در بازگشت، توجه امیر حبیب الله خان به عقب ماندگی شدید کشور به ویژه در امور آموزش و صنعت و ... را جلب کرد و از طرفی با نکاح دو دختر خود با پسران امیر از جمله شاهزاده امان الله توانست جای پای محکمی در دربار، برای خویش درست کند و همچنین طرزی به عنوان رئیس دفتر ترجمه دربار منصوب شد و وظیفه اصلی او در جریان قرار دادن امیر از وقایع و حوادثی بود که در جهان اسلام و اروپا به وجود می آمد. در مرحله بعد محمود طرزی با همکاری امیر نشریه «سراج الاخبار» را منتشر کرد و با سردبیری در آن، از آرمان تجدد طلبی و ملی گرایی حمایت می کرد و آموزش سیاسی و اجتماعی طبقه حاکم افغانستان را به عهده گرفت. او در این نشریه، مقالات زیادی در باب فقدان تسهیلات تحصیلی مدرن در افغانستان منتشر کرد و خواهان این بود که مدارس و مکاتب جدید ساخته

شود. از سویی دیگر، طرزی در مقالاتش مفاهیم غربی حکومت، دولت ملی را در قالب ارزش‌های اسلامی بیان می‌داشت. وی اتحاد اسلامی را شرط اول حرکت ملی می‌دانست و امیدوار بود که روزی یک هویت قوی افغانی - اسلامی میرا از تعصبات و علائق قومی، قبیله‌ای، منطقه‌ای و فرقه‌ای، اقشار ملت را در راه انکشاف و ترقی متحد سازد (نوید، ۱۳۸۸، ص ۵۸). او در مقالات خود به مواردی از جمله: لزوم آموزش عمومی در افغانستان، بهداشت عمومی، حقوق زنان، لزوم اتحاد مبارزه با استعمار انگلیس، موضوعات اقتصادی و لزوم آوردن صنعت مدرن به افغانستان و از همه مهم‌تر لزوم انجام اصلاحات گسترده و تجدید خواهی را به شدت در جامعه تبلیغ می‌کرد.

طرزی در سال ۱۹۱۱، سر مقاله‌ای تحت عنوان «هی علی الفلاح» در سراج الاخبار منتشر ساخت. او از این عنوان برای برانگیختن قیام ملی استفاده نموده و خواستار فعالیت علمای افغانستان به نفع جهاد شد. در این مقاله، او با لحنی خاشعانه با توسل به غرور افغانی، ملت افغانستان را به قیام علیه انگلیس فراخواند (نوید، ۱۳۸۸، ص ۵۸-۵۹). نشر این مقاله، امیر حبیب‌الله را بر افروخت و طرزی را جریمه کرد و نشر «سراج الاخبار» را ممنوع ساخت. به طور کلی، به نظر می‌رسد که افکار محمود طرزی ترکیب تجدید خواهی غربی و ملی‌گرایی شدید، اما آمیخته به پان‌اسلامیسم بود. او بنای فکری و ذهنی اصلاحات را در بین نخبگان افغان گذاشته و فکر ملی‌گرایی متکی به دین اسلام را گسترش داد. نظریات طرزی، اثرات عمیقی بر نسل جدید روشنفکران افغان گذاشت و در بین نخبگان دربار، از جمله شهزاده امان‌الله خان طرفدارانی پیدا کرد.

با ازدواج ملکه ثریا دختر محمود طرزی و امان‌الله خان، وی توانست ملازمت و نزدیکی بیشتری با محمود طرزی داشته باشد که این خود باعث تاثیرگذاری بیشتر افکار و دیدگاه‌های طرزی بر امان‌الله خان شد، به نحوی که وی مقتدا و ایدئولوگ امان‌الله خان قرار گرفت. با به قدرت رسیدن امان‌الله خان در افغانستان، محمود طرزی به عنوان وزیر امور خارجه منصوب شد و از سویی، او همواره در امر اصلاحات مشاوره‌ها و نظریات خود را به امان‌الله خان بیان می‌داشت. اساساً در اثر نفوذ افکار طرزی بود که امان‌الله خان آرمان‌رهای از استعمار و لزوم انجام اصلاحات و تجدید خواهی را سرلوحه برنامه‌های حکومت خود قرار داد.

۴. جنگ جهانی اول و افغانستان

با آغاز جنگ جهانی اول و ورود ترکیه به این جنگ، سلطان عثمانی مسلمانان را برای دفاع از خلافت به عنوان یک جهاد اسلامی در برابر نیروهای متحدین فراخواند. علماء افغانستان به جهت اسلامی بودن و در نظر گرفتن بحث جهاد، از دعوت سلطان عثمانی استقبال نموده و از طرف دیگر، ملی گراها نیز برای آزادی از نوع استعمار، خواهان شرکت افغانستان در این جنگ بودند، به گونه ای که هم روحانیون و هم روشنفکران ملی گرا، خواهان شرکت در این جنگ به نفع آلمان و عثمانی بودند.

طرزی هم در سراج الاخبار با آب و تاب فراوان مردم را به جهاد دعوت می کرد و مردم را از وقایع کشور عثمانی و اروپا آگاه می ساخت و این موضوع باعث به وجود آمدن شور و اشتیاق عمومی شده بود. از سویی دیگر، در سال ۱۹۱۵، یک هیئت نمایندگی مشترک عثمانی و آلمان به ریاست «اوسکار نیدر مایر» با پیامی از طرف امپراطور و صدر اعظم آلمان به کابل رسید. این پیام، امیر افغانستان را تشویق می کرد که به طرفداری ترکیه به جهاد پیوسته و به عساکر قوای محور اجازه دهد که از طریق افغانستان به هندوستان بروند (نوید، ۱۳۸۸، ص ۴۷).

هرچند نائب السلطنه، برادر امیر حبیب الله خان و اعضای متنفذ دربار، خواهان پیوستن به عثمانی و ورود به جنگ جهانی اول بودند و تصور می کردند که با این کار می توانند هم از استعمار انگلیس رهایی یابند و هم سرزمین های از دست رفته افغانستان را در ماورای دیورند دوباره باز پس گیرند، ولی شخص امیر حبیب الله خان نظرش این بود که ورود به این جنگ، به نفع افغانستان نیست. او نظر داشت که با حفظ بی طرفی در جنگ، بعداً خواهد توانست برای استقلال افغانستان با انگلیسی ها مذاکره کند و به این ترتیب، به پیشنهاد این هیئت عثمانی و آلمانی جواب رد داده شد. تصمیم امیر حبیب الله خان مبنی بر اتخاذ سیاست بی طرفی و رعایت معاهدات قبلی با انگلیس موجب دلسردی گروه های دینی و ملی گرا شد. امان الله خان که جزء دسته روشنفکران متمایل به عثمانی به حساب می آمد، خواهان ورود به جنگ جهانی اول به نفع عثمانی بود. او استدلال می کرد که یکی از دلایل عمده عدم ترقی و پیشرفت افغانستان، استعمار انگلیس است که با ورود به این جنگ و پیروزی احتمالی متحدین می توانیم امتیازات فراوانی را کسب کنیم و با کمک آلمان و عثمانی در مسیر مدرن کردن افغانستان قرار گیریم. با اعلام

سیاست بی طرفی امیر حبیب الله خان، کینه امان الله خان از انگلیس عمیق تر شد. امان الله خان با توجه به روحیه ضد استعماری و حس ملی گرایی که داشت، مترصد فرصتی برای مقابله با انگلیس و گرفتن استقلال افغانستان از آن کشور بود.

نتیجه گیری

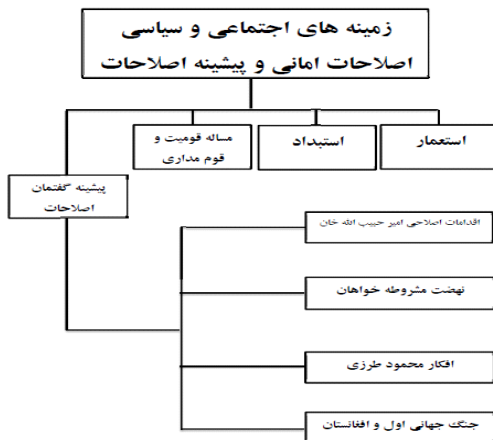
با توجه به مطالب فوق و واکاوی های که گردا گرد زمینه های اجتماعی و سیاسی اصلاحات امان الله خان صورت گرفته، به این نتایج دست یافتیم که استبداد و مطلق العنانی همه جانبه فرمانروایان افغانستان و نظام سیاسی آن ها از بدو زمان شکل گیری حکومت مستقل احمد شاه ابدالی، تا زمان امان الله خان و عدم تمکین فرمانروایان در مقابل قانون از مشخصه ها و مصادیق بارز حکومت انحصاری آن ها بود. استعمار انگلیس، در سیر تکوینی تحولات افغانستان و حضور پررنگش که توانسته با تحمیل کردن جنگ و انواع دسایس به این کشور و جدا نمودن قسمت هایی از این سرزمین، در رقابت با روسیه تزاری و دو رنگه داشتن آن از هند، همیشه افغانستان را در حوزه نفوذ خود نگه دارد و خود را قیّم افغانستان بداند و از هرگونه پیشرفت و خود آگاهی مردم افغانستان جلوگیری کند. به نظر می رسد که اصلاحات و ریفورم با استقلال خواهی، دو موج موازی را تشکیل می دهند که لازم و ملزوم یکدیگر هستند. استعمارگری انگلیس و دخالت روز افزون آن در افغانستان زمینه ساز موجی از استعمار ستیزی و استقلال خواهی شد که در زمامداری امان الله خان تبلور یافت.

مسئله قوم مداری و قوم ستیزی، یکی از متغیرهای مهم ساختار سیاسی و تحولات مربوط به افغانستان از گذشته تا حال به حساب آمده که به دلیل تنوع قومی زیاد و عدم بکارگیری راهکار مناسب برای مشارکت همه اقوام، باعث عدم شکل گیری همبستگی ملی بوده است. حامیان و هم فکران اصلاحات و شخص امان الله خان برای به وجود آوردن وحدت و همبستگی ملی که یکی از ملزومات اصلی هرگونه پیشرفت و ترقی به حساب می آمد، خواستار پایان دادن به این وضعیت بحرانی و اصلاح آن بوده اند تا ملتی به معنای مدرن آن که مبتنی بر استقلال از انگلیس و ایجاد اصلاحات گسترده اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی تشکیل شود.

گفتمان اصلاحات امان الله خان، دارای یک تبار و پیشینه‌ای بوده است که زمینه فکری شکل‌گیری اصلاحات را فراهم آورده است. اقدامات سطحی اصلاحی امیر حبیب الله خان توانست مظاهر تمدن غرب را نشان دهد و از سویی عقب ماندگی فاحش افغانستان را برای مردم آشکار سازد و مردم را با ایده اصلاحات و رفورم کردن شرای موجود، در جهت رسیدن به ترقی و پیشرفت آشنا سازد. از سویی، نهضت مشروطه خواهان توانست که عده‌ای از روشنفکران را دور هم جمع کرده و ایده لزوم اصلاحات را به صورت سازمانی صورت بندی کند و از سویی با سرکوب شدید توسط حکومت، توجه همگان را به خواسته‌های آن‌ها جلب نمایند.

محمود طرزی که فردی موقی و وطن دوست بود، با مقالات خود در سراج الاخبار توانست حس ملی‌گرایی، لزوم انجام اصلاحات و مبارزه با استعمار را به نمایش بگذارد و همچنین، توجه نخبگان و عامه مردم را به خود جلب کند و تاثیرات فکری عمیقی را در باب لزوم اصلاحات گسترده در افغانستان بر شخص امان الله خان بگذارد. از سویی می‌توان گفت که مقتدا و

ایدئولوگ اصلاحات امان الله خان به حساب می‌آمد. وقایع مربوط به جنگ جهانی اول و اعلام بی‌طرفی افغانستان در این جنگ که مطابق با میل انگلیس بود، توانست تنفر بیشتر مردم روشنفکر را نسبت به انگلیس برانگیزد و موجب تقویت حس استقلال خواهی مردم افغانستان شود.



فهرست منابع

- آدمک، لودویگ. ۱۳۴۹. تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبد الرحمن خان تا استقلال. ترجمه علی محمد زهماء. کابل: نشر موسسه نشراتی افغان کتاب.
- آشوری، داریوش. ۱۳۶۸. فرهنگ سیاسی. چاپ چهاردهم. تهران: نشر مروارید.
- جعفری خانقاه، مهدی. شهریور ۱۳۸۷. طرزی و سراج الاخبار. کتاب ماه کلیات. شماره ۱۲۹.
- حبیبی، عبد الحی. ۱۳۸۸. تاریخ مختصر افغانستان. پیشاور: نشر انجمن نشراتی دانش.
- دهخدا، علی اکبر. ۱۳۸۵. لغتنامه، فرهنگ متوسط دهخدا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رحیمی، محمد. ۱۳۹۱. ژئوپلیتیک افغانستان در قرن بیستم (تحولات، رویکردها، پیامدها). کابل: انتشارات سعید.
- روان فرهادی، عبد الغفور. بهار ۱۳۸۰. عهد امانی افغانستان. نشریه ایران شناسی. شماره ۴۹.
- ریاضی هروی، محمد یوسف. ۱۳۶۹. عین الوقایع تاریخ افغانستان، به تصحیح محمد آصف فکرت هروی. تهران: انتشارات موقوفات دکتر افشار.
- سنزل، نوید. افغانستان در عهد امانیه (واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی زمان سلطنت امان الله خان).
- صدیق فرهنگ، میر محمد. ۱۳۸۰. افغانستان در پنج قرن اخیر. تهران: نشر عرفان.
- طنین، ظاهر. ۱۳۸۴. افغانستان در قرن بیستم (۱۹۰۰ - ۱۹۹۶). تهران: نشر عرفان.
- علیقلی میرز (اعتضاد السلطنه). ۱۳۶۵. تاریخ وقایع و سوانح افغانستان. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- فهیمی، علی. تابستان ۱۳۸۸. اصلاحات سیاسی امان الله خان در افغانستان. سخن تاریخ. شماره ۵.
- کواکبی، عبد الرحمن کواکبی. ۱۳۶۳. طبیعت استبداد. ترجمه عبدالحسین میرزای جاوید. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- گریگوریان، وارتان. ۱۳۸۸. ظهور افغانستان نوین. ترجمه علی عالمی کرمانی. تهران: نشر عرفان.
- مهرین، محمد نصیر. بهار و تابستان ۱۳۸۴. درآمدی بر تاریخ تجدد در افغانستان (۱۸۶۹ - ۱۹۱۹). ایران نامه. شماره ۸۵ و ۸۶.
- موثقی، سید احمد. ۱۳۸۶. جنبش های اسلامی معاصر. تهران: نشر سمت.
- میرغلام، محمد غبار. ۱۳۸۸. افغانستان در مسیر تاریخ. پیشاور: نشر دارالسلام کتب خانه.
- ناصری داودی، عبد المجید. ۱۳۷۹. زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان. قم: انتشارات موسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی.
- نجفی، علی. پاییز و زمستان ۱۳۸۹. تنوع قومی فرهنگی و زبانی در افغانستان. پژوهش های منطقه ای، شماره ۵.
- نظری، محمد علی. ۱۳۸۶. گفتمان روشنفکری دینی و توسعه سیاسی در افغانستان. جامعه فردا. سال دوم. شماره چهارم.

References

- Robert Rotberg. 2002. *I the new Nature of Nation State Failure*, Washington Quarterly. Vol. 25. No. 3.
- S. A. Mousavi. 1998. *the Hazaras of Afghanistan A Historical, cultural, Economic and political study*. Vol. London.

چالش‌های انسجام اجتماعی در افغانستان

علی اصغر رجاء*

چکیده

وحدت ملی یکی از زیر مجموعه‌های مفهوم فراختر انسجام اجتماعی است که در دهه‌های اخیر در افغانستان به شدت دچار چالش شده است. ساختار قومی - مذهبی در افغانستان موجبات این چالش را فراهم آورده که اقتضای رفتار تبعیض آمیز را از سوی گروه اکثریت نسبت به گروه‌های اقلیت دارد. هر چند جهاد اسلامی در افغانستان با بستری خاص شکل گرفت و دارای دستاوردهای ارزشمند هست، اما پیامدهای آن، آغشته به جنگ داخلی و دخالت گسترده خارجی شده است. با این حال به نظر می‌رسد، ضروری است تا حداقل به ثبت وقایع و تحلیل آن پرداخته شود.

کلیدواژه‌ها

چالش، انسجام اجتماعی، همبستگی، افغانستان، ساختار.

مقدمه

هدف نوشته حاضر، بررسی انسجام اجتماعی در افغانستان پس از سال‌ها حاکمیت هرج و مرج، در قالب روند نوین ملت سازی، مبتنی بر رهیافت جامعه شناسی - تاریخی و همچنین بر شمردن برخی چالش‌ها در این زمینه است. بدین منظور، نخست به مفهوم نظری انسجام اجتماعی، ضرورت، علل و اسباب و نیز عوامل سیاسی و حقوقی ایجاد انسجام اجتماعی پرداخته می شود و آنگاه زمینه شکل گیری دولت در افغانستان و در بخش‌های بعدی به تبیین وضعیت جامعه شناسی سیاسی افغانستان می‌پردازیم.

مفهوم انسجام اجتماعی

این مفهوم در ارتباط با مفاهیم وفاق اجتماعی (social consensus)، همبستگی اجتماعی (یا جامعه‌ای یا به تعبیر علوم سیاسی، همبستگی ملی) و نظم و نظام اجتماعی است. به گونه‌ای که وفاق اجتماعی زیر مفهوم همبستگی اجتماعی و آن نیز خود زیر مفهوم انسجام اجتماعی و انسجام اجتماعی به نوبه خود زیر مفهوم نظام و نظم اجتماعی است (چلبی و دیگران، ۱۳۷۸، ص ۲۰). در منابع و مآخذ علوم انسانی انسجام اجتماعی دارای دو بعد است. یکی بر اساس تعلق خاطر مشترک و احساس تعهد مشترک افراد به اجتماع ملی است که به افراد هویت جمعی می‌دهد و دیگری، بُعد انسجام نظام مند (systemic Integration) است و منظور از آن ارتباط و وابستگی اجزای نظام اجتماعی، در ساحت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حقوقی، در دو سطح خرد و کلان است (چلبی و دیگران، ۱۳۷۸، ص ۳۱). در مورد واژه ارتباط هم در هر جامعه‌ای چهار نوع ارتباط وجود دارد که شامل ارتباط سیاسی یا رابطه قدرت، ارتباط گفتمانی یا فکری، ارتباط اقتصادی یا مبادله‌ای و ارتباط دوستی و عاطفی است. وفاق اجتماعی عبارت است از توافق جمعی بر سر مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی که در یک میدان تعامل اجتماعی (Communal) به دست می‌آید و موجب انرژی عاطفی است. این انرژی همزمان نتیجه و موجب (علت و معلول) توافق اجتماعی است (چلبی، ۱۳۷۲، ص ۱۷).

در سطح کلان بقای هر جامعه‌ای منوط به کارکرد پنج خرده نظام فرهنگی، اجتماعی، حقوقی، سیاسی و اقتصادی است. نظام فرهنگی شامل مجموعه عقاید، ارزش‌ها و هنجارهای فراگیری است که فضای جامعه را پر کرده. نظام اجتماعی کنش و واکنش جمع‌های واقعی با عضویت معین است و وفاق اجتماعی به طور خلاصه عبارتست از کاسته شدن فاصله و نزدیکی هرچه بیشتر این دو خرده نظام. عوامل خرد و کلان مؤثر بر این فاصله، شامل جامعه‌پذیری به واسطه نظام شخصیت و نهادینه شدن از طریق نظام اقتصادی و سیاسی است. در سطح کلان نظام سیاسی و اقتصادی از طریق نهادینه کردن توزیع قدرت و ثروت، بر وفاق اجتماعی مؤثر هستند.

یک سازمان سیاسی می‌تواند به وسیله قانون، تعهد افراد را نسبت به نظم موجود حفظ کند؛ زیرا ارزش‌ها به وسیله کارگزاران حقوقی و قانونی به طور رسمی تغییر و در قالب قانون اساسی هر کشور رسمیت می‌یابد (صداقت زادگان، ۱۳۷۹/۲/۳۱). به عبارتی، انسجام اجتماعی ارتباط متقابل، هماهنگی، همسان و نظام‌مند عناصر و اجزای یک جامعه به صورت پایدار و مداوم با حفظ تحرک و پویایی جامعه است.

ضرورت انسجام اجتماعی

انسجام اجتماعی یکی از ضرورت‌های اولیه بقای هر جامعه است. در پرتو آن، جامعه به پیوندی می‌رسد که می‌تواند عناصر تشکیل دهنده خود را آرایش و پیرایش نماید. این همان مفهومی است که ابن خلدون تلاش می‌کرد در چارچوب «عصیت» آن را تعبیر کند. انسجام اجتماعی علاوه بر حفظ و تنظیم عناصر داخلی جامعه می‌تواند جامعه را از تهدیدها و خطرات خارجی مصون بدارد و با ایجاد آن، قدرتی برخاسته از «کل» چارچوب‌های قوام بخش نظم اجتماعی در جامعه را تحکیم بخشد (پور هاشمی، ۱۳۹۱، ص ۲).

علل و اسباب انسجام اجتماعی

چگونگی پیوند و ادغام اجزاء و عناصر مختلف جامعه با یکدیگر از مسائلی است که مورد بررسی بسیاری از متفکران اجتماعی بوده است و بسیاری از نظریه های اجتماعی با رویکردهای متفاوت به تحلیل آن پرداخته اند. از میان دیدگاه های جامعه شناسی، مکتب کارکردگرایی، بیش از دیگر مکاتب به مقوله انسجام و همبستگی اجتماعی پرداخته است، به طوری که یکی از مفاهیم کلیدی مورد بحث کارکردگرایان انسجام اجتماعی و همبسته های آن بوده است. آنان علت اساسی و ضرورت انسجام را در نیاز کلی سیستم اجتماعی به هماهنگی، تعادل و انسجام درونی تبیین می کنند. در این رویکرد زمینه ها و عوامل ایجاد کننده انسجام و پیوستگی به دو گروه عمده تقسیم شده اند. یکی توافق بر سر ارزش ها، قواعد و هنجارهای مشترک و دیگری وابستگی متقابل بر اثر تقسیم کار اجتماعی و ارتباطات متقابل عناصر و خرده نظام های جامعه که هر کدام دارای زمینه های فعالیت مجزا و کارکردهای ویژه بوده و مورد نیاز سایر اجزاء سیستم کل می باشد.

بر این اساس، اگر بتوان در یک جامعه، هم بر سر ارزش های کلان جامعه توافق عمومی حاصل کرد و هنجارها و قواعدی را وضع نمود که الگوی رفتاری افراد و ساختارهای اجتماعی باشد (وجود وفاق اجتماعی) و هم بتوان عناصر و اجزاء جامعه را طوری کنار هم چید که ارتباط متقابل و وابستگی کارکردی به یکدیگر داشته باشند (وجود همبستگی و انسجام اجتماعی)، انتظار می رود که نظام اجتماعی در عین حال که پویا و فعال است از یک انسجام منطقی برخوردار باشد. بنابراین، نه تنها سلامت آن تضمین می شود، بلکه تمام انرژی های درونی آن نیز کنترل شده و قابل اصلاح و بازسازی می گردند (عبدالملکی، ۱۳۷۹/۱۱/۰۶). از جهتی دیگر، وجود توافق افراد جامعه بر ارزش هایی که به زندگی آنان جهت می دهد، جامعه را از خطر تهدید و فشار عوامل خارجی مصون داشته و در برابر بحران های خارجی مقاوم تر می کند.

همچنین گاهی لازم است در عوامل تشکیل دهنده وفاق تجدید نظر شود و با تغییراتی جزئی از انفجار اجتماعی جلوگیری شود. در این صورت همبستگی اجتماعی تقویت و از هر گونه نفوذ بحران های خارجی جلوگیری به عمل می آورد. اگر عناصر به وجود آورنده وفاق اجتماعی کارآمدی و کارایی خود را از دست داده و سست شوند، در صورت عدم تجدید نظر در آن ها، جامعه دچار نوعی دگرگونی ساختاری (تغییر بنیادین) شده و انسجام اجتماعی آن از میان

می‌رود. در نتیجه بحران خارجی به راحتی به داخل جامعه سرایت کرده و ارزش‌ها را تغییر می‌دهد. با تغییر ارزش‌ها، زمینه دگرگونی ساختاری دیگری فراهم می‌شود. اگر سیر تکاملی جامعه در نظر گرفته شود با ایجاد تغییرات تعادلی در عناصر وفاق و حذف عناصر ناکارآمد، دگرگونی ساختاری و شروع از صفر پیش نمی‌آید (طیبی نیا، ۱۳۸۱/۱۱/۲۷).

برای ایجاد همبستگی و انسجام اجتماعی، فرهنگ با مجموعه عناصر و مشخصه‌های خود نقش بسیار مهمی دارد. فرهنگ با به رسمیت شناختن و ارزش گذاری یک سری مبانی فکری و شناختی، دست به هنجارسازی می‌زند و با استفاده از ابزارهای پر قدرت فرهنگی از جمله مذهب و زبان مشترک که مطلوب اکثریت افراد گروه یا جامعه است، در عمل به ایجاد همبستگی و انسجام اجتماعی دامن می‌زند.

جوهر و محور فرهنگ‌ها، همان باورها، آیین‌ها، کیش‌های عمومی، عبادت‌ها، ادب‌های نمادین و مقدس، سنت‌های فرقه‌ای و رویه‌های پیشینیان است (خسروی، ۱۳۸۱، ص ۳۷). این اجزاء سایر عناصر فرهنگ مانند زبان، هنر، تربیت و اخلاق را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

جوامع سنتی بر پایه اصل شباهت استوارند، اما هر چه مدرن‌تر می‌شوند شباهت جای خود را به تفاوت می‌سپارد. در جوامع سنتی، اجزاء به واسطه ارزش‌ها و عقاید مشترک و یکسانی همبستگی و تداوم پیدا می‌کنند که به نظر دورکهایم وجدان جمعی را تشکیل می‌دهد. البته هیچ جامعه‌ای بر شباهت کامل یا تفاوتی مطلق استوار نیست، بلکه منظور دورکهایم عرضه انواع مثالی جوامع است. همبستگی اندام‌وار در جوامع پیشرفته‌تر مبتنی بر وابستگی متقابل اجزاء به صورت کارکردی است. با گسترش تقسیم کار اجتماعی، نوع همبستگی و روابط اجتماعی و اخلاقی مردم تحول می‌یابد. بنابراین، در جوامع مدرن باید انتظار نوع دیگر از همبستگی را داشت که با همبستگی مبتنی بر شباهت سنتی اساساً تفاوت دارد. هرچه تمدن و فرهنگ پیشتر می‌رود، ضرورت ایجاد همبستگی کارکردی و اندام‌وار افزایش می‌یابد. در جوامع پیشرفته‌تر، حفظ همبستگی سنتی معمولاً مستلزم توسل به قوانین سرکوبگرانه و یکسان ساز است در حالی که با گسترش همبستگی اندام‌وار، چنین قوانینی جای خود را به قوانین ضامن حقوق فردی و جمعی می‌دهند. همبستگی اندام‌وار و کارکردی عمدتاً در میان نقش‌ها و گروه‌ها رخ می‌دهد، در حالی که همبستگی ابزاروار و فرهنگی میان عناصر فرهنگی و عقیدتی برقرار می‌شود.

همبستگی تنها به واسطه ارزش‌های مشترک فرهنگی و نهادهای اجتماعی حامی آن‌ها، به وجود نمی‌آید، بلکه در جوامع مدرن، چنان ارزش‌ها، هنجارها و نهادهایی باید توسط رسانه‌ها در شبکه‌ای از ارتباطات گسترده قرار بگیرد. هر وقت در حاکمیت مرکزی مؤلفه‌ها و محورهای وحدت دچار اشکال بشوند، مناطق به طرف واگرایی پیش خواهند رفت. پس به عنوان یک اصل و هدف این موضوع در رسانه مورد توجه قرار می‌گیرد. جوامع مدرن و یا در حال نوسازی دارای مرکز و پیرامون هستند و یکی از عرصه‌های گسیختگی اجتماعی و یا ضعف همبستگی بر حول همین محور پدید می‌آید. همبستگی در عصر جدید بدون بهره‌گیری از وسایل ارتباطی در سطحی گسترده حاصل نمی‌شود. میان وسایل ارتباطی جدید، افکار عمومی سازمان یافته و همبستگی ملی ارتباط نزدیکی وجود دارد. با این حال، نقش وسایل ارتباطی در ایجاد و گسترش همبستگی ملی باید در پرتو تمایز میان همبستگی ابزاری و شباهت پایه از طرفی و همبستگی کارکردی و اندام‌وار از جانبی دیگر، در نظر گرفته شود (بشیریه، ۱۳۸۳/۲/۱۶).

بنابراین، از دید جامعه شناختی دینی جوامع مسلمان، بنیادی‌ترین و مهم‌ترین عامل انسجام و وفای اجتماعی را باید در دین، ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای رفتاری دینی بازشناخت. دین، عاملی است که می‌تواند به وسیله مشارکت در فعالیت‌های مذهبی باعث تحکیم پیوند فرد به جامعه شود؛ زیرا مراسم دینی حالتی حاد و عاطفی دارد که باعث زنده نگهداشتن آرمان‌های جمعی می‌شود، اما ادیان جدید بیشتر جنبه انتزاعی پیدا کرده و افراد را به زندگی معنوی دعوت می‌کند و تکالیفی را که باید در زندگی غیر دینی از آن تبعیت کنند تعیین نمی‌کند. اگر افکار و نظریه‌ها حالت انتزاعی پیدا کنند، کارآمدی خود را از دست می‌دهند (آرون، ۱۳۷۰، ص ۳۶۹).

مذهب اندیشه‌ای است که قادر به جلب تعهد افراد و در عین حال محور نظام فرهنگی است؛ اما مهم‌ترین اصل وفای می‌گوید، اگر پیوند نظام فرهنگی و نظام اجتماعی رعایت نشود، جامعه را بسوی سکولاریزم هدایت می‌کند و همان گونه که بیان شد، بقای هر جامعه‌ای منوط به کارکرد پنج خرده نظام فرهنگی، اجتماعی، حقوقی، سیاسی و اقتصادی است. نظام فرهنگی، شامل مجموعه عقاید، ارزش‌ها و هنجارهای فراگیری است که فضای جامعه را پر کرده است. نظام اجتماعی کنش و واکنش جمع‌های واقعی با عضویت معین است. وفای اجتماعی بطور خلاصه عبارت است از کاسته شدن فاصله و نزدیک هر چه بیشتر این دو خرده نظام. عوامل خرد و کان

مؤثر بر این فاصله شامل جامعه پذیری به واسطه نظام شخصیت و نهادینه شدن از طریق نظام اقتصادی و سیاسی است. با این حال، از نظر سیاسی و حقوقی، عوامل دیگری نیز مورد نیاز است که در ادامه بحث خواهد آمد. به این مطلب که «ارزش های مشترک ساختار اجتماعی یکپارچه و مشروع را می سازد» و محور اصلی عناصری که وفاق و انسجام بر پایه آن ها به وجود می آید را تشکیل می دهد انتقاداتی وارد است. نخست آن که اکثر باورهای اجتماعی یا هنجارها و ارزش های عمومی که ادعا می شود جوامع را منسجم و یکپارچه می کنند و موجب وفاق اجتماعی هستند، فوق العاده مبهم می نمایند و می توانند برای مشروع ساختن هر ساختار اجتماعی به کار روند. دوم آن که حتی اگر ارزش ها دقیقاً بیان شود، ممکن است باعث کشمکش شوند؛ زیرا در حالی که برخی از ارزش ها مردم را متحد می کنند، بعضی نیز آنان را به تفرقه و نفاق وا می دارند. اساساً این که مردم در ارزش ها سهیم هستند، به این معنا نیست که طبقات و قشرهای مختلف، ارزش ها را به یک نحو تفسیر می کنند.

سوم آن که ارزش هایی که در جامعه وجود دارند، اغلب با هم ناسازگارند و از این رو، به جای وفاق باعث افتراق می شوند. در مقام چهارم باید گفت که در صورت جداسازی ارزش ها است که انسجام و وفاق اجتماعی (آن هم به علت عدم التزام مشترک به ارزش هایی مرکزی) به وجود می آید. در جوامع پیچیده سرمایه داری، ارزش ها و هنجارهای محدودی که در بخش های خاص وجود دارند، منبع پایداری و ثبات هستند و نه ارزش های مشترک.

پاسخ این است که اصولاً میان پذیرش عملی و پذیرش هنجاری تمایز وجود دارد. یک شخص ممکن است نظم مشخصی را به طور عملی بپذیرد، بدون آن که هیچ التزامی هنجاری نسبت به آن احساس کند. مصداق بارز این امر در وفاقی است که بین طبقه حاکم به صورت پذیرش عملی ارزش ها و نه هنجاری وجود دارد و عیناً این وفاق به همان صورت پذیرش عملی به طبقات و اقشار پایین تر منتقل می شود (درجی، ۱۳۸۲/۳/۱۷). از این رو، پذیرش هنجاری ارزش ها در جامعه برای ایجاد وفاق و انسجام اجتماعی لازم است، اما پذیرش عملی آن ها نیز کفایت می کند.

عوامل سیاسی و حقوقی ایجاد انسجام اجتماعی

الف. دولت و همبستگی ملی

دستگاه حکومت در وجه قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی قاعدتاً نقش عمده‌ای در ایجاد و حفظ همبستگی در سطوح مختلف دارد. همبستگی خود محصول ساختار قدرت است. میان همبستگی و ساختار دولت مدرن رابطه‌ی نزدیکی وجود دارد.

دولت مدرن در پیدایش هویت ملی و ملیت به عنوان چارچوب همبستگی در عصر جدید نقش اساسی داشته است. پیش از پیدایش دولت مدرن در همه جا، هویت‌های اجتماعی پراکنده موزائیک ماندنی برقرار بود. به دلایل مختلف دولت‌های سنتی دغدغه‌ی ایجاد هویت جامعه‌ای یکسانی نداشتند، اما دولت مدرن به منظور دستیابی به اهداف اصلی خود در فرآیند نوسازی و توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی، نیازمند تعریف اتباع و جمعیت تابع خود بر حسب ملاک‌های مشترک بود. از این رو، برخلاف تصور رایج که تکوین هویت ملی را در پیدایش دولت‌های مدرن مؤثر می‌داند، ساختار قدرت دولت مدرن خود در تکوین و تشکیل هویت ملی و ملیت به عنوان چارچوب همبستگی اجتماعی در عصر مدرن نقش عمده را ایفا کرد.

در جوامع در حال توسعه‌ی امروز هم بنا به همین استدلال باید علت اساسی ضعف در همبستگی اجتماعی و ملی را در ضعف ساختار دولت مدرن و قدرت سیاسی در این کشورها جستجو کرد. تقویت ساختار دولت مدرن، لازمه‌ی تقویت مبانی همبستگی اجتماعی است. در ادبیات علوم سیاسی، مجموعه‌ی سیاست‌های معطوف به ایجاد و تقویت همبستگی ملی، با عنوان ملت‌سازی شناخته می‌شود. ساده‌ترین نوع ملت‌سازی موجب پیدایش نهادهای ملی مشترک، ارتباطات و نهادهای وحدت بخش می‌گردد. مسئله‌ی ایجاد و تقویت همبستگی ملی در کشورهای در حال توسعه، پس از زوال استعمار مطرح شد و به عنوان شرط اصلی نوسازی و توسعه‌ی سیاسی عنوان گردید.

در شرایطی که ملیت و دولت ملی به مفهوم مدرن، واحد اصلی زندگی و مناسبات سیاسی در سطح بین‌المللی است، تقویت همبستگی ملی از طرق مختلف شرط تقویت موضع دولت‌ها در آن مناسبات است.

در ادبیات توسعه‌ی سیاسی، ملت‌سازی دارای چند مرحله به شمار می‌رود. مرحله‌ی اول،

استقرار قدرت دولت در حدود سرزمینی معین است. در مرحله دوم، یکسان سازی فرهنگی از طریق دستگاه های آموزشی صورت می گیرد، در مرحله سوم، ترویج مشارکت عمومی در سیاست مورد توجه قرار است و در مرحله چهارم، تقویت هویت و همبستگی ملی از طریق سیاست توزیع خدمات رفاهی در نظر گرفته می شود. ملت سازی در این معنا دو بُعد دارد. بُعد اول، گسترش اقتدار عمومی دولت و بُعد دوم، گسترش حقوق مدنی شهروندان است. مفهوم شهروند و شهروندی به عنوان ملاک و واحد هویت در چارچوب ملیت و همبستگی ملی مهم ترین مفهوم در این میان است و به عناصر پراکنده و متفاوت وحدت می بخشد.

ب. حاکمیت قانون در جامعه

ایجاد و سپس دوام وحدت، انسجام و یکپارچگی در جامعه به وجود یک قانون عمومی و میثاق ملی (قانون اساسی) که حقوق و تکالیف ملت و دولت در آن به طور واضح تعریف شده و حقوق همه شهروندان و گروه های جامعه به طور عادلانه به رسمیت شناخته شده باشد و از نظر اکثریت آنان دارای مشروعیت باشد، بستگی دارد.

ج. امکان مشارکت واقعی مردم در حق حاکمیت بر خود

امروزه این فکر پذیرفته شده است که حق حاکمیت بر مردم از آن خود مردم است. حکومت گران و فرمانروایان نمایندگان مردم اند و هر چقدر که مشروعیت داشته باشند، مصون از خطا و اشتباه نیستند. از این رو، در هیچ شرایطی حق نظارت مردم بر کار و عملکرد آنان از مردم سلب نمی شود. اگر مردم و گروه های مختلف بتوانند از راه های گوناگون از جمله مطبوعات مستقل و آزاد، احزاب و تشکل های سیاسی غیر دولتی، تشکل های صنفی و نهادهای مستقل از حکومت، افکار و منافع خود را در چهارچوب قانون طرح کنند و زمینه مشارکت واقعی آنان در امور چون انتخابات مختلف داخلی فراهم شود، زمینه رشد و توسعه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و وفاق و انسجام اجتماعی بیشتر به وجود می آید (صالحی، ۱۳۷۹، ص ۸۶).

د. دیدگاه جغرافیای سیاسی.

یکپارچگی ملی بستگی دارد به توان نسبی نیروهای واگرا که باعث تجزیه و تقسیم یک دولت می شوند و نیروهای همگرا (وحدت بخش)، که بر عکس، اتحاد و یکپارچگی را موجب می گردند. از دیدگاه جغرافیای سیاسی، ۳ عامل مهم یکپارچگی در یک دولت عبارت اند از

۱. پیوستگی فرهنگی، ۲. میزان تأثیر پذیری آن دولت از ناحیه گرای سیاسی و ۳. وجود یا عدم علت وجودی و هویت ملی مشخص که مورد قبول کلیه شهروندان باشد (همبستگی اجتماعی) (درایسدل و بلیک، ۱۳۷۹، ص ۱۹۸).

همبستگی و همگرایی منطقه‌ای

همگرایی فرایندی است که واحدهای سیاسی متشکل از دو یا چند دولت به صورت داوطلبانه از اعمال اقتدار مستقل و ملی خویش برای رسیدن به هدف‌ها و منافع مشترک صرف نظر کرده، اتخاذ تصمیمات مربوطه را به یک نهاد فرا ملی واگذار می‌کنند (نمونه این نوع همبستگی، در شمال آفریقا در اتحادیه مغرب عربی مشاهده می‌شود) (قوام، ۱۳۷۲، ص ۲۴۶).

بدیهی است که تحقق همگرایی مبتنی بر وجود شرایط و پیش شرط‌هایی چون، وجود دولت‌های مستقل ملی با علایق و منافع مشترک، احساس نیاز به همکاری‌های متقابل، اراده و تمایل داوطلبانه به درک ضرورت همکاری میان این کشورها است. علاوه بر این، پیش شرط‌های اساسی و کلی، وجود اشتراکات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی در زمینه‌های قومی، نژادی، مذهبی، زبانی و تاریخی و نیازهای مشترک و مکمل (نه موازی) اقتصادی و تهدیدات مشترک در همگرایی مؤثر است (ذوقی، ۱۳۷۹/۴/۱۹). بر عکس عواملی چون گسیختگی فضایی و جغرافیایی، رقابت درون سازمانی، احساس تهدید از جانب یکدیگر و محو هدف و تهدید مشترک از جانب غیر، مانع گسترش همگرایی در میان کشورها است (حافظ نیا، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۵۷-۵۹).

بسیاری از نظریه پردازان همگرایی اعتقاد دارند که همبستگی و همگرایی میسر نمی‌شود، مگر آن‌که ابتدا همکاری‌ها و تعاملات فزاینده اقتصادی بین دولت‌ها تحقق یابد، حتی اگر به وابستگی متقابل بی‌نجامد. همگرایی و هماهنگی‌های اقتصادی بین دولت‌ها می‌توان موجب گسترش تجارت و ایجاد فرصت‌های سرمایه گذاری و تعاملات گوناگون اقتصادی شود.

تاریخ تمدن بشری از تجارب تلاش برای یکپارچگی ملت‌ها از طریق زور و شمشیر آکنده است. تجربه همگرایی منطقه‌ای در گذشته مگر از راه زور، کمتر موفق بوده است. تجربه همگرایی منطقه‌ای اروپا که با تشکیل جامعه ذغال و فولاد در ۱۹۵۷ آغاز گردید، سبب شد که

گرایش به توسعه همکاری‌های منطقه‌ای و بهره‌گیری از مزایای آن در میان کشورهای جهانی گسترش یابد. در میان کشورهای در حال توسعه در آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا نیز طرح‌های همگرایی منطقه‌ای ایجاد گردیده است. اگرچه هیچکدام از این طرح‌ها به اندازه منطقه‌گرایی در اروپا که نهایتاً به تشکیل اتحادیه اروپایی انجامید، موفق نبوده است، اما نباید از نظر دور داشت که سازمان‌های منطقه‌ای در یک قضاوت کلی، دارای کارنامه مثبتی در سطح جهان بوده‌اند. هرچند که اهمیت متغیر عامل خارجی و عوامل سیاسی دیگر در همکاری‌های منطقه‌ای در جهان سوم سبب بروز دشواری‌هایی در مسیر تحقق آن گردیده است.

چالش‌های انسجام اجتماعی در مورد افغانستان

در افغانستان پس از سال‌ها حاکمیت هرج و مرج، انسجام اجتماعی در قالب روند نوین دولت - ملت‌سازی در حال تکوین است. «ملت‌سازی»، روندی جامعه‌شناختی - تاریخی است که از طریق آن، با کم رنگ شدن تمایزهای قومی، قبیله‌ای، نژادی، جنسیتی، زبانی و...، تعداد قابل توجهی از «مردم»، در «سرزمینی مشخص»، به «هویت مشترک تاریخی» دست می‌یابند و حفظ ارزش‌های آن را از وظایف حیاتی خودتلقی می‌کنند.

اصطلاح ملت‌سازی در دهه‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰، در میان اندیشمندان علوم سیاسی که رهیافتی تاریخی داشتند، رواج یافت. نظریه ملت‌سازی، نخست به منظور توصیف فرآیندهای انسجام و پیوستگی ملی که به استقرار دولت - ملت‌های مدرن که از اشکال متنوع سنتی دولت‌ها مثل دولت‌های فتودالی و پادشاهی، دولت‌های کلیسایی و امپراتوری متمایز است، به کار رفته است (همشهری، ۱۳۸۵/۸/۸، ص ۱۱).

«دولت‌سازی» نیز فرآیندی است که از طریق آن، رابطه بین دولت و مردم تنظیم شده، در قالب ساختارهای مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اساساً حقوقی تعریف و نهادینه می‌شود. به طور کلی و به لحاظ تاریخی، روند دولت‌سازی در افغانستان شامل پنج مرحله عمده است. مرحله اول، پایه‌ریزی دولتی مستقل توسط احمد شاه درانی^۱. پس از مرگ

۱. ر. ک: دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷، جلد هفتم، ص ۶۴.

نادر افشار در این ناحیه است که هنوز در سایر قلمرو نادر حالت هرج و مرج حاکم بود و دولت قاجار از آن سر بر آورد. مرحله دوم، تجاوز شوروی به افغانستان و تشکیل حکومت کمونیستی است. مرحله سوم، خروج شوروی (سابق) از افغانستان و در پی آن تشکیل حکومت اسلامی مجاهدین است. مرحله چهارم، تشکیل حکومت توسط طالبان است و مرحله کنونی (پنجم) نیز تشکیل دولت به واسطه مداخله آمریکا در این کشور است.

قطع نظر از مبانی نظری ملت سازی، به لحاظ جغرافیای تاریخی، افغانستان در منطقه حساس آسیای مرکزی قرار گرفته است. از یک سو به شبه قاره هند و از سوی دیگر، به آسیای مرکزی و چین و از سمت دیگر به آسیای غربی مرتبط است. سلسله جبال هندوکش که قسمت وسیعی از خاک کشور را پوشانده، همواره سد محکمی در مقابل مهاجمان بوده است. این کشور در دو قرن گذشته، حائلی میان امپراتورهای شرق و غرب بوده است. در گذشته دورتر نیز این منطقه همواره مورد نزاع سه قدرت بابریان هند، ازبکان شیبانی و صفویه بود. این منطقه در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، حائلی میان متصرفات انگلیس و روسیه بود. در این مدت، افغانستان بین مستملکات آن دو قدرت فاصله می انداخت و مانع از برخوردهای رویاروی آنها می شد، حتی در منطقه شمال غربی افغانستان نیز تنگه واخان را ضمیمه خاک افغانستان نگاه داشتند تا بین هندوستان که در استعمار انگلیس بود، با آسیای مرکزی که در تصرف روسیه قرار داشت، فاصله و جدایی بیندازد.

در نیمه دوم قرن بیستم نیز افغانستان حائلی میان آمریکا و شوروی بود. حکومت افغانستان برای مدت ها نسبت به شرق و غرب حالت «بی طرفی» داشت. این بی طرفی را شرق و غرب نیز پذیرفته بودند و دولت های افغانستان نیز آن را اجرا می کردند، زمانی هم که این بی طرفی از سوی اتحاد جماهیر شوروی (سابق) نقض شد، مشاجرات و درگیری های سختی آغاز گردید و این کشور به یکی از کانون های اصلی منازعه بلوک شرق و غرب تبدیل شد. اگر بخواهیم این گزاره کلی را به روابط افغانستان - آمریکا تعمیم دهیم، سه دوره مهم و اساسی در روابط دو کشور قابل شناسایی است. دوره اول از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۷۱ را شامل می شود. در این دوره، آمریکا در چارچوب رقابت های دوران جنگ سرد، نوعی «جنگ نیابتی» را از طریق نیروهای جهادی افغانستان علیه شوروی (سابق) و حکومت کمونیستی کابل شروع کرده بود. در این دوره،

اسلام گرایی و کاپیتالیسم در کنار هم و علیه کمونیسم عمل می کردند.

دوره دوم، از سال ۱۳۷۱ (با فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد) تا سال ۱۳۸۰ را شامل می شود. در این دوره، ظاهراً آمریکا، محیط منازعه آمیز داخلی افغانستان را به حال خود رها می کند. از این رو، افغانستان برای مدت حدود یک دهه، از مرکز توجه قدرت های جهانی خارج شد و به محلی برای منازعه گروه های مختلف تبدیل گردید. نتیجه تحولات داخلی این دوره، صف آرای اسلام گرایان در مقابل هم بود که تا سال ۱۳۷۴ در شکل گیری بین گروه های جهادی و از سال ۱۳۷۳ تا سال ۱۳۸۱ در شکل گیری بین نیروهای جهادی ائتلاف شمال و طالبان تجلی یافت. از نظر خارجی، بعد از فروپاشی شوروی، منافع استراتژیک غرب و آمریکا با حضور دراز مدت نظامی آنان در هم گره خورد. حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس پس از جنگ در این منطقه، در همین راستا تحلیل شده است. حاکمیت سرمایه در پشت صحنه سیاست آمریکا قصد داشت تا با قدرت نظامی طالبان، از بحران های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ناشی از درگیری های داخلی در افغانستان ثمری بر چیند.

این بحران ها در کل منطقه، گونه ای انتظار برای صلح در افغانستان به وجود آورده بود. در آمریکا همواره همین حاکمیت سرمایه، استراتژی های کلان را برای دولتمردان آمریکا تعیین می کند. سرکوب طالبان بهانه خوبی برای رویکرد دوباره نظامی گری در سیاست های آمریکا بوده است. دلیل این رویکرد، تحولات به وجود آمده در آسیا و اروپا در طول دهه ۱۹۹۰ بود. رشد چشمگیر اقتصادی چین در دهه نود میلادی با رقم های درشت آغاز شد. این رشد، نوید ظهور یک ابر قدرت اقتصادی آسیایی جدید را در کنار ژاپن می داد. اقتصاد چین، حتی از بحران پولی آسیای جنوب شرقی کمتر آسیب دید و تقریباً سالم ماند. هند نیز به سرعت خود را به تکنولوژی ارتباطی مجهز کرد و در رقابت با پاکستان به قدرت های اتمی پیوست. بهره برداری از منابع نفت و گاز آسیای میانه و خزر توجه اقتصادی یافت. روسیه آرزوی دستیابی به موقعیت شوروی سابق را دنبال می کرد و اروپای واحد نیز شکل گرفت. در چنین فضایی زمزمه جهانی شدن اقتصاد قوت گرفت. از طرفی بزرگ ترین اقتصاد جهان در آمریکا، چند سال در رکود بود. نقش طالبان، زمینه سازی حضور دراز مدت آمریکا در افغانستان بود که در راهبردی ترین نقطه جهان در قلب آسیا و در محل اتصال فرهنگ و تمدن چین، هند، خاور میانه و آسیای میانه قرار داشت.

دوره سوم، از سال ۱۳۸۱ به بعد را شامل می شود که آمریکا به عنوان یک قدرت مداخله گر وارد عمل می شود و پس از حوادث یازدهم سپتامبر (۲۰۰۱ م.) که فرصتی بنیادین را در اختیار آمریکا قرار داد، در ائتلاف با جهادی ها، علیه طالبان قرار می گیرد.

با آشکار شدن تهدیدات ناشی از گروه «القاعده» برای امنیت جهان، به ویژه امنیت کشورهای غرب، این کشور بار دیگر مرکز توجه بین المللی قرار گرفت. این مداخله به سقوط طالبان در کابل انجامید، اما به فرو پاشی این گروه ختم نشد؛ زیرا این گروه به رغم عقب نشینی فاحش اولیه (به سمت مرزهای جنوبی افغانستان) اکنون سازماندهی مجدد شده و در قالب سه گروه «القاعده»، «طالبان» و «حزب اسلامی حکمتیار»، علیه آمریکا و دولت مرکزی کابل عمل می کنند. در این مرحله از تحلیل، همین سه گروه وجود دارند و در مقاطع زمانی بعد، تغییراتی ایجاد می شود.

آغاز روند نوین «دولت - ملت سازی» در افغانستان پس از سقوط حکومت «طالبان»، با چالش ها و موانعی رو به رو است که متأثر از عوامل مختلفی چون زمینه تاریخی ملت سازی، وضعیت جامعه شناسی سیاسی افغانستان، به خصوص شکاف های قومی - مذهبی و نقش بازیگران منطقه ای و بین المللی در روند تحولات آن است.

تبیین وضعیت جامعه شناسی سیاسی

اصلی ترین ویژگی جامعه افغانستان که در ساختار سیاسی این کشور بروز و ظهور یافته است، ساختار موزاییکی قومی و مذهبی است. عوامل اصلی و اساسی ناکارآمدی و چالش این ساختار را باید متأثر و ناشی از کار و ویژه ها و فراگردهای سازمان نیافته و تجزیه پذیر چنین بافتی دانست. ساختار موزاییکی بر درون داده های ناپیوسته و سازمان ناپذیری استوار است که ویژگی های چند گانه، نامتجانس و متفاوتی را در کارکرد عینی یک ساختار بر می تاباند. بستری که این ساختار را محتوا می بخشد، بر مؤلفه های ناهمسان سازی و ناهمگونی کارکردی در ظرفیت یک واحد تألیفی و ترکیبی استوار است. ویژگی های یاد شده در ساختار ملی جامعه افغانستان به گونه ای گسترده و مشهود، خصلت های گسستگی و ناپیوستگی را بروز داده است. برجسته شدن خصوصیات جزئیات عناصر این ساختار، موجبات پریشانی و وازدگی هر چه بیشتر سازمان اجتماعی را فراهم

آورده است. چندگانگی های قومی، زبانی و مذهبی، از عناصر اصلی مؤلفه های ملی در افغانستان است. کار ویژه های ناقص و پرورش نیافته این عناصر زمینه های قوام و دوام روح مشترک ملی را کم رقم ساخته است. تأکید بر پابندی های قبیله ای، پافشاری بر ارزش ها و خرده فرهنگ های تباری و مقدم شمردن پندارهای مذهبی بر آیین های همبستگی دینی و تابو ساختن نمادهای عشیره ای به جای سمبل های ملی، از جلوه های آشکار پرورش نیافتگی و نقصان «روح ملی» به شمار می رود که نمایه های ساختار موزاییکی را در واحد سیاسی افغانستان تبلور بخشیده است.

ساختار موزاییکی به بسته شدن جریان های تعامل کلان در میان اجزا و ارکان عناصر ملی ختم شده است. خرد شدن اجزا به پاره های متفاوت و تقسیم شدن عناصر به پارچه های ناهمگون، به تجزیه شدن هرچه بیشتر خصوصیت اقوام و ارکان تشکیل دهنده ساختار اجتماعی جامعه افغانستان کمک کرده است. فرایند چنین تعاملی، برجستگی علانم و جلوه های فرهنگ و دلبستگی های قومی - عشیره ای در این کشور بوده است، امری که در نهایت، مجال بستر سازی تکثیر چندگانگی های فرهنگی را بیشتر و فرصت جلوه گری و بازپروری، همگویی و هم صدایی ملی را سد کرده است (واعظی، ۱۳۸۱، ص ۷۲، ۷۳).

عوامل مهم و متعددی در تکوین و تثبیت این فرا گرد نقش اساسی ایفا کرده است که از آن جمله به دو عامل اساسی انتشار فرهنگ فقر و درون داده های فرهنگ قبیله ای، می توان اشاره کرد. فقر مداوم، موجب شده که پویایی و تحرک اجتماعی در حوزه تعامل اجتماعی کاهش یافته و به صورت یک معضل فرهنگی - اجتماعی، در عرصه روابط و ساختار ملی رخ نماید. این پدیده به شکل یک «خرده فرهنگ» در ساز و کار زندگی اجتماعی در آمده و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است.

این خرده فرهنگ، در ساختار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه افغانستان دارای آثار و تبعاتی بوده است. درونگرایی اجتماعی و عدم مشارکت مؤثر افراد در عرصه عمومی، شیوع ویژگی های خاص اجتماعی چون ترس، نا امیدی و تأثیر خشونت های محیطی بر خصلت های اجتماعی و سیاسی و بد خواهی نسبت به نظام سیاسی، از جمله پیامدهای «فرهنگ فقر» در افغانستان به حساب می آید. از درون داده های فرهنگ قبیله ای نیز می توان به کل ناپذیری فرهنگ

قبیله‌ای، خرد گریزی، بستر سازی عصبیت‌ها و منازعات مختلف قومی، مذهبی، نژادی و محلی و ناباوری جامعه پذیری سیاسی اشاره کرد (واعظی، ۱۳۸۱، ص ۷۴-۱۰۴).

از جمله تحولات مهم از منظر «جامعه شناسی سیاسی» در افغانستان طی دو دهه اخیر، ظهور احزاب و تعدد و تکثر حزبی بوده است. پدیده تحزب، گرچه موضوع بی‌پیشینه و تازه‌ای در تاریخ افغانستان نبوده، اما آنچه احزاب دوره بیست ساله را از احزاب و دسته‌های سیاسی پیش از آن متمایز می‌سازد، برآیند دو عامل مهم است: یکی پر شمار بودن احزاب این دوره و دیگری تمایز و تفاوت در کارکرد هاست. احزاب در افغانستان سابقه‌ای ۶۰ ساله دارند، اما در مقطع ۲۰ ساله اخیر، گونه‌ای دیگر از «حزب سالاری» ترویج گردید. احزاب سیاسی پیش از این زمان، مبارزات سیاسی - فکری را در چارچوب گرایش‌ها و شعارهای ایدئولوژیک پیگیری کرده و آرمان مبارزه خود را بر اصل «اصلاحات سیاسی» استوار می‌ساختند، اما احزاب شکل گرفته در این دوره عمدتاً از خصلت سیاسی - نظامی برخوردارند که سازنده تغییرات خشونت آمیز و ترویج گر ویرانگری سیاسی - اجتماعی بوده‌اند.

با شکل گیری نوع اخیر احزاب، موج شتابنده‌ای از گرایش‌های سیاسی به وجود آمد. کشاندن توده‌ها به بازی‌های سیاسی، از پیامدهای عملی پدیده تحزب در این مقطع بوده است. سیاسی شدن توده‌ها، نخست ساختار ذهنی و تا اندازه‌ای سنتی مجموعه‌های قومی و طایفه‌ای را متزلزل ساخت و دوم آن‌که چارچوب‌های مناسبات و تعاملات ملی و اجتماعی را در سطح ساخت سیاسی کشور بر هم زد.

گرایش به احزاب در میان توده‌ها، گونه جدیدی از «عصبیت لجام گسیخته» را به وجود آورد. پیوندهای عاطفی و احساسی با حزب، دلبستگی و دلمشغولی شدیدی نسبت به آموزه‌ها، شعارها و خصوصیات حزبی پدید آورد. در این رویکرد همگانی، حزب به عنوان جزء اطاعت پذیر و پرستنده سنت‌های اجتماعی قرار گرفته و آموزه‌ها و کارکردهای آن، به مثابه گزینه هنجارهای قومی و خانوادگی رواج یافت. رفتارها و گفتارهای حزبی، معیار روابط و مناسبات سیاسی و اجتماعی اقوام، طوایف و مجموعه‌های انسانی و حتی خانوادگی و فامیلی و مبنای تشخیص و تعریف هویت و حیثیت سیاسی افراد و اتباع کشور قرار گرفت (واعظی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۳). علقه‌های حزبی، عامل مهم تقابل و تضارب آراء و افکار عمومی و سیاسی گردید و شکاف‌ها و تضادهای

متنوع و متواتری را در مناسبات ملی و درون خانوادگی پدید آورد. جنگ‌ها و خصومت ورزی‌های شدید و ستیزه جویی‌های گسترده‌ای که اکنون دامن جامعه افغانستان را گرفته است، فرآیند همان تکثر و تعدد بی‌ضابطه حزبی است که در شرایط کنونی به گونه‌ای گسترده عمومیت یافته است. گرایش به احزاب در میان توده‌ها، گرایشی احساسی و ناآگاهانه بود. به همین دلیل، پیروی و پیوند خوردگی با شعارها و رفتارهای حزبی نیز تبعیدی و بر مبنای تعصب سنتی و عمل‌گرایی پرسش‌ناپذیر بوده است و پیوندهای احساسی و عاطفی نسبت به حزب، به تدریج به تحکیم و جایگزینی آموزه‌ها و پیوندهای فرقه‌گرایی سیاسی انجامیده است. در این رویکرد عمومی، کارکردها و کار ویژه‌های حزبی، صورت جدیدی از علقه‌ها و الزامات فرقه‌ای است که معیار رفتارها، گفتارها و مبنای هنجار گذاری و ارزش داوری اجتماعی را تعیین و تبیین می‌کند (واعظی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۴).

تغییرات عمودی و مؤلفه‌های ساختار طبقاتی

دومین باز آورده تحولات بیست ساله، ایجاد تغییرات عمومی در «ساختار طبقاتی» جامعه افغانستان است. از خصوصیات طبیعی و الزامی این گونه، تحولات سیاسی فراگیر در ساختار ذهنی و جا به جایی در ساختار طبقاتی گروه‌ها و طبقات است. تغییرات به وجود آمده در جامعه افغانستان، به دلیل ساختار بسته و تثبیت شده اجتماعی، از پدیده‌های جالب جامعه‌شناسی است که به صورتی شتابنده، ناگهانی و ناگزیر صورت پذیرفته است. مشخصه ممتاز این تغییرات، «عمودی بودن» جهت طبقاتی آن است. فرآیند این تغییر، به معنای بر فراز آمدن طبقات زیرین و فرو آمدن طبقات روینی است که به سرعت و شدت خصلت انقلابی اتفاق افتاده است.

پدید آمدن طبقات جدیدی از نخبگان سیاسی - اجتماعی، ساختار کلان مناسبات درون اقوام و طوایف را فرو ریخت و به زودی هم مورد پذیرش تبعیدی و الزامی عامه قرار گرفت. در این تغییر، طبقه کاملاً جدیدی از نخبگان در هرم ساخت اجتماعی قرار گرفت که شامل رهبران احزاب، نخبگان سیاسی، قومندان‌ها و روحانیون بودند. آن‌ها طبقات جدیدی بودند که جایگزین

ساخت سنتی ایللی - قبیله‌ای گذشته که مبتنی بر سیستم «ارباب - رعیتی» بود شدند. در این ساختار جدید، معیارهای سنتی تشخیص کاست‌ها و طبقات که عمدتاً بر مبنای نسبت، دارایی و پیشینه خانوادگی تعیین می‌شد، تحول یافته و مبنای و انگاره‌های جدیدی چون امکانات نظامی، موقعیت سیاسی حزبی، توان و هوشمندی و ابتکار جنگی، معیار صعود طبقاتی قرار گرفته‌است. پس از حضور آمریکا و متحدانش در افغانستان، تغییراتی در وضعیت جامعه شناختی سیاسی افغانستان ایجاد شد و مؤلفه‌های جدیدی در این زمینه بروز کرد که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان موارد زیر را بیان کرد.

الف. مهم‌ترین خصوصیت این دوره، تغییر در جایگاه و نقش بازیگران بود. بدین معنی که گروه طالبان و القاعده که پیش از آن مهم‌ترین بازیگران داخلی بودند، برای مدتی از صحنه افغانستان حذف شدند یا حضور آن‌ها بسیار کم رنگ شد. در عوض، حضور «تکنوکرات‌های غرب‌گرا» در افغانستان رنگ و بوی بیشتری گرفت و نیروهای سیاسی موجود در افغانستان، به سه گروه سکولار، جهادی و ملی‌گرا تبدیل شدند.

ب. دومین ویژگی افغانستان در این دوره، گرایش به حل مسالمت آمیز اختلافات، به جای توسل به نیروی نظامی است. پس از مداخله آمریکا، گروه‌های سیاسی و نظامی افغانستان مجبور شدند، پشت میز مذاکره بروند و سلاح‌های خود را در قالب «پروسه خلع سلاح» تحویل دهند. تحت این شرایط از بازیگران خارجی نیز خواسته شد، از هرگونه همکاری نظامی با گروه‌های سیاسی - نظامی افغانستان پرهیز کنند و با آمریکا برای پیشبرد فرایند صلح همراه شوند. بنابراین، در شرایط جدید، قدرت از لوله تفنگ بیرون نمی‌آید، بلکه همراهی و همکاری با آمریکا و نیز توسل به راه‌های مسالمت آمیز، عامل اصلی کسب قدرت است.

ج. سومین ویژگی که یک مؤلفه بسیار مهم است، استقرار یک دولت مرکزی در افغانستان بود. این دولت تا اندازه زیادی محصول مشترک همکاری گروه‌های رقیبی است که اکنون تحت سیطره آمریکا، مجبور به مشارکت سیاسی شده‌اند. با استقرار دولت مرکزی، روابط بازیگران خارجی نیز نهادینه شد و اکنون کشورها، به طور رسمی، مجبورند در تعامل با افغانستان از طریق دولت مرکزی (و نه گروه‌ها) عمل کنند (برنابلدی، ۱۳۸۶، ص ۱۰). هر چند با تداوم مخالفت‌های طالبان با دولت مرکزی و ورود داعش، برخی از بازیگران قدیمی منطقه‌ای به جز چین و هند،

همچنان به دخالت غیر رسمی خود در افغانستان از طریق آن‌ها ادامه می‌دهند.

نتیجه گیری

نحوه مواجهه هر فرد یا گروه و جامعه و یا با مسائل مختلف اجتماعی، از جمله موضوع اقوام و مذاهب دیگر، مسبوق و مصبوغ به یک سری مبانی انسان شناختی، خدا شناختی و دیگر شناختی است که از منابع گوناگونی چون دین و مذهب، تاریخ، محیط و تعلیمات رسمی برگرفته است. اهمیت و نقش این مبانی فکری در ترسیم نوع نگاه فرد یا گروه به دیگران، تصور ما از شخصیت و فرهنگ افراد، اقوام و مذاهب غیر خودی (به معنای پدیدار شناختی و نه ارزشی آن) را شکل می‌دهد. نوع رابطه‌ای که باید با توجه به این تفاوت‌ها با افراد برقرار کرد، تا حد زیاد و تعیین کننده‌ای به همین پیش داورها و مبانی فکری وابسته‌اند و این آگاهی‌ها می‌تواند، توفیق توصیه‌های دینی، اخلاقی، کامیابی طرح‌ها و قوانین مربوط به رعایت احترام حقوق دیگران را افزایش دهد. همچنین این پیش داورها و مبانی فکری، اولین و آخرین نقش را در شکل‌دهی انگیزه‌ها و جهت‌دهی عزم و اراده عملی انسان‌ها بازی می‌کنند.

این امر تا بدان جا مهم است که بیشتر متفکران و تحلیل‌گران بر این باورند که گرچه طرح ایده جامعه مدنی می‌تواند با در بر داشتن لوازمی چون احیای حقوق شهروندی و امکان دستیابی متناسب مناصب و شغل‌ها، تعیین جایگاه متناسب قانونی، فراهم آوردن امکان مشارکت و رقابت سیاسی همگانی و آزادی احزاب، نوید بخش آینده‌ای بهتر برای حقوق اقلیت‌ها و تقویت وفاق ملی باشد، اما این نکته مهم را نباید فراموش کرد که تبعیض‌های مذهبی و قومی، صرفاً با تبلیغ اندیشه‌های مردم سالارانه و حتی تصویب قوانین حمایتی لازم از میان نخواهد رفت، بلکه تحقق عملی این امر نیازمند اراده جدی حاکمیت و دستگاه‌های دولتی جهت تأمین و حفظ حقوق اقلیت‌ها و رفع نابرابری‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است.

فقدان نگرش مساعد نسبت به حضور و فعالیت نیروهای وابسته به اقلیت‌ها در عرصه اجتماعی و سیاسی، عامل اساسی ناکامی توسعه سیاسی و تحقق نیافتن شعارها و قوانین پلورالیستی در مناطقی چون جامعه چند قومی و مذهبی افغانستان است که برخی از آنان در اقلیت‌اند. پذیرفتن

و تکریم نکردن ناهمگونی های قومی و زبانی به مثابه علامت هنرمندی آفریدگار و در پیش گرفتن سیاست همانند سازی و تلاش برای حذف ممیزه های طبیعی اقوام و استحاله خرده فرهنگ های غیر رسمی در فرهنگ حاکم، از نگاه قرآن، تغییر خلقت الهی قلمداد می شود که پیشه و روش خواجه اهل فراق و سیاست ابلیس است (بهرامی نیا، ۱۳۸۱/۴/۱۴)؛ زیرا سوگند یاد کرده است که: «عَنْهُ اللَّهُ وَقَالَ لَا تُخَدِّنْ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيْبًا مَفْرُوضًا ﴿١١٨﴾ وَلَا ضِلَالَهُمْ وَلَا مُنْبِتَهُمْ وَلَا مُرْتَبَهُمْ فَلْيَبْتَكَنْ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مُرْتَبَهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا ﴿١١٩﴾» (نساء (۴): ۱۱۸، ۱۱۹).

فهرست منابع

قرآن کریم.

احمدی، حسین؛ (سید محمد حسینی سنگلاخی، دلایل روی کار آمدن و سقوط مجاهدین در افغانستان). ۱۳۷۸. تحولات منطقه ای افغانستان. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (مجموعه مقالات همایش).

آرون، ریمون. ۱۳۷۰. مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی. ترجمه باقر پرهام. تهران: آموزش انقلاب اسلامی. بلیک، جرالند. اچ؛ درایسدل، آلا سدیر. ۱۳۷۹. جغرافیای سیاسی خاور میانه و شمال آفریقا. ترجمه دره میر حیدر (مهاجرانی). چاپ اول. تهران: مرکز مطالعات خلیج فارس در دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل وابسته به وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران.

پورهایمی، عباس. ۱۳۹۱. جامعه قانونمند و انسجام اجتماعی. پگاه حوزه. شماره ۶۴. نهم شهریور. پیرامون همبستگی ملی و وفاق اجتماعی. ۱۳۷۸. میزگرد با دکتر مسعود چلبی و دیگران، مطالعات ملی. شماره ۱. پاییز. ثقفی عامری، ناصر. ۱۳۷۳. استراتژی و تحولات ژئوپلیتیک پس از دوران جنگ سرد. چاپ اول. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت خارجه.

جمشیدی بروجردی، محمد تقی. ۱۳۷۹. ملی گرایی هندو. چاپ اول. تهران: وزارت خارجه. چلبی، مسعود. ۱۳۷۲. وفاق اجتماعی. نامه علوم اجتماعی. شماره ۳. بهار. حافظ نیا، محمد رضا. ۱۳۷۹. مبانی مطالعات - اجتماعی. چاپ اول. قم: سازمان حوزه ها و مدارس علمیه خارج از کشور. حقیجو، میر آقا. ۱۳۸۰. افغانستان و مداخلات خارجی. چاپ اول. قم: انتشارات مجلسی. خسروی، عباس. ۱۳۸۱. یگانگی یا گوناگونی فرهنگ. حوزه. سال نوزدهم. شماره صد و نهم و دهم. فروردین و اردیبهشت و خرداد و تیر.

- دائرة المعارف بزرگ اسلامی. ۱۳۷۷. زیر نظر کاظم بجنوردی، تهران: مدخل «احمد شاه درانی»، جلد هفتم. صالحی، سید محسن. ۱۳۷۹. رفتارهای دینی و وفاق اجتماعی. فصلنامه فرهنگ عمومی. شماره بیست و چهار و بیست و پنج. زمستان.
- صدیقی، کلیم. ۱۳۸۴. مسائل نهضت های اسلامی. ترجمه سید هادی خسروشاهی. تهران.
- عارفی، محمد اکرم. ۱۳۸۰. بحران های طالبان. فصلنامه علوم سیاسی مؤسسه باقر العلوم. سال چهارم. شماره ۱۶. زمستان.
- عارفی، محمد اکرم. ۱۳۸۸. جنبش اسلامی پاکستان و چالش های ساختاری - راهبردی. فصلنامه مطالعات خاور میانه. شماره ۲۷. پاییز.
- علی آبادی، علی رضا. ۱۳۷۵. افغانستان (کتاب سبز). چاپ سوم. تهران: وزارت خارجه.
- فرهنگ، میر محمد صدیق. ۱۳۷۴. افغانستان در پنج قرن اخیر. تهران: انتشارات عرفان.
- فوزی توپسرکانی، یحیی. ۱۳۷۷. سازمان کنفرانس اسلامی (ساختار، عملکرد و روابط آن با ایران). تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- قوام، عبدالعلی. ۱۳۷۲. اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل. چاپ پنجم. تهران: سمت.
- قوام، عبدالعلی. ۱۳۷۳. ظهور، انحطاط و فروپاشی آل سعود. فصلنامه خاور میانه. شماره ۳، زمستان.
- گریس هال، سل. ۱۳۷۷. تدارک جنگ بزرگ. ترجمه خسرو اسدی. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- میلی، ویلیام. ۱۳۷۷. افغانستان طالبان و سیاست های جهانی. ترجمه عبدالغفار محقق. مشهد: ترانه.
- واعظی، حمزه. ۱۳۸۱. افغانستان و سازه های ناقص هویت ملی. تهران: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی.
- بشیریه، حسین. ۱۳۸۳/۲/۱۶. بخشی از دیباچه کتاب در حال انتشار عقل در سیاست. روزنامه شرق.
- بهرامی نیا، جلیل. ۱۳۸۱/۴/۱۴. وفاق ملی و حقوق اقلیت ها. روزنامه نوزد.
- جام جم. مورخ ۱۳۸۰/۵/۲۷.
- جمهوری اسلامی. ۱۳۸۱/۲/۱.
- جمهوری اسلامی. ۱۳۸۰/۱۰/۹. به نقل از واحد مرکزی خبر.
- درجزی، فریبرز. شنبه، ۱۷ خرداد ۱۳۸۲. وفاق اجتماعی. روزنامه نسیم صبا. شماره ۶۲.
- ذوقی، ایرج. ۱۹/۴/۷۹. موانع همبستگی و همگرایی در شمال آفریقا، روزنامه اطلاعات. به نقل از فصلنامه مطالعات آفریقا. شماره اول.
- صداقت زادگان، شهناز. ۱۳۷۹/۲/۳۱. خلاصه یک پژوهش. عوامل اجتماعی مؤثر بر وفاق اجتماعی. روزنامه همشهری.
- طیبی نیا، موسی. ۱۳۸۱/۱۱/۲۷. وفاق و تعادل اجتماعی. روزنامه همشهری.
- عبدالملکی، هادی. ۱۳۷۹/۱۱/۶. اعتقادات و ارزش های دینی عامل اصلی انسجام اجتماعی. روزنامه کیهان.
- کیهان هوایی. ۱۳۷۲/۲/۱۵.
- همشهری. مورخ ۱۳۸۵/۸/۸.



ABSTRACTS

Indonesia's role in the Afghan peace process

Ruhollah Mohammadi¹

Abstract

Indonesia is the most populous Islamic country and has the largest Islamic democracy in the world. The country has a high level of tolerance while having different ethnicities and religions. This has made Indonesia a role model for other Islamic developing countries. One of these countries is Afghanistan, which has been suffering from internal conflicts for years, and the realization of lasting peace is one of the strategic goals of its politicians. Indonesia is a model for the Afghan government to use its experience in controlling and preventing extremism to pave the way for peace. The Indonesian government has also announced its readiness to share its experiences with Afghan politicians and to work with the Afghan government in this process. However, the question arises, given that Indonesia has no military presence in these conflicts, how does this country play a role in the Afghan peace process? To answer this question, this article hypothesized that, given Indonesia's non-interference in the Afghan civil war, the country would play a mediating role in the Afghan peace process in accordance with its foreign policy and as a normative power. In this article, qualitative research method by using books, articles and internet resources has been used.

Key words

Indonesia, Afghanistan, Peace, Foreign Policy, Taliban.

1. Master of Regional Studies, University of Tehran.

Comparative analysis of the basic structures of Iran and Afghanistan

Esmatollah Azizi¹

Abstract

Iran and Afghanistan have a lot in common historically, culturally and territorially, and these commonalities have connected the two countries. These two countries have had extensive and strong relations with each other for a long time. Although these relations have had ups and downs in different years, they have always been ongoing and have never been interrupted. It can be said that over time, the relations between two countries become closer. In addition to the existence of history, culture, civilization, language and religion, which has been common between the two countries, the basic structures like the structure of the country, the system or the governing structures of the two countries, have been similar in most cases. In fact, the new structure and system in Iran, after the revolution, and in Afghanistan, after the defeat of the Taliban government, ruled the country. Therefore, in this study, we try to compare and study the basic structures of both countries with each other, because it is necessary for the people of both countries to deal with the basic structures and the system governing two countries that have a common history, culture and civilization.

Key words

Political structure, constitution, Islamic Republic, political system, Iran, Afghanistan.

1. Master student of International Relations at Mofid University.

China, Iran and India strategy towards Afghanistan

Mohammad Orf¹

Abstract

After 9/11 and the Taliban rule in Afghanistan, Afghanistan has been at the center of security and political movements and policies in Asia. With the US and NATO military offensive and the deployment of ISAF forces and the defeat of the Taliban, there was an opportunity to create a new political structure with national consensus. With the coming to power of Hamid Karzai in 2001 and the defeat of the Taliban, regional and trans-regional countries, which were aware of geographically importance of Afghanistan, began to cooperate and expand their influence in this new country, in terms of political structure. Meanwhile, the geopolitical position of Afghanistan was of special importance for the three countries of India, China and Iran, which themselves have an important and powerful position in Asia. This article mentions the relations between these three countries with Afghanistan and their strategies towards Afghanistan.

Key words

Afghanistan, India, Iran, China, Geopolitics, Taliban.

1. Student of Regional Studies at Shiraz University, Shiraz, Iran.

Socio-political contexts and background of Amanullah Khan's reform discourse in Afghanistan

Mohammadnaser Mirzaie¹

Abstract

The present article is recounts one of the critical and crucial periods in the contemporary political and social history of Afghanistan. Amanullah Khan stated two goals as the principles of his government's policy: to gain Afghanistan's independence from Britain and to bring about social, cultural, political and economic reforms that would lead the country to modernity and progress. But ultimately these reforms failed due to interconnected internal and external factors and led to the fall of the Amani government. The main question that has been raised in this research is: What are the social and political contexts and background of the discourse of reforms in Afghanistan? From the hypotheses formulated in this article, it appears that factors such as: tyranny of rulers, the issue of colonialism, the issue of ethnicity and ethnocentrism as grounds for the Amani reform period and other factors such as Amir Habibullah Khan's corrective actions, the constitutionalist revolution, Mahmoud Tarzi And World War I and Afghanistan, were introduced as the background of reforms to provide the basis for reform, to seek independence and create broad social, political, cultural and economic reforms with the hands of Amanullah Khan. In this regard, the present research is in the position of collecting information using library research method and with a descriptive and analytical approach. In the end, the author concludes that a large number of socio-political factors are considered as the background and of the Amanullah khan's reforms, which are explained separately for each of these factors.

Key words

Amanullah Khan's reforms, socio-political contexts of reform formation.

1. Master of political science, Mofid University, Qom, Iran.

Challenges of Group cohesiveness in Afghanistan

Aliasghar Raja¹

Abstract

National unity is one of the subsets of the broader concept of social cohesion that has been severely challenged in Afghanistan in recent decades. The ethnic-religious structure in Afghanistan poses the challenge that requires discriminatory behavior on the part of the majority over minority groups. Although the Islamic Jihad in Afghanistan was formed with a special context and has valuable achievements; But its aftermath was marred by civil war and widespread foreign intervention. However, it is necessary to record and analyze the events.

Key words

Challenge, Group Cohesiveness, Social cohesion, Union, Afghanistan, Structure.

1. PHD Graduated from History of Ahl al-Bayt, Al-Mustafa University, Qom, Iran.

دانش پژوهی
*Danesh
Pazhoohan*

لیست برخی از پایان نامه‌های کارشناسی ارشد دانشجویان افغانستانی دانشگاه مفید

۱. سرباز، سید مهدی، (۱۳۹۹)، جریان چپ‌گرا و ناکامی دموکراسی در افغانستان.
۲. شریفی، صدیقه، (۱۳۹۹)، حق کودکان در برخورداری از کمک‌های بشردوستانه در مخاصمات مسلحانه با تاکید بر وضعیت افغانستان.
۳. غلامحسینی، رضا، (۱۳۹۹)، عدالت انتقالی در حقوق بین الملل بشر تا تاکید بر وضعیت افغانستان.
۴. کمالی، سید محمد، (۱۳۹۸)، رویکرد سیاست جنایی تقنینی افغانستان و ایران در قبال جرایم جنسی.
۵. رحیمی، فائزه، (۱۳۹۷)، ریشه‌های مذهبی حمایت آمریکا از اسرائیل.
۶. جوادی، روح الله، (۱۳۹۷)، بررسی عملکرد هیئت معاونت ملل متحد در افغانستان (UNAMA) و حمایت از غیر نظامیان.
۷. کاظمی، عنایت الله، (۱۳۹۸)، بررسی مقایسه‌ای سیاست خارجی هند و پاکستان: با تاکید بر بحران امنیت در افغانستان ۲۰۰۱ (دو هزار و یک) تاکنون.
۸. حیدری، رمضان، (۱۳۹۸)، کمک‌های خارجی و میزان تاثیر آن بر توسعه اقتصادی و امنیتی افغانستان از ۲۰۰۱ تاکنون.
۹. دهقان، علی جواد، (۱۳۹۶)، امنیت و توسعه اقتصادی در افغانستان در دوره پسا طالبان.
۱۰. احسانی، غلام رسول، (۱۳۹۸)، تحلیل انتقادی دادرسی اساسی افغانستان.
۱۱. رحیمی، زیبا، (۱۳۹۷)، عملکرد دولت وحدت ملی افغانستان (اشرف غنی) و شاخص‌های مشارکت سیاسی، پاسخگویی و حاکمیت قانون.
۱۲. حیدری، محسن، (۱۳۹۷)، بررسی تطبیقی معاونت در جرم در حقوق جزای ایران و افغانستان.
۱۳. فیاض، محمد تقی، (۱۳۹۷)، کمیسیون مستقل انتخابات افغانستان: ارزیابی ساختار و عملکرد.
۱۴. غلامی، محمد نبی، (۱۳۹۷)، بررسی موانع عدم شکل گیری و توسعه عدالت اجتماعی در افغانستان (از ۲۰۰۱ تاکنون).
۱۵. رضایی، محمد رضا، (۱۳۹۷)، پیمان شانگهای و امنیت در افغانستان.

۱۶. باقری، محمد مهدی، (۱۳۹۶)، حضور ناتو در افغانستان چالش ها و فرصت ها در روابط با پاکستان.
۱۷. اکبری، محمدرضا، (۱۳۹۶)، چالش های امنیت انرژی در افغانستان (با تاکید بر بنیادگرایی).
۱۸. رمضانی، علیرضا، (۱۳۹۵)، رابطه پاکستان و افغانستان و تاثیر آن بر امنیت هند از سال ۲۰۰۱ م تا کنون.
۱۹. طاهری، رضا، (۱۳۹۵)، فساد سیاسی و نوسازی در افغانستان (۲۰۱۶ - ۱۹۹۸).
۲۰. یوسفی، مهدی، (۱۳۹۶)، حق بر آموزش مهاجرین افغانستانی در ایران با تاکید بر نقش یونسکو.
۲۱. افضل، عباس، (۱۳۹۶)، تحولات مصر و جایگاه اسرائیل.
۲۲. هاشمی، محمد علی، (۱۳۹۵)، بررسی اندیشه و مواضع سیاسی و اجتماعی شهید عبدالعلی مزاری: چالش ها و موانع پیش رو.
۲۳. خدابخش، حسین، (۱۳۹۵)، چالش ها و راهکارهای سرمایه گذاری خارجی در افغانستان با تکیه بر مقررات WTO.
۲۴. حسینی، سید محمد، (۱۳۹۵)، بررسی مقایسه ای سیاست خارجی بوش و اوباما در افغانستان (از ۲۰۰۱ تاکنون).
۲۶. حیدری، محمود، (۱۳۹۵)، تاثیر بحران افغانستان بر رشد رادکالیسم در خاورمیانه.
۲۷. لعل محمدی، سیف الله، (۱۳۹۵)، بررسی وجوه اشتراک و افتراق سیاست خارجی ایران و پاکستان نسبت به امنیت افغانستان در دولت آقای کرزی.
۲۸. احمدی، گل احمد، (۱۳۹۳)، نقش پاکستان در ایجاد نا امنی در افغانستان (۲۰۱۳ - ۱۹۹۲).
۲۹. میرزایی، محمدناصر، (۱۳۹۳)، اصلاحات امانی (امان الله خان شاه افغانستان ۱۳۰۷ - ۱۲۹۷ ش. / ۱۹۲۹ - ۱۹۱۹ م.) و عوامل ناکامی آن.
۲۹. سعیدی، علی، (۱۳۹۳)، اتو و ایجاد امنیت در افغانستان (۲۰۱۳ - ۲۰۰۱).
۳۰. اخلاقی، سید نعمت الله، (۱۳۹۵)، رسانه و انتخابات ریاست جمهوری افغانستان ۱۳۹۳ - ۲۰۱۴ (بررسی تاثیر در شبکه تلویزیون طلوع و تمدن در انتخابات).
۳۱. اخلاقی، سید روح الله، (۱۳۹۴)، حقوق حاکم بر ساخت جزایر مصنوعی در خلیج فارس با تاکید بر ابعاد زیست محیطی.
۳۲. سخی، جوادی غلام، (۱۳۹۱)، همگرایی کشورهای راه ابریشم (ازبکستان، افغانستان و تاجیکستان).

۳۳. احسانی، غلام سخی، (۱۳۹۱)، دموکراسی تسهیمی؛ الگوی همزیستی مسالمت آمیز قومی، بر مورد افغانستان.
۳۴. فیضی، عبدالواحد، (۱۳۹۲)، حقوق اقلیت‌ها در اسناد بین المللی حقوق بشر و حقوق افغانستان.
۳۵. حیدری، مختار حسین، (۱۳۹۱)، تبعیض جنسیتی در افغانستان؛ زمینه‌ها و راهکارهای رفع آن.
۳۶. مجیدی، حسین، (۱۳۹۲)، نقش یونسکو در توسعه آموزش با تأکید بر افغانستان.
۳۷. اخلاصی، محمد علی، (۱۳۹۱)، صلح سازی و حقوق اقلیت‌ها با تأکید بر افغانستان.
۳۸. حیدری، محمد امین، (۱۳۹۰)، مبانی فکری و زمینه‌های اجتماعی - سیاسی شکل گیری سازمان القاعده.
۳۹. شریف، محمدی محمد، (۱۳۹۱)، فرصت‌ها و محدودیت‌های مشارکت سیاسی شعیان در افغانستان معاصر.
۴۰. زائری، اسدالله، (۱۳۹۰)، موانع همگرایی در کشورهای فارسی زبان.
۴۱. عرفانی، محمد قیوم، (۱۳۹۰)، گفتمان دموکراسی و مشروعیت سیاسی در افغانستان پسا طالبان.
۴۲. هاشمی، هاشم، (۱۳۸۹)، نقش و جایگاه عقل و خیال در فلسفه سیاسی فارابی.
۴۳. حسینی، ابراهیم، (۱۳۹۲)، جرم آدم ربایی در حقوق ایران و افغانستان.
۴۴. محرابی، سکینه، (۱۳۸۹)، مشارکت سیاسی زنان افغانستان: مقایسه دوران طالبان و پس از طالبان.
۴۵. احسانی، اسدالله، (۱۳۸۹)، بنیادگرایی رادیکال در افغانستان، ریشه‌ها و تحولات فکری.
۴۶. مظفری، محمد حسین، (۱۳۸۹)، جهاد ابتدایی در اندیشه سیاسی شیعه.
۴۷. صادقی، محمد حسین، (۱۳۸۹)، نقد سنت در اندیشه محمد عابد جابری.
۴۸. شفق خواتی، محمد، (۱۳۸۸)، عقلانیت سیاسی و ساخت قدرت در افغانستان معاصر.
۴۹. ترابی، عبدالقیوم، (۱۳۸۸)، ظرفیت سنجی شاخص‌های دموکراسی در افغانستان جدید.
۵۰. امیری، لیاقت علی، (۱۳۸۹)، نقد و بررسی مفهوم صدق از دیدگاه ویتگنشتاین متأخر.
۵۱. روحانی، علیرضا، (۱۳۸۶)، نقش نهادهای ملی حقوق بشر در ارتقاء و حمایت از حقوق بشر با تأکید بر کمیسیون حقوق بشر افغانستان.
۵۲. گل رضایی، ضیاء، (۱۳۸۶)، سعادت از دیدگاه محمد غزالی و خواجه نصیرالدین طوسی.
۵۳. ناصری، محمد امیر، (۱۳۸۵)، تبار شناسی فرهنگ سیاسی شیعه.

۵۴. شفایی، عبدالله، (۱۳۸۴)، احوال شخصیه شیعیان افغانستان با تکیه بر نکاح و طلاق.
۵۵. دانش، عبدالعزیز، (۱۳۸۵)، حقوق کودک در افغانستان با تکیه بر وضع حقوقی کودکان کار از منظر اسناد بین الملل.
۵۶. دهقان، محمد صادق، (۱۳۸۵)، افغانستان و حق بر توسعه.
۵۷. احسانی، محمد زکی، (۱۳۸۴)، افغانستان و حقوق بشر.
۵۸. عالمی، سید محمد، (۱۳۸۵)، بررسی مسئولیت بین المللی اتحاد جماهیر شوروی در قبال توسل به زور نسبت به افغانستان.

دانش پژوهی
*Danesh
Pazhoochan*

راهنمای نگارش مقاله برای دانش پژوهان

الف. شرایط علمی

۱. مقاله باید ثمره تلاش‌های نویسنده باشد و او در برابر اعتراض‌ها و ادعاهای احتمالی پاسخگو خواهد بود. در صورت کشف خلاف، نشریه حق خود می‌داند که موارد را در شماره بعدی به اطلاع مخاطبان برساند.

۲. مقاله باید دارای اصالت، نوآوری و در حد مقدور به صورت تحلیلی باشد.

۳. مقاله ارسالی نباید در جای دیگر منتشر شده باشد و هم‌زمان برای نشریات دیگر نیز ارسال نشده باشد.

۴. نگارش مقاله باید تابع شیوه‌نامه تحقیقات علمی باشد و در تدوین آن از منابع اصلی و معتبر استفاده شده باشد.

۵. واژگان کلیدی به زبان فارسی و انگلیسی هر کدام ۵ کلمه باشد و در ذیل چکیده ذکر شود.

۶. مقاله باید دارای سوال اصلی، فرضیه تحقیق و مقدمه دقیق و روشن باشد، به گون‌های که خواننده را برای ورود به بحث اصلی آماده کند.

۷. در بحث اصلی، موضوع و مدعای مقاله باید به خوبی تبیین و تحلیل شود و نتیجه‌گیری و جمع‌بندی در پایان آورده شود.

۸. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم در پاورقی ذکر شود.

۹. آدرس دهی به صورت درون متنی باشد و به این صورت که درون پرانتز، فامیل نویسنده، سال نشر کتاب یا مقاله و شماره صفحه بیاید.

۱۰. منابع و پی‌نوشت‌ها باید به ترتیب زیر باشد:

الف: کتاب

نام خانوادگی، نام نویسنده، سال انتشار (داخل پرانتز)، عنوان مقاله، نام گردآورنده یا ویراستار، نام مجموعه مقالات، محل نشر: ناشر نوبت چاپ.

ب: نشریه

نام خانوادگی، نام نویسنده، سال انتشار (درون پرانتز)، «عنوان مقاله»، نام نشریه، نوبت انتشار نشریه، شماره نشریه.

ج: مجموعه مقالات

نام خانوادگی، نام، سال انتشار (درون پرانتز)، عنوان مقاله، نام مترجم، نام مجموعه مقالات، محل نشر، نام ناشر، شماره صفحات مقاله.

د: منابع اینترنتی

نام خانوادگی، نام نویسنده، عنوان، نام و نشانی اینترنتی، تاریخ مراجعه به سایت.